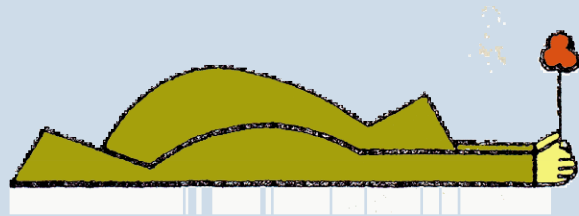


زندگی در سکوت

توماس مرتون



سطح عالی

www.irancatholic.com

این کتاب ترجمه ای است از:
The Silent Life
by: Thomas Merton

زندگی در سکوت

توماس مرتون

عنوان: زندگی در سکوت
نویسنده: توماس مرتون

www.irancatholic.com

فهرست

۵	راهب کیست؟
۱۱	الف) آرامش رهبانی
۱۱	۱- purtas cordis (پاکی قلب)
۲۸	۲- در راستی
۳۳	۳- رنج بسیار
۴۰	۴- در خیمه متعالی
۵۱	۵- رشته یگانگی (در اتحاد)
۶۰	ب) زندگی اشتراکی
۶۰	۱- قدیس بندیکت
۶۸	۲- پیروان فرقه بندیکتی
۷۲	دیر سولمیس
۸۰	(La Pierre qui Vire) (بندیکتی های نخستین)
۸۸	۳- سیسترسینها
۱۱۴	ج) زندگی زاهدانه
۱۴۴	۱- کارتوزیانها
۱۲۷	۲- camaldolese

راهب کیست؟

یک راهب، انسانی است که روح القدس او را دعوت نموده است که تمامی آرزوها، خواهش‌ها و دیدگاه‌های سایر انسان‌ها را کنار نهاده و تمامی هستی و وجود خویش را وقف جستجوی خدا نماید. این تعریف بسیار آشنایی است. واقعیتی که این تعریف به آن اشاره دارد در هاله‌ای از راز فرو رفته است. زیرا در واقعیت ملموس و آشکار هیچ کس مفهوم عبارت «جستجوی خدا» را به درستی نخواهد فهمید مگر این که، خود به تجربه آن همت گمارد. هیچ کس نخواهد توانست مفهوم روشنی از تجربه خویش را در این جستجو برای دیگری ارائه دهد مگر آن که ذهن شخص دیگر، هم‌زمان، روشن شده باشد و روح در قلب او به سخن در آید. به هر حال هیچ کس نمی‌تواند به جستجوی خدا برآید مگر آن که از هم‌اکنون او را یافته باشد. هیچ کس نمی‌تواند خدا را یافته باشد بی‌آنکه از سوی او یعنی خداوند یافته شده باشد. یک راهب کسی است که به جستجوی خدا برآمده، زیرا خداوند او را یافته است.

خلاصه کنیم، راهب یک «مرد خدا» است.

از آنجا که، همه انسان‌ها توسط خدا آفریده شده‌اند و بایستی به جستجوی او و یافتن او همت گمارند، همه مردم به تعبیری دعوت شده‌اند تا «مردان خدا» باشند. اما، همه برای راهب بودن آفریده نشده‌اند. از این رو، یک راهب کسی است که دعوت شده است تا خود را کاملاً و به طور مطلق به جستجوی خدا - اساسی‌ترین نیاز بشری - وقف نماید. دیگران آزادند که خدا را از راه‌های دیگری که ممکن است مستقیم نباشند جستجو کنند، در جهان زندگی آسوده‌ای داشته باشند و یا خانواده‌ای مسیحی

زندگی در سکوت

«آن که همه چیز را ترك کند همه را به دست خواهد آورد،
آن که مردم را ترك می‌کند به نیروی محبت مسیح در میان
آنان و در وجود آنها خواهد زیست،
و آن که حتی خویشتن را به خاطر محبت مسیح ترك نموده باشد
قادر است برای نجات هم‌نوع خویش
به یاری نیروی یگانه خداوند دست به کار شود.»

رهبانیت نیاز نمی‌دیدند و آن را حتی غیرسودمند می‌یافتند.

بنابراین آیا باید به جستجوی خدا پرداخت؟

نیاز انسان به خدا، ژرف‌ترین قانون زندگی و فلسفه هستی انسان به شمار می‌آید، خدا حیات است. «در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را در نیافت» (یو ۱: ۵). ژرف‌ترین نیاز تاریکی درون ما، درک و دریافت آن نور است که در دل این تاریکی می‌درخشد. بنابراین، خداوند ما، فرمان اول خود را خطاب به ما چنین صادر نموده است: «خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی نفس و تمامی قوت خود محبت نما». زندگی رهبانی چیزی نیست جز زندگی کسانی که فرمان اول را از عمق جان خویش مهم گرفته‌اند و به قول بندیکت قدیس «هیچ چیز را از محبت مسیح بالاتر ندیده‌اند».

اما خدا کیست؟ او کجاست؟ آیا رهبانیت مسیحی جستجویی در پی یک خیال و توهم مطلق است؟ یا یک نظام پرستشی برای نیکویی مطلق؟ یا پرستش زیبایی مطلق و بدون تغییر؟ تو خالی و بی‌اساس بودن چنین دیدگاه‌هایی قلب انسان را می‌آزارد و می‌لرزاند. قدوس یگانه، نادیدنی و قادر متعال فراسوی ادراک انسان و حقیقی‌تر و بسیار بزرگ‌تر از اندیشه مخلوق ضعیف است. اما او چنین می‌گوید: «هیچ کس نمی‌تواند مرا دیده و زنده بماند» (خروج ۳۳: ۲۰). با این حال یک راهب هم‌زبان با موسی فریاد ب‌می‌آورد «ربی خود را به من بنما» (خروج ۳۳: ۱۳).

به این ترتیب، راهب کسی است که در جستجوی پیگیر خدا، حاضر است برای دیدن او جان خود را فدا کند. به این جهت زندگی راهبان نوعی «شهادت» و هم‌چنین «فردوس» است، یک زندگی که در آن واحد «فرشته‌وار» و «مصلوب شده» است.

پولس رسول این مشکل را به این شکل طرح می‌نماید: «زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشد همان است که و در دل‌های ما درخشیده تا نور

تشکیل دهند. راهب، همهٔ اینها را، اگرچه ممکن است خوب باشند، رها می‌کند و به کناری می‌نهد. او از راهی مستقیم (recto tramite) به سوی خدا گام برمی‌دارد. او «از جهان» کناره‌گیری می‌کند. و به طور کامل وجود خویش را وقف دعا، مراقبه، مطالعه، توبه و زندگی زیر نگاه خداوند می‌نماید. راهب حتی از دیگر وظایف و مناصب دینی نیز قابل تشخیص است زیرا او به طور مطلق و همه‌جانبه به جای جستجوی روح‌های دیگران و صید آنها برای خدا، تنها به جستجوی خود خداوند برمی‌آید.

ولی از دیدگاه جهان امروز با این واقعیت تلخ روبه‌رو می‌شویم که نظام دیر و زندگی رهبانی تصویری از یک مشکل و رسوایی به حساب می‌آید.

اما، در یک فرهنگ ریشه‌دار مذهبی، مانند هندوستان یا ژاپن، وجود یک راهب کم و بیش با دید مثبت پذیرفته می‌شود. ولی، در جامعه‌ای که در گرداب مسائل اجتماعی و جستجوی لذائذ دنیوی به بحران رسیده هیچ کس از این که مردم خود را به خدای نادیده تقدیم و وقف کنند شگفت زده نمی‌شود. در فرهنگی مادیرایانه که زیربنایی غیرمذهبی دارد حضور یک راهب غیرقابل درک خواهد بود، زیرا او «تولید کننده نیست»: به نظر می‌رسد که زندگی او بی‌ثمر و عاطل و باطل است. حتی مسیحیان از آسیب این واکنش خشم‌آلود در برابر این «ناسودمندی» آشکار راهبان در امان نبوده‌اند، و ما با این نظریه آشنا هستیم که، دیر، یک منبع نیرو می‌باشد که اگرچه فیض «تولید نمی‌کند» لیکن همدلی تمامی جهان را متحقق می‌سازد که از نظر روحانی بسیار ارزشمند است.

پدران اولیه نظام رهبانی، هیچ نیازی به این گونه بحث‌ها هر چند که موضوع این مباحث ارزشمند و جالب هم بود، نمی‌دیدند. پدران کلیسا، جستجوی خدا را مطلبی نمی‌دیدند که نیاز به دفاع داشته باشد. بلکه حتی اگر متوجه می‌شدند که انسان‌ها، خدا را در مقام نخست در زندگی خود قرار نمی‌دهند و به جستجوی او بر نمی‌آیند، به دفاع دیگری در رابطه با

سکوت، فقر و به طور انفرادی زندگی می‌کند. چرا؟ به خاطر ایمانی که دارد. او به کلام مسیح ایمان دارد که وعده داده است: «هیچ کس خانه و پدر و مادر و برادر و زن و فرزند را به خاطر ملکوت خدا ترک نمی‌کند مگر آنکه بیش از آنچه امروز داشته به دست آورد و در جهان آینده به حیات جاوید دست خواهد یافت (لو ۱۸: ۲۹-۳۰).

این کتاب، به تعمق بر زندگی رهبانی اختصاص دارد و توسط کسی نوشته شده که بدون چشم داشت سود شخصی از این امتیاز برخوردار است که زندگی را از درون و ژرفای آن می‌شناسد. اگر کمترین ارزشی در این صفحات دیده شود، منشأ آن استعداد ویژه نویسنده نیست، که تنها در نقش سخنگوی سنتی وارد عمل شده که قدمتی چندین قرنی دارد، و به مثابه یکی از وارثان نالایق و حقیر بندیکت قدیس و اولین رسولان مسیح که راهبان آنها را پدران روحانی خود به شمار می‌آورند به نوشتن این کتاب اقدام کرده است.

هم چنان که، هیچ چیز ناخوشایندتر و ناگوارتر از تلاش برای معرفی زندگی رهبانی به عامه مردم وجود ندارد، هم چنان نیز کمتر عاملی، چون امید اینکه شخص بتواند به راز درونی یک زندگی سرشار از رحمت و نیکویی خدا پی ببرد، رضایت بخش می‌تواند باشد.

در صفحات این کتاب ابتدا به بررسی و شرح برخی جنبه‌های اساسی زندگی روحانی رهبانان پرداخته و سپس به معرفی نظام‌های رهبانی که در کلیسای امروز شکوفا شده‌اند خواهیم رسید. تلاش خواهیم نمود تا برخی حقایق روحانی زندگی دیرنشینان را چنان که در برخی از گروه‌های معتکفین (پیروان بندیکت قدیس و سیسترسیان‌ها) و زاهدان (کارتوزیان‌ها و camaldolese) یافت می‌شود، تشریح نماییم.

هنگام گفتگو درباره هدف متعال‌گرایی مورد نظر رهبانیت و برتری این نوع زندگی خاص، هیچ‌گاه قصد نداریم بگوییم که زندگی رهبانیتی و نظام‌های دیرنشینی بر گونه‌های دیگر خدمات و دیدگاه‌های مذهبی رجحان و برتری دارد، زیرا به هر رو، اهمیت اساسی و احترام برانگیز راهب در

معرفت جلال‌خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد (۲-قرن ۴: ۶).

زندگی رهبانی، طرد و رد کردن همه آن چیزهایی است که انوار این نور اسرارآمیز روحانی را می‌پوشاند و مخفی می‌سازد. راهب، کسی است که تمامی توهمات و افسانه‌های بشری را کنار می‌نهد تا خویشتن را در ایمان به مسیح غرق کند. ایمان، نوری است که به طریقی اسرارآمیز او را از درون منور می‌گرداند. ایمان قدرتی است که به ژرفای قلب او رخنه کرده و او را برای انجام عمل روح آسمانی، روح آزادی، روح محبت، آماده و جدا می‌سازد. ایمان او را هم چون انبیای دوران‌های پیشین فرا گرفته و «او را بر پای‌های خود استوار می‌گرداند» (حزق ۲: ۲) و در حضور خدای قادر مطلق تقویت می‌بخشد. زندگی رهبانی، زندگی در روح مسیح است، حیاتی که در آن مسیحی خویشتن را به طور کامل به محبت مسیح سپرده است تا آنکه نور مسیح او را نیز مبدل کند.

«خدا روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است. لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم» (۲-قرن ۳: ۱۷-۱۸)، آنچه پولس رسول درباره زندگی یک مسیحی گفته است به تمامی و با صداقت و راستی کامل به هدف زندگی یک راهب تبدیل می‌شود که در زندگی انفرادی خود به سر می‌برد. راهب در جستجوی کاملیت حیات مسیحی، در واقع جستجوگر کامل شدن و بلوغ در ایمان مسیحی می‌باشد. از دیدگاه او «زندگی مسیح است».

برای تجربه آزادی، همچون آزادی فرزندان خدا، راهب اراده شخصی خود را رها کرده و شوق مالکیت داشتن‌های خود را فراموش می‌کند و تمامی وجوه راحت‌طلبی و آسایش و آرامش دوستی و غرور خود، حق داشتن یک خانواده مسیحی، آزادی خود جهت استفاده از وقت خود برای لذت‌های شخصی و زندگی بر طبق دلخواه خود را کنار می‌نهد. او در

الف) آرامش رهبانی

۱- purtas cordis (پاکی قلب)

تا اینجا، راهب را شخصیتی تعریف نمودیم که همه چیز را در جستجوی خدا و به خاطر آن رها و ترک می‌کند. اما این تعریف هیچ مفهوم خاصی نخواهد داشت، مگر آنکه مفهوم و معنای جستجوی خدا را نیز درک و تعریف نماییم. اما این کار ساده نیست. زیرا خدا در آن واحد چنان که یکی از پدران گفته است همه جا هست و هیچ جا نیست. چگونه می‌توان کسی را جستجو کرد و یافت که هیچ جا نیست؟ اگر او را دریافت نمایم، من خود نیز هیچ جا نخواهم بود. و اگر در هیچ جایی نباشم چگونه می‌توانم بگویم که هنوز «من» هستم؟ آیا یافتن او موجب شادی من خواهد بود و آیا اگر او را بیابم باز هم قادر خواهم بود شادمان باشم؟

چگونه می‌توانم کسی را بیابم و جستجو کنم که همه جا هست؟ اگر او همه جا هست، در واقع به من نزدیک است و با من و در من حضور دارد؛ شاید او به طریقی اسرارآمیز، نفس خود من باشد. اما حتی در این صورت آیا اگر من و او یک باشیم دیگر «من»ی وجود خواهد داشت که به جستجو و یافتن او برآمده و از این خرسند باشد؟

بر طبق فلسفه، خدا در عین حال به ما نزدیک و در میان ما حاضر و از سوی دیگر متعال است. از وجه نزدیکی و حضور، خدا در یک رابطه صمیمانه در ژرفای متافیزیکی همه موجودات زنده در کار و در حال فعالیت است. او «در همه جا هست» از سوی دیگر از جنبه متعال بودن، او چنان دور است که هیچ ذهن انسانی و محدودی نمی‌تواند جز از طریق تمثیل و نشانه وجود او را دریافت و یا حتی او را تعریف نماید. خداوند تا به

این حقیقت نهفته است که او هرگونه احساس رقابت و خواهش‌های جلال انسانی را کنار نهاده و تلاش می‌کند تا آخرین همه باشد. به بیان دقیق‌تر، راهب از هیچ معیار و مقیاسی برای مقایسه خود با دیگران برخوردار نیست. چشم‌های او به حوزه‌های نبرد زمینی دوخته نشده، بلکه به بیابانی می‌نگرند که در آن مسیح بار دیگر به دست راست خدای پدر نشسته و با جلال بر ابرهای آسمان باز خواهد آمد.

افق دید زندگی رهبانی، دقیقاً افق یک بیابان است، حتی هنگامی که برای مسیحیان جهان می‌نویسد یا تصویر مسیح فرمانروای جهان را برای یک کلیسای کوچک محلی یا یک جماعت روحانی نقش می‌زند، یک راهب، نگاه خود را به سوی بیابان معطوف می‌دارد. گوش‌های او نه به طنین طوفان‌های شهر بابل و مقدس کردن آنها بلکه به سکوت کوهستانهای دور دست فرا داشته شده است که در آنها لشکر خدا و دشمنان او در نبردی اسرارآمیز با یکدیگر در جنگند که نمونه جنگ در این دنیا نقشی کم‌رنگ و ضعیف و بازتابی نه چندان حقیقی از آن به شمار می‌آید.

کلیسای رهبانی، کلیسای بیابان است، زنی است که از دست‌های اژدها که کلمه طفل شده را می‌جوید تا او را نابود کند به بیابان گریخته است. این کلیسایی است که در سکوت خویش کلام انجیل را که توسط رسولان بذر آن پاشیده شده در قلوب مؤمنین بارور و شکوفا می‌سازد. این کلیسا، کلیسایی است که به قوت دعای خویش به خود رسولان قوت می‌بخشد که اغلب با وحش درگیر هستند و گاه شکست نیز می‌خورند. کلیسای رهبانی آن است که به مکانی در بیابان که برای او توسط خدا آماده شده است می‌گریزد و چهره خود را در راز سکوت خداوند پوشانیده و در هنگامه نبرد آسمان و زمین دعا می‌نماید.

گریز این کلیسا، گریزی از سرعافیت جویی نیست. اگر راهب قادر بود به آنچه در ژرفای درون او می‌گذرد واقف شود، او می‌توانست از چگونگی انجام نبرد در اعماق قلب خویش سخن بگوید.

یکی بودن با کسی که نمی توان او را دید به معنای مخفی شدن و نادیده ماندن، در هیچ جا نبودن یا «هیچ کس» بودن است: ناشناخته بودن چنان که او ناشناخته است، فراموش شده چنان که او فراموش می شود، گمشده چنانکه او در جهان «گمشده» است، جهانی که با وجود این به وجود او زیست می کند و هستی دارد. اما زیستن با او و در او به معنای زیستن در قوت او و رسیدن از انتهای جهان به انتهای دیگر به قوت و حکمت او نیز هست و نقش زدن همه چیز و فرمانروایی بر آنها در او و با او. ایمان یعنی ابزار مخفی و پنهانی عمل و اراده آسمانی خدا بودن، سفیر نجات او بودن، گذرگاه رحمت های او و پیام آور محبت مطلق او بودن و ایمان، همه اینهاست.

تنهایی و انزوای زندگی دیرنشینان، فقر، اطاعت، سکوت و دعای آنها روح را برای رسیدن به این مقصد در خداوند آماده می سازد. زندگی زاهدانه به خودی خود و به طور مستقیم هیچ گونه اتحادی با خدا را موجب نمی شود. این شیوه زندگی، تنها روح را برای این هدف آماده می کند. گونه های مختلف زهد و رزی در نظام های زاهدانه دیرنشین کم و بیش برای راهب ارزشمند هستند زیرا این روش ها او را مدد می رسانند تا کار روحانی درونی را که روح او را کوچک و فروتن می سازد به عمل آورد، خود را خالی کند و در راز حضور خداوند غرق نماید. سوء استفاده از این نظام زاهدانه تنها به لبریز شدن راهب از خودیت و منیت و سخت شدن قلب او و افزونی مقاومت در برابر فیض خدا منجر می شود. از این روست که همه تجربه زندگی رهبانی زاهدانه بر محور دو اصل فروتنی و اطاعت استوار گردیده است که نمی توان آنها را تجربه کرد اگر شخص از خویشتن خالی نشده باشد.

فروتنی، پیش از هر چیز، راهب را از مجذوب خود شدن رها می سازد، زیرا این مجذوبیت موجب می شود که او حقیقت خداوند را فراموش کند.

اندازه ای از تمامی موجودات خلقت فاصله دارد که وجود و مطلقیت او را معمولاً حتی با «هست» به مفهوم عمومی آن نمی توان بیان کرد. در مقایسه با خدا، جهان مخلوق «نیست» و باز در مقایسه با خلقت، خدا «نیست»، زیرا او جایگاهی آن چنان متعال دارد و به اندازه ای از جهان خلقت دور است که فرض بودن هنگامی که به او اطلاق شود، مفهومی از بنیاد متفاوت با آنچه از همین کلمه می یابد، هنگامی که درباره هر چیز دیگری سخن می گوئیم درک می شود. به این مفهوم، خدا «هیچ جا نیست».

راهب کسی است که از سوی خدا به ورود در قلب این معما و رابطه تناقض آمیز و این راز بزرگ دعوت شده است. اما این معما، برای او از پیچیدگی کمتری برخوردار است، زیرا او یک فیلسوف نیست. او نه از طریق فلسفه بافی و نظریه پردازی بلکه از راهی کاملاً متفاوت - راه پرابهام و پر رمز و راز ایمان الهیاتی - به جستجوی خدا بر می آید.

بنابراین یک راهب، کسی است که کلماتی را شنیده است که زمانی خدا از زبان نبی بیان نموده است: «من تو را به ایمان به سوی خود جذب نموده در خود فنا خواهم ساخت تا آنکه تو دریافت کنی که من خدا هستم» (هو ۲: ۲۰). گفته می شود، خدا توسط «روح» انسان دریافت می شود که با رشته ای ظریف و صمیمانه هم چون ازدواج با او گره خورده است. و این رشته اتحاد همان یگانگی روح ها در چهارچوب ایمان است. در این جا، مراد از ایمان، صداقت و وفاداری کامل است که در تقدیم کامل و ترک کامل همه چیز متجلی می گردد. مفهوم آن، اعتماد کامل به خدای نادیده است. ایمان، سرسپردگی و اطاعت کامل از هدایت آرام ولی غیرقابل مقاومت روح مخفی خدا را می طلبد. ایمان، به انکار انوار شخصی وجود و غرور شخص و حکمت او و تمامی «نفس» ما نیاز دارد تا آنکه به روح و در روح زیست کنیم. «آنکه با خداوند پیوست» طبق گفته پولس رسول «در روح یگانه است» (۱- قرن ۶: ۱۷).

زندگی و تأیید خود برخلاف اراده دیگران را رها می‌کند و از مقاومت در برابر خود، خودداری می‌کند. اکنون او دیگر به نام خویش سخن نمی‌گوید و عمل نمی‌کند بلکه عمل و کار او و سخن او به نام پدر جاودانی آسمانی پیش می‌رود. او همانند عیسی نان و غذای خود را با انجام اراده «کسی که مرا فرستاده است» به دست می‌آورد. و همگام و هم صدا با عیسی راهب می‌تواند بگوید: «او که مرا فرستاد با من است، و او مرا تنها نمی‌گذارد زیرا همواره آنچه را که مایه خشنودی اوست به جا می‌آورم» (یو ۸:۲۹).

این به معنای آن نیست که راهب دیگر قادر به گناه کردن نیست. برعکس وضعیت ضعف و ناچیزی او، به او نشان داده است که نمی‌تواند در زمین، وضعیت مطلق پاکی اخلاقی را تجربه کند. او قادر است هم چون پولس قدیس بگوید: «به ذهن خویش شریعت خدا را بندگی می‌کنم لیکن شریعتی دیگر در اعضای خود می‌یابم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند» (روم ۷:۲۲-۲۳). هم چنین می‌تواند همراه با پولس رسول اعلام نماید: «می‌دانم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده اند همه چیز به نیکویی برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند» (روم ۸:۲۸)، و نیز «با شادی بسیار در ضعف‌های خویش فخر خواهیم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود، بنابراین از ضعف‌ها و رسوایی‌ها و احتیاجات و زحمات و تنگی‌ها به خاطر مسیح شادمانم. زیرا که چون ناتوانم آن‌گاه توانا هستم» (۲-قرن ۱۲:۹-۱۰).

پیروزی فروتنی راهبان، عبارت از پذیرش کامل کار نهانی خداوند در ضعف‌های انسانی و معمولی و رضایت بخش نبودن زندگی روزانه ما می‌باشد. این پیروزی به معنای پذیرش ناکامل بودن خود ماست تا آن که او به طریق‌های خویش ما را کامل گرداند. این پیروزی، شادمانی ما در ضعف‌های خویش است که تنها با حضور خدا رفع خواهند شد. این پیروزی شامل آرامش در عین ناسودمندی و بی‌ثمر بودن ماست که او به

فروتنی، راهب را از تثبیت در اراده شخصی خود، که او را به فراموش کردن و عدم اطاعت اراده جاودانی و می‌دارد، اراده جاودانه‌ای که تنها راه کشف و دریافت راستی و حقیقت است. به تدریج چنین وضعیتی راه انجام عهدی را که او بسته و روند شناسایی حقیقت را تیره و تاریک می‌کند و مسدود می‌سازد. این وضعیت، خلعت آرمان‌های شکوهمند او را مخدوش ساخته و او را عریان می‌نماید و این به تمجید نفس و تمایلات شخصی راهب می‌انجامد. راهب بدین سان در هیاهوی تضاد بی‌حاصلی برعلیه تمامی بقیه جهان غرق می‌شود و این تضاد درونی در او رشد نموده و در نهایت او هدف خود را انکار نموده کوشش می‌کند تا خود را «خود» سازد. با ترک همه این تضادها، راهب در نهایت به هدف اصلی دست یافته و وجود خود را در خدای زنده دریافت و کشف می‌نماید.

پیروزمندی فروتنی دیرنشینی پیروزی حقیقت بر ضد حقیقت است. آن گونه پیروزی که در آن آرمان‌های پوچ بشری انکار شده و «آرمان» آسمانی در دسترس قرار می‌گیرد و تجربه می‌شود و نه به صورت تصویری ذهنی بلکه در قلب واقعیت زنده، قطعی و هستی شناسی حیات انسانی ما شناخته می‌شود و از آن ما می‌گردد. پیروزی فروتنی زندگی زاهدانه پیروزی زندگی است که در آن راهب از راه در هم پیوستن و متحد ساختن تفکر و عمل، ذهنیت و واقع‌گرایی، دعا و کار در می‌یابد که حیات او اینک کامل شده و او به طور مطلق و ثمربخش به خدمت خداوند درآمده است. با این همه، هنوز خدا ظاهر نشده است. نمود خارجی زندگی او هم چنان همان است که بود. دعا همان است، کار او همان است، جامعه دیرنشینان نیز هم چنان همان است که بود، اما همه چیز از درون تغییر یافته و خدا به تعبیر حضرت پولس رسول «کل در کل» است.

از راه فروتنی نظام زهد ورزی دیر، راهب از شنا در مسیر مخالف جریان حیات باز می‌ایستد، درگیری دائمی ناخودآگاهانه و گناه آلود خود در جهت

ارتباط‌های انسانی خود و ارتباط با واقعیت و دنیای مادی بیرونی را از دست نمی‌دهد؟ و آیا از اتحاد حیات بخش با برادران خود در مسیح دور نمی‌افتد؟ در حالی که، تنها از طریق همین اتحاد به تقدس دست خواهد یافت. بنابراین آیا زندگی رهبانی و دیرنشینی، گریز به بی‌حاصلی و بی‌ثمری و نوعی فرار از مسئولیت زندگی نیست؟ آیا این شیوه زیستن به نوعی حذف و محدود کردن زندگی انسانی نیست که در آن فرد زیستن را رها کرده و روزهای خود را با صرف رژیم غذایی گیاه‌خواری و با نوعی اخلاق‌گرایی شعارگونه و مقدس‌نمایانه سپری می‌کند؟

بایستی پذیرفت که هر موقعیتی، حاوی بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌ها و عیوب خاص خود است و یک راهب نیز اگر جوهره دعوت دیرنشینی خود را رها نموده و مفهوم آن را فراموش کرده باشد بی‌تردید زندگی خود را در نوعی خودپرستی تن‌پرورانه و بی‌ثمر تلف و قربانی کرده است. اما مفهوم گریز راهب از جهان را به وضوح باید در این حقیقت جستجو کرد که «جهان» (به معنایی که مسیح مورد انتقاد قرار می‌دهد)، جامعه‌کسانی است که تنها در خودپرستی خود غرق شده و با انگیزه نفع شخصی، زندگی می‌کنند. بنابراین، مفهوم ترک «جهان» ابتدا به ساکن، ترک خویشتن و سپس آغاز یک زندگی برای دیگران و به خاطر انسان‌ها می‌باشد. انسانی که «در جهان» زندگی می‌کند «ولی از جهان نیست» انسانی است که در بحبوحه و گیرودار تمامی خطرات و دشواری‌های زندگی بشری، خویشتن را فراموش نموده برای کسانی که آنها را دوست می‌دارد زیست می‌کند. آفرینش فضایی مناسب برای دور شدن از خودپرستی، هدف اصلی دیرها می‌باشد. اگر برخی از راهبان از موقعیت و فرصتی که در اختیار دارند سوء استفاده نموده و به موجوداتی خودخواه و خودپرست تبدیل می‌شوند به دلیل آن است که آنها به شکل ظاهری «جهان» را ترک کرده‌اند در حالی که روح این جهان را در قلب خویش به دیر آورده‌اند. آنها به جستجوی

طریقی که از درک آن عاجز خواهیم بود آن را ثمربخش می‌گرداند. لیکن برای فروتنی و در جهت تسلط بر نفس خویش، راهب باید به طور کامل و عمیقاً تمامی نگرانی‌ها و دل‌آشوبی‌هایی را کنار نهد که به یاری آنها سعی می‌کند محدودیت‌های خود را پوشانده و تقصیرهای خود را فضیلت جلوه دهد. کامل بودن، ثمره زندگی کسانی نیست، و نخواهد بود، که تلاش می‌کنند احساس، نگرش و عملکرد آنها به گونه‌ای باشد که کامل جلوه کند گویی که آنها انسان‌هایی کامل بودند: این کامل بودن تنها در دسترس کسانی قرار می‌گیرد که کاملاً از گناهکار بودن خویش، همانند همه مردم، آگاه باشند، اما گناهکارانی که خدا آنها را محبت نموده نجات بخشیده و تغییر داده است. کامل بودن از آن کسانی نیست که خود را در برج‌های عاج یک معصومیت خیالی زندگی می‌کنند، بلکه تنها میراث و بهره‌کسانی است که تمامی جنبه‌های فساد و گناه‌آلود زندگی خود را به خطر انداخته و به گونه واقعی و راستین زندگی، چنان که باید زیست، و در این جهان ناکامل و پر از گناه دیده نمی‌شود متمسک می‌شوند: زندگی با تمامی مشکلات و طوفان‌هایش، ناامیدی‌ها و تمامی خطرهای آن، زندگی به مفهوم واقعی کامل بودن آن. کامل بودن هم‌چنین از آن کسانی نیست که به تنهایی برای خود زندگی می‌کنند و زندگی خود را تنها با زیبایی‌های مورد علاقه نفس خود می‌آرایند. تقدیس مسیحی، صرفاً مربوط و محدود به «یادآوری تقدس» و «دعای مخفی درونی» نیست. تقدس همان محبت است: محبت خدا پیش و بیش از همه مخلوقات و محبت برادران در خداوند است. چنین محبتی دقیقاً به فراموش کردن کامل و مطلق نفس‌های ما نیاز دارد.

و با این همه، راهب هنوز هم کسی است که جهان را ترک می‌کند، از همراهی با جماعت انسان‌ها می‌گریزد و می‌کوشد روح خود را در زندگی انزوایی همراه با فرشتگان خدا پاک سازد. آیا بدین سان او تمامی

ناب انسانی می باشد. ایجاد و آفریدن فضایی هرچه مناسب تر برای دور شدن از خودخواهی ها و نفس پرستی ها هدف اصلی دیر به شمار می آید. در واقع می دانیم که امکان دارد شخص زندگی خود را برای شهادت دادن به خواسته ها و آرمان های خویش فدا نماید. اما انکار راستین و حقیقی نفس انسانی تنها ایده آل نهایی زندگی دیر به شمار می آید. حتی اگر مافوق های ما بخواهند ضعف های ما را تقویت و حفظ کنند خداوند هرگز ما را در ضعف رها نخواهد نمود اگر به راستی به جستجوی او برآمده باشیم.

به هر رو، زیستن در «راز صلیب» شراکت در حیات مسیح رستاخیز کرده است. زیرا هنگامی که رؤیایها و آرزوهای ما بمیرند جای خود را به واقعیات خواهند داد، و هنگامی که «نفس» دروغین ما از میان برداشته شود، هنگامی که تاریکی خودپرستی ما برطرف شود آنگاه کلمات رسول مسیح در ما تحقق کامل خواهد یافت: «ای که خوابیده ای بیدار شده از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد» (افس ۵: ۱۴)، و باز می گوید: «زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشد همان است که در دل های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره مسیح عیسی از ما بدرخشد» (۲- قرن ۴: ۶).

این نور خدا که در روح فروتن خالی شده از نفس پرستی درخشیده است همان است که پدران کلیسا آن را پاکی دل (puritas cordis) می خوانند، به گفته کاسیان، تمامی هدف زندگی دیر، همین هدایت راهب به این پاکی درونی بوده است. همه نگرش ها و نظام های دیر با همین هدف ترتیب یافته اند.

به تعبیر کاسیان:

تمامی جستجوی ما و هر آنچه که به عمل می آوریم باید به خاطر رسیدن به همین پاکی دل باشد. به جهت همین پاکی دل، ما انزوا و روزه ها، بیداری شبانه، زحمات و کارها، پوشاندن فقرا و مطالعات

خدا نیامده اند بلکه بیشتر به هوای نفس و علائق و منفعت های شخصی توجه داشته اند و به جستجوی آرامش و کامل شدن خودپرستانه خویش برآمده اند.

اینک اما، ما به راز حقیقی زندگی دیرنشینان و پاسخ به این پرسش مهم رسیده ایم که «مفهوم جستجوی خدا چیست؟»

مفهوم جستجوی خدا، زیستن در مسیح است که همان یافتن پدر در پسر باشد که کلمه تن گرفته اوست و این تنها از راه پیوند در اطاعت، فقر و محبت مسیح از طریق ایمان و فدا کردن خویش تحقق می یابد.

زندگی دیرنشینی، فقط به مطالعه کلام مسیح و تعالیم او یا تعمق درباره شخص مسیح یا تسلیم خویشتن به او خلاصه نمی شود. راهب به جستجوی مسیح شدن از راه شراکت در رنج های مسیح بر می آید.

چنان که کاسیان می گوید زندگی دیرنشینی «در راز صلیب» (sub crucis sacramento) تجربه و زیست می شود.

از سوی دیگر، اما زندگی در راز صلیب همانا زندگی در اتحاد با مسیح است که در الگوی اطاعت او «تا به موت بلکه تا به موت صلیب» تحقق می یابد (فی ۲: ۸-۹).

بسیاری از جزئیات زندگی یک راهب، ممکن است از سوی رهبران دیر تغییر و تنظیم یابد. ممکن است ترتیبات خاصی برای دعا، کار یدی، روزه و سکوت او در نظر گرفته شوند، اما در یک مورد خاص یعنی وظیفه اصلی راهب به «اطاعت تا به موت» هیچ گونه تغییری ممکن نیست. به این مفهوم که او می باید اگر نه نفس زندگی، دست کم باید شوق خویش را برای «زیستن» هم چون فردی که خود را در نظر می گیرد و به جستجوی نیازهای خویش و آرزوهای زندگانی خود برآمده، مهار و رها نماید. انکار لذت های انسانی و حتی عزیزترین آنها برای شخص به مفهوم مردن کامل است، مرگی که مؤثرتر و ژرف تر از کشته شدن در راه یک آرمان روشن و

زیرا او، دیگر با منبع راستی و حقیقت وجود خویش رابطه ای ندارد. او هنوز زندگی می کند. هنوز هم تصویر خالق خویش است. اما حیات محبت را که حیات خود خداوند است از دست داده است. زیرا خدا محبت است. او از آنجایی که این حیات را در خود ندارد وجودی غیرواقعی است، انسانی مرده است. او آنچه که انتظار می رفت باشد نیست. او به یک کاریکاتور از وجود خویش تبدیل شده است. تصویری که به هیچ رو شبیه آنچه باید نشان دهد نیست، لزوماً یک تصویر خدشه دار به حساب می آید. و این خدشه تصویری، در واقع به معنای مخالفت و مقاومت کامل روحانی با اراده و محبت خدا می باشد. انسان که برای کامل کردن خویش از طریق شباهت کامل به خدا که محبت کامل است آفریده شده بود با تمرکز تمام محبت خویش روی فردیت خود، قابلیت های انسانی و روحانی خود را نابود می سازد. او که برای شهادت دادن به حقیقت و قدرت مطلق خدا که در او همه چیز زندگی، حرکت و وجود دارند خلق شده بود، واقعیت را انکار نموده و از حقیقت دور شده و خویشتن را مرکز و محور و *raison d'etre* (فلسفه وجودی) جهان به حساب می آورد.

برای اینکه یک بار دیگر او، همان انسان «حقیقی» گردد باید قلب خود را از تاریکی توهمات و دنیای غیرواقعی پاک سازد. لیکن این تاریکی تا زمانی که انسان بنا به خواسته خودخواهانه خویش زیست می کند وجود او را دربر گرفته و قلب او را لبریز می سازد. نور، تنها هنگامی در قلب های ما طلوع خواهد نمود که خواست خویش را برای طغیان و عصیان در برابر اراده کامل و مطلق خداوند انکار نموه، واقعیات را چنان که منظور نظر او بوده پذیرفته و اراده خود را در خدمت آزادی کامل او قرار دهیم. اگر، چنان که او محبت می نماید محبت ما نیز هم چنان باشد کامل خواهیم بود، و اگر اراده ما مطابق اراده او باشد آنگاه آزادی داریم. بدین سان چشمان ما گشوده خواهد شد و حقایق را چنانکه او می بیند خواهیم

و سایر فضایل و نیکوکاری های زندگی دیرنشینی را می پذیریم و برمی گزینیم. امید ما آن است که از راه همین ریاضت ها و تلاش ها قلب خود را از وسوسه و خواهش های انسانی دور نگهداشته و بدین طریق به رسیدن به محبت کامل امیدوار باشیم.

او ادامه می دهد تا به دیدگاه ژرف روانشناسی دست یابد. این سخن او که اگر ما به خاطر بعضی وظایف مهم و ارزشمند خود را ناتوان و گریزان از ترک برخی از جنبه های زندگی می یابیم و اگر ما هنگامی که نمی توانیم به خواسته های خود دست یابیم غمگین، خشمگین، پرخاشگر یا به هر ترتیبی آزرده خاطر می شویم، به این معناست که ما این خواسته ها را به خاطر خود آنها دوست داریم و از این رو، هدف حقیقی و اصلی خود یعنی پاکی دل را فراموش نموده و از دست می دهیم. زیرا در این صورت این ریاضت ها و تلاش ها قلب ما را از خواهش ها و آرزوهای برخاسته از خودخواهی های ما پاک نخواهد نمود، بلکه برعکس، این خواهش ها را در قلب ما تقویت خواهد کرد.

این پاکی دل، که کاسیان وصف می کند، یک وضعیت روانشناسی معطوف به سطح نوینی از واقعیت نیست، بلکه بیشتر شرایط و وضعیت روح شخص است که در محبت کامل تغییر یافته باشد. چنین روحی، به دیدی فراتر از خودبینی و به مرحله ای بالاتر از خودخواهی دست یافته و متعالی شده است. چنین روحی نه فقط عمل و تفکر خود را به سطوح بالاتر و دیدگاه والاتر انتقال داد بلکه یک وجود و حقیقت تازه *nova creatura* (خلقت نوین) گردیده است.

پدران کلیسا، این «خلقت نوین» را چنین تفسیر کرده و تعلیم می دهند که انسان که به صورت خدا خلق شده بود، این شباهت به خدای خویش را به دلیل متمرکز شدن بر نفس خود و خودخواهی خود از دست داده است. با از دست دادن این سرشت آسمانی، انسان به واقعیت های کاذب می چسبد

اما تا زمانی که ساده‌انگارانه می‌پنداریم که ما باید به قدرت خویش قدرت مطلق باشیم، در واقع تصویری از شبیه خدا بودن را در خود باز خواهیم یافت و آن را به خود نسبت خواهیم داد که حقیقتاً از آن ما نیست. البته ما آن قدرها هم احمق نیستیم که تصور کنیم می‌توانیم و باید قدرت مطلق خداوند را در خود جستجو کنیم. اما به جهت علاقه ما به «شبیه خدا بودن» خصیصه‌ای که از طریق گناه نخستین در ما باقی مانده است - به جستجوی آنچه که قدرت مطلق نسبی نامیده می‌شود برمی‌آیم: قدرت داشتن و مالکیت هر آنچه بخواهیم، خواستن اینکه همه آرزوهای ما جامه عمل بپوشند و اینکه اراده و خواست ما هرگز نباید مورد مقاومت و مخالفت واقع شود. در واقع، ریشه این خواسته‌ها در آن است که می‌خواهیم همه را به پذیرش داوری و قضاوت خود و قبول همه گفته‌هایمان به عنوان قانون واداریم. این عطش سیری ناپذیر، برای شناخت موقعیت برتری طلبانه‌ای است که این چنین مشتاق یافتن آن هستیم تا آنکه دچار ضعف و یأس نگردیم. این داعیه اقتدار مطلق - ژرف‌ترین راز و درونی‌ترین خواسته‌ما، در حقیقت منشأ تمامی رنج‌ها و غم‌های ما و تمامی ناخشنودی‌ها و نارضایتی‌های ما و توجه تمام خطاها و اشتباهات ما می‌باشد. این خطایی عمیق و ریشه‌دار است که زندگی اخلاقی ما را در عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین جنبه‌ها فاسد و تباه می‌سازد زیرا همه آنچه را که انجام می‌دهیم به دروغ و ناروایی تبدیل می‌کند. تنها افکار و اعمالی که از آرایش این ادعای نابجا رها باشند ارزشمند و حقیقی و شریف خواهند بود. این تصور که در ژرفای وجود ما عمیق‌ترین ناپاکی و آلودگی از جنبه روانشناسی و ریشه‌شناسی حضور دارد که روح پاک انسان را نابود و در آن شکاف ایجاد کرده غلط است. این وسوسه و خواهش که یک موجود محدود، به عنوان قدرت مطلق و موجودیتی برتر پذیرفته شود وحشتناک‌ترین توهمی است که ما را به بردگی رنج، جنون و گناه گرفتار می‌سازد.

دید و خواهیم توانست با شادی او شادمانی کنیم زیرا که همه چیز «بسیار نیکو» است (پید ۱: ۳۱).

قلب «ناپاک» انسان سقوط کرده، محلی برای رنج‌های جسمی و عواطف انسانی نخواهد بود. «پاکی» و «ناپاکی» به این معنا حقیقتی فراتر از «پاکدامنی» اخلاقی را دربرمی‌گیرد. قلب «ناپاک» قلبی سرشار از ترس‌ها، آشفتگی‌ها، تضادها، تردیدها، عدم توازن‌ها، ممانعت‌ها، درگیری‌های درونی، نفرت، حسادت، نیازهای مصنوعی و پیوندهای احساسی رنج‌بار است. همه اینها به همراه هزاران «ناپاکی» دیگر، نور درونی روح را کدر می‌کنند اما هیچ یک ناپاکی اصلی یا دلیل این ناپاکی‌ها به حساب نمی‌آیند. اشکال اساسی، درونی و روحانی انسان سقوط کرده، تفکر دروغین و توهم عمیق اوست که خود را یک خدای زمینی پنداشته و جهان را متمرکز بر وجود خویش می‌یابد و می‌خواهد. توجه داشته باشید که این نگرش ریشه در یک حقیقت دارد، زیرا انسان، تصویری مبهم از خدا را در خود باز می‌یابد. این تصویر کدام است؟ قدیس برنارد، آن را آزادی انسان می‌داند. و بدین ترتیب، انسان در درون خویش این احساس ژرف و غیرقابل تردید اعتماد به نفس روحانی و این توانایی تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت خویش، به انتخاب خویش، را بازشناخته و خود را واقعاً «شبیه خدا» می‌پندارد. این آزادی از سوی خدای پدر به ما عطا می‌شود.

اما، اگرچه پدر ما خدا ما را آزاد آفرید لیکن ما را مطلق و قدرتمند خلق نفرمود. ما به اجازه و با اراده‌ی خویش خدا نیستیم که هر چه اراده کنیم خواه از جهان مخلوقات خواه از غیرمخلوقات به عمل آوریم یا آنکه پرستش و خدمت هر روح دیگری را تحت فرمان خود قرار دهیم. اما تنها با دریافت آزادانه هدیه نور خدا و محبت او و آزادی که او به ما در مسیح، کلمه تن گرفته‌او، می‌بخشد می‌توانیم به تمامی و در کمال مطلق شبیه خدا گردیم.

اساساً همین تمایل نهایی به بهتر بودن از دیگران و ترجیح دادن نفع شخصی به بهای قربانی شدن حقوق دیگران، و تحمیل ارادهٔ یک فرد بر دیگران، و تسلط جویی بر شخصیت دیگران بزرگترین دشمن روش زندگی دیرنشینان و اصل ناپاکی دل به شمار می‌آید.

از دل همین نگرش ریشه‌ای و محوری، تمامی دیگر اعتقادات توهمی و دروغین زاده می‌شوند. روح ناپاک در تلاش‌های خود برای بیان عقاید و اندیشه‌های نادرست و پنهان کردن اساس و اصل خودخواهانه این اندیشه‌ها زیر نقاب واقعیات خارجی ملموس عملاً از پا در آمده و به نابودی کشانده می‌شود.

زندگی یک روح پاک، به گونه‌ای فزاینده به سادگی گرایش می‌یابد. اما روح سرشار از ناپاکی، از پیچیدگی برخوردار است و باید هم چنین باشد. وظایف و مشغله‌های زیادی بر عهده دارد! شخص به مطرح و تأیید کردن خویش مشغول است و در عین حال خود را فداکار و فروتن می‌پندارد. او باید به هر قیمتی احساس تقدس و نجابت خود را که شادمانی و آرامش هر فردی به آن وابسته است را مورد تشویق و تمجید ببیند. از این رو، او باید به سرعت به نقاط ضعف دیگران توجه داشته و آنها را مورد انتقاد قرار دهد زیرا آنان احتمالاً رقیبان او خواهند بود. و این که فرد باید اطمینان حاصل کند که این دیگران به طرزی «خیرخواهانه» مؤاخذ و تعبیه و «به ظرافت» فروتن گردیده‌اند، زیرا در غیر این صورت آنها سرهای خود را همانند ما و به اندازهٔ ما در حضور پادشاه آسمانی و در راه باشکوه تقدس برخواهند افراشت. شخص باید مراقب باشد که در حالی که خودش ارادهٔ خویش را «انکار» می‌کند این اراده و میل شخصی به گونه‌ای پنهانی ارضا گردد. به طور خلاصه و در یک کلام، ارادهٔ چنین شخصی باید در زمین کرده شود چنان که اراده خداوند در آسمان جاری می‌شود. از آنجایی که چنین چیزی به وضوح غیرممکن است به گفته برنارد

به وضوح، تنها یک بیمار روانی قادر است که این خواستهٔ مخفی را علنی بیان نماید. و این همان عاملی است که این گونه افراد را به موجوداتی روانی تبدیل می‌نماید. آنها، عقل سلیم نسبی را رها کرده‌اند که ما را از بازگویی آشکار این ادعای پوچ باز می‌دارد و ما را وامی‌دارد تا آن را در قلب خود مخفی نماییم. آنها به خود حق می‌دهند که واقعیت را به طور کامل کنار گذارده و در جهانی زندگی کنند که با آرمان‌های تصویری آنان تطابق دارد: به این مفهوم که آنان آشکارا ادعا نموده‌اند که «خدا» هستند و جهانی خود انگاشته‌ای را برای خود خلق کرده و (تا جایی که بتوانند) دیگر واقعیت‌ها را رد می‌کنند.

معیارهایی که برحسب توافق جمعی آنها را «عقل سلیم» می‌نامیم ما را یاری می‌دهند تا ادعای قدرت مطلق و کمال مطلق کسانی را بپذیریم که ادعایشان تحت قوانین و نظام‌های نمادشناسی ذهنی خاصی ارائه می‌شوند و این ادعاها بر پایه اعمال فیزیکی ویژه‌ای پذیرفته می‌شوند که به وضوح از سودمندی اجتماعی و نشانه‌های خارجی خاصی برخوردار باشند.

روش‌های مبتنی بر «عقل سلیم» و قابل قبول وجود دارند که ادعای توهم آمیز شخص را به قدرتی آسمانی پیوند می‌دهند. هر شخص به عنوان مثال می‌تواند پدری خشن و بی‌رحم یا یک پدر دارای روح لطیف و فداکار باشد. هر کس می‌تواند یک رئیس سادیست (آزارطلب) و غیرقابل تحمل یا فردی کمال‌گرا و عیب‌جو باشد. انسان ممکن است بی‌ادب، شرور و یا فردی لایابالی باشد. هم چنین ممکن است کسی مطیع قواعد اجتماعی بوده و یا برعکس، ضد اجتماعی باشد و یا ممکن است فردی زاهد و متدین و یا عوام فریب باشد. برخی افراد با دخالت کردن در کار دیگران و برخی با داوری دربارهٔ همسایگان خود و نصیحت کردن افراد عطش نیاز معنوی خود را فرو می‌نشانند. و با کمال تأسف افرادی هم وجود دارند که ارضای کامل این احساس عمیق درونی و این ناپاکی مخفی روح بشر یعنی غرور را به مفهوم کامل بودن از دیدگاه مذهبی درک می‌کنند.

است. راهب که از اوهام و اندیشه های خودمحمورانه و خودخواهانه آزاد شده و از خدمت اجباری و دائمی اراده و میل شخصی خود رها گردیده است، آرامش و سبکی و شیرینی یوغ مسیح و خدمت او را دریافت نموده و بار سبک آزادی و رهایی در حضور خدا را درک می کند! دیدگاه او گشوده شده و او برای نخستین بار خویشتن و دیگران را چنان که هست و هستند می نگیرد. از این پس، دیگر در پی ارضای خواهش های نفسانی خویش بر نمی آید و در می یابد که همه چیز برای او لذت بخش و شادی آور است زیرا اینک با آزادی پسران خدا به همه دنیا نگاه می کند. به این مفهوم که او همه چیز را استفاده می کند بی آنکه تعلقی به آنها داشته باشد و می تواند مالک همه چیز باشد بی آنکه اسیر آنها شده باشد.

پاکی قلب، هم چنین آغاز یگانگی راهب با برادران او به شمار می آید. یگانگی حقیقی: زیرا محبت راهبان صرفاً یک «قرارداد اجتماعی» یعنی داد و ستدی که بر پایه خودخواهی های انسان ها شکل می گیرد، نیست. این نوع پاکی قلبی تنها زمانی در دسترس قرار می گیرد که اراده و تمایلات متفاوت و گوناگون برادران به اراده و میلی واحد تبدیل گردد، که همان اراده مشترک یعنی اراده و خواست مسیح خواهد بود. این مجموعه خواسته های همگون و همدلانه هرگز از طریق روابط دادوستدگونه قابل دست یابی نخواهند بود. این نوعی هم آغوشی روح ها به هدایت و تحت تأثیر پاکی روح خدا است.

این همبستگی و هم آغوشی پاکی های همسو و همدل که از خواهش های پاک و اراده های خارج از علائق زمینی، و همچنین از هماهنگی و یگانگی ارواحی که در نور خدا محو شده اند به وجود می آیند نقطه اوج آرمان خواهی زندگی به شمار می آید. همه روح هایی که به یگانگی در خداوند دعوت شده اند هم چون آهن مذاب در آتش با یکدیگر در هم آمیخته و در نور خدا تبدیل می شوند. از این پس خدا شخصاً در میان آنها

قدیس، چنین روحی پیوسته در اضطراب و ترس و ناامنی به سر می برد. و ترس «رنگی» است که روح را تیره و کدر و شباهت تصویر خدا را مخدوش و آن را به یک بت و یک کاریکاتور مسخره تبدیل می نماید. ترس «ناپاکی» روحی است که می خواهد از قدرت مطلق بهره ور باشد.

بنابراین، انسان سقوط کرده کسی است که شمایل الهی و آزادی اراده در او برده خودپرستی شده و نفس او به بت وجود خود او تبدیل گردیده است. تصویر خدا به «ناشبیه خدا» تبدیل شده است. با نفوذ و قدرت گیری چنین بت بی رحم و خشنی، آزادی، خود نوعی بردگی و اسارت خواهد بود. که در آن، انسان به طرزی وحشیانه و غیرانسانی کوشش می کند غیرممکن ها را طلب کند و از این طریق ادعای پوچ و بی اساس «خدا» بودن خود را اثبات نماید.

راه حل این مشکل کدام است؟ هم اینک پاسخ را یافته ایم. پاسخ، نیایش صلیب، یعنی ایمان و اطاعت مسیح است که طبق گفته پطرس قدیس دل های ما را تطهیر می کند. تکبر درونی انسان سقوط کرده باید بر صلیب راستی و حقیقت مصلوب گردد. محبت راستی و محبت صلیب، این بت را می شکنند و انسان را به وضعیت راستین او رهبری نموده آزادی او را برگردانده و او را از ترس رها می کند و در محبت تقویت بخشیده و او را قادر می سازد هم چون فرزند خدا زیست کند. «زیرا حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت» (یو ۱۸: ۳۲).

و بدین سان، قدیس بندیکت پس از تشریح دوازده مرحله فروتنی ظاهری و فروتنی باطنی (که هر یک از آنها در واقع شراکت در راز اطاعت مسیح است) چنین ادامه می دهد که «هنگامی که تمامی این مراحل به انجام رسید، راهب به صورتی ناگهانی به محبت کامل دست خواهد یافت، محبتی که ترس را بیرون می کند».

پاکی قلب و محبت کامل، نقطه آغاز یگانگی راهب با خویشتن خویش

حقیقتی وجود شناسی را جستجو می کند که تنها با در آمیختن و ورود در ژرفای واقعیت رازآمیز حیات و در قلب زندگی عادی قابل دستیابی می باشد. او حقیقتی را می جوید که بتوان در قلب زندگی و آمیخته با آن لمس کرد، واقعیتی که در تار و پود وجود انسانی و حیات ما وارد می شود و می توان آن را از راه انجام نیکویی - «ایمانی که در محبت فعال است» (غلا ۵:۶) - دریافت و از آن خود نمود.

راهب کسی است که با او در «حقیقت» زندگی می کند - dans le vrai (در قلب حقیقت و راستی) زندگی و مأموریت و مسئولیت او آن است که تحت فرمان و کار روح خدا - که زندگی او تماماً «آمین» است زیست کند و کاملاً به حقیقت دست یابد و خود جزئی از حقیقت و راستی خدا باشد، که پژواکی آگاهانه از یک «آری» به راستی و حقیقت مطلق و نیکویی خدا می باشد.

هدف نظام عرفانی و در حقیقت تمامی ریاضت های زندگی راهبان و پدران دیر، جستجو و کشف ساده وجود حقیقی ما یعنی «سرشت» راستین انسان است، که برای یگانگی با خدای پدر آفریده شده اند. پاکسازی و آزادسازی شمایل آسمانی در انسان که زیرلایه های تاریکی روح، پنهان و از «شبهت خدا» خارج شده است. وجود حقیقی ما انسان ها، آن انسانی است که ما می خواهیم باشیم - انسانی آزاد و سرفراز به شبیه و همانند خدا می باشد - جستجوی این شبهت از دست رفته از طریق دور ریختن همه آنچه که با وجود حقیقی ما بیگانه و متعارض است - یعنی کنار زدن «جامه دوگانگی» ریاکاری و توهمی که سعی و کوشش ما برای توجیه وضعیت اسفبار و تیره روزی خود و برادران ما و پنهان کردن آن از خویش و خدای پدر را می سازد، ممکن و میسر می گردد.

جهت بنای معبدی مادی و بادوام برای جلال خداوند - جماعت دیرنشین که در محبت کامل با یکدیگر متحد شده اند - راهب باید پیش از همه

زندگی و عمل نموده و خویشتن را ظاهر می سازد. خدا خود را در وجود ایشان بازمی شناسد و تمامی نیکویی خود را در آنان متجلی ساخته و آنان را قدرت می بخشد که این نیکویی را با یکدیگر به شراکت بگذارند. چنان که پدر در پسر است پسر نیز هم چنان در میان ایشان خواهد بود و آنها با یکدیگر در پدر و در پسر یگانه خواهند بود. این وضعیت تحقق کامل راز قربانی مقدسی یعنی قلب زندگی دیر را تشکیل می دهد.

لیکن چه زمانی تحقق این راز به ظهور خواهد رسید؟ آیا بر روی این زمین خاکی این آرزو کاملاً ممکن خواهد شد؟ کسی چه می داند؟ ولی به هرحال در زندگی مشترک رهبانان که بر محبت مسیح و پاکی و قداست روح خدا بنا شده، آنان بارهای یکدیگر را بردوش گرفته و یکدیگر را در شناسایی راز خداوند و یافتن خویشتن در او یاری می رسانند، دست کم بر روی زمین آنان در تلاشند تا شهری آسمانی بنا کنند.

۲- در راستی

همه جا در آثار پدران کلیسا طنین یک واژه در ژرفای زندگی به شیوه دیرنشینان پیایی به گوش می رسد: vere, verus, veritas (حقیقت، حق، حقایق)، واژه «حقیقت» چنان غلط مورد استفاده قرار گرفته که اثر راستین خود را بر ذهن های ما از دست داده است. مدتهاست که ما دیگر با روح این واژه و ارزش اصیل آن بیگانه شده ایم. حقیقی همان است که واقعی و ملموس به نظر برسد. هر چیزی تنها به خاطر آنکه هست حقیقی نیز شمرده می شود. و این همان است که راهب در جستجوی آن کوشش می کند: واقعیت. او به دنبال چیزی است که هست یا به زبان دیگر او واقعیت را در آن وجودی می جوید که به طور مطلق واقعی نیز هست و حقیقت نیز در همان کسی یافت می شود که عین راستی است. اما او حقیقت را به عنوان پدیده ای صرفاً نظری و یا ذهنی نمی یابد. راهب

مانویان یا فلسفه گنوسیستی نیست. این حقیقت به هیچ رو به معنای جدایی دنیای مادی از جهان روحانی، چنان که آنها می‌پندارند، نیست. آنها به خوبی می‌دانند که این، تنها به تقسیم انسان و رویارویی او با خود می‌انجامد زیرا انسان در واقع از ترکیب روح و جسم در کنار هم تشکیل شده است. این نگرش، اتحاد کامل جسم و روح را برای ساخت انسان کامل لازم می‌داند و ما تقدس خود را با «آزاد کردن» ساده‌انگارانه «روح از جسم» نمی‌توانیم افزایش دهیم.

و بنابراین، به مفهومی خاص، از آنجا که دارای جسم هستیم، چیزهای مربوط به جسم و بدن انسان برای ما بیگانه به حساب نمی‌آیند. ما در درون عنصرهای تشکیل دهنده طبیعت خود یعنی در جهان پیرامون به سر می‌بریم. عشق به پدیده‌های مادی این جهان با ما بیگانه خواهد بود. انسان هرگز به دلیل همجواری با حیوانات، انسان بودن را از دست نخواهد داد؛ بلکه هنگامی که ارزش‌ها و خواهش‌های او از دنیای حیوانات برگرفته شده باشد انسانیت خود را از دست می‌دهد و با خویشتن خویش بیگانه می‌شود. بدین ترتیب روحی که اسیر و برده نیازهای دنیوی و لذات نفسانی شده و خودپرستی یا امنیت مادی را می‌جوید، «شکل بیگانه» را برای خود کسب می‌کند که با تصویر آفرینش اصیل او توسط خدا کاملاً ناسازگار می‌باشد.

چرا به روح خود شکلی را که شبیه تو نیست و در واقع نوعی دگرذیسی را تحمیل نموده‌ای؟ زیرا از آن می‌ترسی مه آنچه را می‌خواهی به دست آوری از دست بدهی؛ و ترس رنگی بیش نیست. به محض آنکه آزادی ما را لمس کند آن را آلوده نموده از شباهت به اصل اولیه دور می‌سازد.

تمامی هدف زندگی راهبانه در پالایش آزادی انسانی از این «آلودگی» و رنگ بردگی خلاصه می‌شود که انسان به خاطر مسائل کم ارزش تر

برای حقیقی و واقعی ساختن وجود خویش تلاش نماید. او باید حقیقت وجود خویش را کشف و درک نماید، بنیان این عمارت مقدس، فروتنی تمامی سنگ‌های زنده آن خواهد بود. تنها بر پایه بنا کردن بر حقیقت و راستی می‌توان عمارتی قابل رؤیت و جسمانی ساخت. و معنای این، نه فقط صداقت بلکه انکار خویش است. کوشش پیگیر و خستگی ناپذیر برای دور ریختن و بیرون کردن هر آنچه که ناسودمند، «بیگانه» و مخالف اراده خدا برای ما باشد، از زندگی و حیات فردی ما که باید به طور کامل به انجام رسد. تنها بدین سان می‌توانیم خویشتن واقعی خویش باشیم. ویلیام، اهل سن تیری می‌گوید:

کوشش پیگیر برای آزادسازی اراده انسان از خدمت به خواهش‌ها و غرایز نفسانی و ناسودمند، و آزادسازی درایت و تفکر او از آزرده‌گی و عقده‌ها، و هم چنین رها کردن حافظه و خاطرات او از مسائل بی‌حاصل و گاهی اوقات حتی از نیازهای اساسی زندگی، اصلی‌ترین هدف و نیاز و تلاش بشری به شمار می‌آید. اما اراده انکار شده، آرزوها و علائق غیرمفید را دربر می‌گیرد: اراده و ذهن آلوده، نگهداشتن افکار و اندیشه‌های ناسودمند خواهد بود... در حالی که اراده معطوف به آسمان، همواره در مسائل مورد نیاز این نوع زیستن می‌اندیشد. اما اراده محبت‌آمیز تنها افکاری را که برای دریافت و تجربه نیکویی خدا مورد نیاز است انتخاب خواهد نمود.

اگر بپرسیم که پدران دیر، چه چیزهایی را «بیگانه» با روح بشر به حساب می‌آوردند، آنها به ما می‌گویند که جهان مادی و مخلوقات آن، ارزش‌های دنیوی با نهایت غایب آنها از دید ما بیگانه شمرده می‌شوند. زیرا جان‌های ما ارواحی هستند که برای والاترین و عالی‌ترین نیکویی‌های روحانی آفریده شده‌اند. این نکته، به هیچ وجه دربرگیرنده اعتقادات

ارضا می‌نماید، خود را تحت فرمان نظام و مقرراتی که به اطاعت از اراده خدا منجر می‌شود قرار می‌دهد، و روح خود را در محبت تقویت می‌نماید که او را به شناخت خالص تر خدا هدایت می‌کند و با محبت خالص، خویشتن را با برادران پیوسته و نزدیک می‌سازد تا آن که به آرامشی دست یابد که نشانه از بین رفتن همه عوامل و موانع در راه شوق او به حقیقت خواهد بود. اما او این حقیقت را کجا بازمی‌یابد؟ در تحقق غایتی که برای آن آفریده شده است: یعنی در خشنود ساختن خدا با پاسخ به محبت آزادانه خدا از طریق محبتی که کاملاً خالص، بدون هیچ چشم داشت و آزادانه ارائه می‌شود.

۳- در رنج بسیار

در قوانین قدیس بندیکت در می‌یابیم که راهب، هیچ یک از پدیده‌های آفرینش را مکروه و زشت نمی‌داند. برعکس با ضعیف‌ترین و حقیرترین پدیده‌های خلقت، به محبتی ژرف و با احترام زیاد برخورد می‌کند. اگر راهب، دیر خود را محبت می‌نماید از آن روست که آنجا «خانه خدا و دروازه آسمان» در نظر گرفته می‌شود و راهب در این فضای سبز و در میان گل‌ها نشانه‌ای از زیبایی آسمان را مخفی شده می‌بیند. در یک کلام عمارت‌های سنگی ساده و بی‌آلایش، سرسرای پوشیده دیر در دل دره‌ای وسیع، مبلمان ساده چوبی دیر، میز کوچک بدون رومیزی، و تعدادی قاب عکس ساده در اتاق راهب، پیش از آنکه صرفاً به عنوان «موجوداتی بی‌ارزش» شناخته شوند، و نه به خاطر خودشان بلکه به خاطر خدایی که مالک آنهاست، محترم و ارزشمند شمرده شده و حتی دوست داشته می‌شوند. حتی ابزارهایی که راهب به کمک آنها زمین را می‌کاود و ظروف آشپزخانه و هم چنین جارویی که با آنها محوطه را جاروب می‌کند

گرفتار آن گردیده و خود را آلوده نموده است. از این رو، راهب حقیقی آزادی کامل را دریافته است. آزادی با چه هدفی؟ آزادی او برای محبت خداست. آزادی به معنای مورد نظر راهبان با قابلیت و توانایی انتخاب شرارت به جای نیکویی مشخص نمی‌شود، بلکه برعکس با نشانه ترجیح دادن نیکویی بر شرارت همراه است بی‌آنکه فریب ظواهر نیکو نما را خورده باشد.

از این سبب، قدیس بندیکت آزادی کامل را چنین وصف می‌کند. «فقدان توانایی اراده شرارت یا هر آنچه در آن از نیکویی خبری نیست». او تأکید می‌ورزد که این کامل بودن، تنها در آسمان حاصل می‌شود، اما البته می‌پذیرد که بیعانه‌ای از آن را در همین زندگی حاضر می‌توان چشید و تجربه کرد. ویلیام اهل سن تیری (ویلیام از دیر قدیس تیری) همین گفته را تکرار کرده و نکته‌ای مهم را نیز به آن می‌افزاید: که این آزادی مطلق از اتحاد کامل با اراده خدا نتیجه می‌شود.

«این اتحاد روحانی، انسان را با خدا یگانه می‌سازد، نه تنها یگانگی که در آن هر دو طرف اراده‌ای یکسان دارند، بلکه نوعی از یگانگی که در آن اراده ما توانایی اراده کردن هر آنچه را که از خدا نباشد از دست می‌دهد. *Aliud velle non valendi* (= نه به خواست من بلکه به اراده تو).

تمامیت زندگی دیرنشینان، به سوی این آزادی کامل چشم دوخته و در نور همین آزادی روح است که باید تمامی نظام و مقررات زندگی راهبان، تمامی آن چه را که به قربانی‌ها، ریاضت‌ها، عبادت‌ها، قوانین، اطاعت و دیگر عناصر زندگی یک راهب مربوط می‌گردد را درک نمود. راهب، دنیا و آزادی دروغین آن را ترک نموده و با خالی نمودن خویش از ضعف اراده‌ای که او را به پیروی از هر انگیزه اولیه‌ای وامی‌دارد و نیازهای او را

مرا آفرید تا تو را بهره‌ای رسانم. من نبی او هستم که تو را به راهی که او را باید یافت هدایت می‌نمایم. من قطره‌ای از زیبایی و نیکویی خدا، در ژرفای وجود خویش پنهان کرده‌ام. اما برای دریافت نیکویی من و بهره‌وری از آن، تو باید مرا چون مخلوقی از مخلوقات خدا محترم بشماری. اگر به جستجوی تکه تکه کردن تمامیت پاک وجود من باشی و اگر مرا به مالکیت خویش درآوری چنان که گویی مالکیت کامل بر من ممکن است، مرا نابود ساخته و زیبایی و نیکویی خدا را که در من نهاده شده به دست خویش برباد خواهی داد. بدین سان هیچ سودی نخواهی یافت، مرا از دست خواهی داد و روح خود را مجروح و ویران خواهی نمود. اما اگر مرا محترم داشته و مرا چنان که هستم آزاد بگذاری و از خواهش خودخواهانه مالکیت کامل من دست بشویی آنگاه وجود من برای تو شادی به ارمغان خواهد آورد: زیرا من همان که هستم باقی خواهم ماند تا آنکه به اراده خدا تغییر کنم و در خدمت بهره‌وری تو قرار گیرم. اما با چنین تغییری من نابود نخواهم شد زیرا این گونه بهره‌وری به نابودی نمی‌انجامد. اگر تو از من بهره‌ور شوی تمامیت نیکویی من به ژرفای روح تو منتقل خواهد شد. با استفاده از من، در جهت خدمت خداوند، تو مرا به او تقدیم خواهی نمود و وجود خود را نیز به او هدیه خواهی کرد. و بر این اساس هر دوی ما که از آغاز در آفرینش خدا نیکو بودیم یکدیگر را یاری خواهیم داد تا در او مقدس باشیم».

این نکته نشان می‌دهد که چرا برخی عمارت‌های دیرها، و همه آنچه که در آنها ساخته می‌شوند و مورد استفاده قرار می‌گیرند تا این اندازه زیبا جلوه می‌کنند. خلوص و پاکی فضای یک دیر صرفاً مقوله‌ای مربوط به زیبایی‌شناسی به حساب نمی‌آید. این ویژگی از منبعی والاتر - از پاکی قلب - سرچشمه می‌گیرد. خطوط ساده بنای کلیسای یک دیر که شاید به دست افرادی نامتخصص در صحرا ساخته شده‌اند بیش از شکوه

نیز باید همانند ظروف محراب (به نسبت) تقریباً مورد احترام باشند (نظام نامه فصل ۳۱).

آن محبت و شادی که ما می‌توانیم و در حقیقت باید نسبت به مخلوقات و میزان آن تجربه نماییم، کاملاً به میزان گسستن ما از جهان بستگی دارد. به محض آن که آنها را به مالکیت خود درآورده و آنها را دسته‌بندی نموده و در قلب خود به آنها وابسته گردیم، در واقع آنها را از خدا دزدیده‌ایم. از این پس، دیگر نه در مالکیت او بلکه متعلق به ما شده‌اند. و بدین ترتیب، آنها به گونه‌ای تازه دیده می‌شوند: آنها ما را به یاد خودمان می‌اندازند، گویی ما فلسفه وجودی و غایت پنهان آنها هستیم، گویی آنها باید چنان که همه مخلوقات خدا را خدمت می‌کنند، در خدمت ما باشند، گویی که ما خالق آنها هستیم. با چنین عملکردی ما غیرممکن‌ها را خواهیم خواست. هم چنان که مخلوقات، زیبایی و نیکویی خدا را منعکس می‌سازند، هم چنان ما نیز در این دوستان خود و در آنچه که به آن علاقه داریم، بازتابی از توانایی و برتری خود را جستجو می‌کنیم. اما اغلب ناامید می‌شویم. چیزهایی که مالک آنها شده‌ایم و احساس این مالکیت به ما دروغ می‌گویند. دوستان ما به انتظارات و توقعات مهم ما وقتی نهاده و در برابر عطش سیری ناپذیر و غرور و تکبر ما که به یقین نمی‌توانند آن را فرو نشانند در هم می‌شکنند حتی اگر وجود خود را قربانی این تمایلات غرورآمیز ما نمایند.

پیش از آنکه شخص، شادمانی حقیقی را در زیبایی‌های آفرینش خدا چشیده باشد، او باید احساس ظریف درونی خود را که او را قادر می‌سازد تا از این مخلوقات آرام و بی‌آزار درس حکمت بیاموزد، پرورش داده بالنده سازد و این پیام را که این مخلوقات برای آنانی که گوشی برای شنیدن دارند آماده ساخته‌اند، دریافت کند. این مخلوقات با ما چنین سخن می‌گویند: «تو می‌توانی از من بهره‌ور باشی، و خدای پدر همگان

پست باشد، نوع انکار نفس مؤثرتری را موجب خواهد گردید. اما اغلب مواقع این کار باید از مرز یک «تمرین توبه» ساده عبور نماید. این اصطلاح این موضوع را به ذهن متبادر می‌کند که هدف دیگری از انجام کار یدی در کار نبوده است.

تأکید زیاد و بیش از حد بر جنبه «توبه کارانه» کار موجب می‌شود که نیاز به نظم و تربیت هوشمندی عملی را فراموش کنیم، راهب نه تنها باید دندان‌های خود را فشرده و لزوم عرق ریختن را بیش از حدی که ممکن است دوست داشته باشد دریابد، بلکه حتی او باید قادر باشد تا به حکمت و به نیکویی هرچه تمام‌تر کار کرده، تلاش‌های خود را برای کامل کردن وظایف خود جهت بخشد. او فقط در جستجوی توبه از گناهان خویش نبوده، بلکه برای مراقبت و حمایت برادران خود و همین‌طور جهت تنگدستان نیز کار می‌کند.

«کار کردن» و «ساختن» اشیایی خاص در حقیقت فعالیت و کار به حساب می‌آیند؛ اما همه فعالیت‌ها طبیعتاً نمی‌توانند خاستگاهی در زندگی تعمقی داشته باشند. این حقیقت از سوی پدران کلیسای قدیم ارائه شده و به اندازه ایشان قدمت دارد. به ما گفته شده که آنتوان قدیس به وسیله یک فرشته تعلیم یافت تا دعا و کار را انتظام بخشد و پدران صحرا به خاطر بافتن سبدهایی خاص مشهور بودند و علاوه بر این، دیگر مهارت‌های خلاقانه از جمله مهارت طبابت را نیز تجربه کردند.

هنگامی که عمارت‌هایی زشت را می‌بینیم که در آنها میلمان بسیار بد قرار داده شده‌اند، درها با وضع عمارت سازگاری ندارند و تاک‌ها و درختان میوه‌دار نامنظم و بدون مراقبت کنار هم قرار گرفته‌اند و غذای اسب‌ها در حال فاسد شدن هستند فقدان مهارت‌ها و مراقبت که از این منظره به چشم می‌آید ممکن است ثمره درک و رفتار غلط درباره‌ی کار - جهت‌گیری ناصحیحی در روح دیرنشینان باشد.

خودنمایانه عمارت‌هایی که بیشتر چشم‌نواز هستند تا آنکه محلی برای عبادت خدا باشند، به ستایش خدا تقدیم شده‌اند.

اغلب یا حتی، عموم راهبان هنرمندان مشهوری نیستند. در واقع، در فواصلی که زمان آزاد در اختیار دارند به مطالعه و ممارست هنرهای مختلف می‌پردازند. اما ارزش آفریده‌های هنری آنان اغلب بیش از آنکه با «معیار هوشمندی و استعداد» قابل سنجش باشد بیشتر از جنبه روحانی تأثیرگذار است و در روح انسان‌ها مؤثر می‌افتد، هنر یک راهب، محصول درختی است که ریشه‌های آن را محبت، فقر و دعا تشکیل می‌دهند.

عبارتی که اریک گیل بسیار دوست می‌داشت و دائماً نقل می‌نمود بیش از هر جا در یک دیر حقیقت دارد: «هنرمند، انسانی با ویژگی‌های خاص نیست، بلکه هر انسانی، هنرمندی با ویژگی‌های خاص است».

هر راهبی باید نوع ویژه‌ای از هنرمند باشد یا بهتر بگوییم هست. هیچ چیز در جهان به اندازه هنر برای هنر، برای زندگی دیر، بیگانه جلوه نمی‌کند. راهب هرگز نباید یک زیبایی‌شناس بوده بلکه باید «کارگر» و یا یک «صنعتگر» artifex باشد. البته از دیدگاه قدیس بندیکت، همه راهبان نباید صنعتگر باشند؛ بلکه همه باید قادر به انجام کارهای سودمند و مولد باشند. اگر این کار ساختن چیزی باشد بسیار بهتر خواهد بود.

به محض دریافت این حقیقت که کار دیرنشینان باید مولد یا حتی خلاقیت باشد، این نکته را نیز به وضوح درک خواهیم کرد که کار یک راهب، فراتر از یک کوشش برای توبه است. کار یدی، اغلب مواقع کار دشواری به نظر می‌رسد، و به حق، نیز چنین هست. اگر انسان ماهیچه‌های خود را از خدا دریافت نموده، واضح است که باید آنها را به کار گیرد. کار سخت و پرهزمت در مزارع و جنگل‌ها از قبیل هیزم شکستن، هرس درختان، خرد کردن سنگ‌ها، برداشت محصول، همه اینها به یک زندگی سالم و جهت‌یافته روحانی می‌انجامند. و هنگامی که کار سخت یا حقیر و

سلامت زندگی انفرادی دیرها دارد که نباید از اهمیت آن غافل بود. در مقیاسی کوچک تر مطابق قانون قدیس بندیکت، تعلیم تقویت شده و اعتبار می یابد و حتی یک وظیفه و خدمت محدودتر به حساب می آید لیکن از آنجا که چنین فضاهایی در حال گسترش جغرافیایی هستند، راهبان به شیوه ای عقلانی و فکر شده با فروتنی وظیفه ای را برعهده می گیرند که مسئولیت مستقیم آنان به شمار نمی رود. در جهت تعلیم و موعظه گاه گاهی ممکن است فرصتی برای آنان در قالب برنامه و اوقات فراغت دیر به دست آید لیکن این هرگز به غایت و هدف نهایی آن فرصت یا موقعیت تعبیر نمی گردد. راهب با زندگی در دیر تنها هدف نهایی خود را در خود خداوند می جوید. این هدف را نمی توان به طور منظم و برنامه ریزی شده به هدفی دیگر تبدیل کرد. جامعه دیر ممکن است دارای یک مدرسه باشد اما این جماعت هرگز به خاطر این مدرسه زیست نخواهد کرد.

همواره باید به خاطر آوریم که سکوت، زندگی انفرادی، تعمق و دعا مهم ترین عناصر و پایه های زندگی دیرنشینان به شمار می آیند. این پایه ها، راه مستقیم به سوی محبت را نشان می دهند، محبتی که رشته اتحاد راهب و خدا و هم چنین رشته یگانگی او با برادران خود را ناگسسته نگه می دارد. اگر به مفهومی خاص بتوان گفت که سکوت و تعمق در فرقه های فقرای دیر «به خاطر» تعلیم وجود دارد (هر چند که در مورد آنها نیز این عبارت گمراه کننده و خطا خواهد بود) با این وجود نمی توان گفت که آنها هدف دیگری را خدمت می کنند، زیرا، یک راهب باید بیش از هر چیز به اتحاد خود با خدا بیندیشد و از این رو به عنوان عضو مقدسی از جماعت مقدسین خداوند، ثمربخش گردد. همه چیز در دیر در جهت ایجاد فضایی برای تعمق و تقدس و زندگی در بطن دعا پیش می رود و برنامه ریزی می گردد. خود واقعیت انزوای دیر، کار و فعالیت راهبان برای خودکفا بودن و استقلال از روابط استاد و شاگردی، قرائت و مطالعه ای که در

هیچ کار سودمندی که می توان آن را ادامه داد با روح دیر بیگانه نخواهد بود. بسیاری از رهبانان در حفر چاه، بیل زدن در باغ، کندن علف های هرز، شکستن و خرد کردن هیزم، کندن پوست سیب زمینی، شستن ظروف و جارو کردن زمین و کف اتاق شرکت کرده اند و ثمره آن را می توان در زندگی آنها دید. همه وظایف معمول زندگی اجتماعی در یک کشور می تواند آشکار کننده شیوه زندگی مردم در آن جامعه باشد.

راهبانی را می توان یافت که در «مشاغل عمومی» فعالیت کم و بیش متمرکز داشته و به استخدام درآمده اند. دیگران ممکن است کارهایی از قبیل - درست کردن پنیر، زنبورداری، از نجاری گرفته تا نوشتن کتاب و از پختن نان گرفته تا رنگ آمیزی یک نقش برجسته را به عهده گرفته باشند. شخصی ممکن است آشپزی کند. در ایام قدیم هر راهب در نوبت خود به کار پختن شام برای یک هفته مشغول می گردید، اما اکنون این نتیجه به دست آمده که عملی تر و بلکه محبت آمیزتر است که این وظیفه به صورت دائمی به عنوان خدمتی مهم تلقی و از یک فرد خواسته شود. هنگامی که کار ساختن بنای دیر پیش می رود بی تردید باید مهندس ساخت دیر، طراحی ساختمان را به عهده بگیرد و راهبان قسمت اعظم کار را انجام دهند و به میزان محدودی کمک های اهل فن را از یک مقاطعه کار حرفه ای دریافت نمایند. باید کسانی برای پختن نان و کفافی و خیاطی باشند. بافندگان، صحافان کتاب و پوست گیران نیز مورد نیاز هستند. زندگی به شیوه نوین بار سنگینی بر دوش برقکارها و لوله کش های دیر گذارده است و نباید البته تعمیرکار گاراژ را از یاد برد.

کار فکری، همواره در دیرها از جایگاهی افتخارآمیز برخوردار بوده است، هر چند که در برخی نظام های دیر نسبت به دیگران کمتر به آن توجهی شده است. هم چنین تعلیمات معلمان روحانی اگرچه همراه با سفرهای طولانی و نیازمند مکاتبات بسیار باشد نقش بسیار مهمی در

روحانی مهم و مشترک و غایت نهایی الهی به انجام می‌رسد: یگانگی آنان در مسیح با ساختن و نگهداری و حفظ دیر. آنها اورشلیم نوین را می‌سازند که بدن کوچک سرّی مسیح و همان «کلیسا»ی دیر است. بنا کردن سنگ‌ها به همراه سرودی که بر لب‌هایشان می‌سرایند، نشانه‌ای ملموس و قابل دیدن و بیان و ظهور کامل عمل بنای سنگ‌های زنده یعنی همانا وجود و انسانیت زمینی خود راهبان است. هم‌چنان که برنارد قدیس خطاب به راهبان دیر کلیردویا در ضیافت تقدیس کلیسایشان فرمود:

«هم‌چون اسبان و قاطران بی‌فهم می‌باشید. این سنگ‌ها چه تقدسی می‌توانند داشته باشند، جز آنکه ما در میان آنها این ضیافت را برپا کنیم؟ با این همه، آنها واقعاً مقدس هستند اما به خاطر وجود شما... روح‌های شما از آن رو مقدس هستند که روح‌القدس در آنها مسکن دارد، بدن‌های شما نیز به جهت روح‌های شما مقدس می‌باشند و این خانه نیز به خاطر شما مقدس است.»

دیدیم که اعضای جماعت دیر، این معبد روحانی را می‌سازند که سنگ‌های آن خودشان هستند و این به محبت ممکن است. این محبت تنها در کار بر دوش گرفتن بارهای یکدیگر و تقویت یکدیگر در سفر روحانی به سوی اورشلیم آسمانی ظاهر نمی‌گردد. این محبت، مقوله‌ای فراتر از اعمال رحمت، یعنی نمونه نیکو، تعالیم و غیره را در برمی‌گیرد. جماعت دیر، تنها با این هدف که افراد آن، حمایت یافته‌ی تعالی پیدا کنند و یا تصحیح و تشویق اعمال آنان صورت پذیرد، بلکه پیش از هر چیز و بالاتر از همه اینها به ساده‌ترین راه به فرجام مشترک خویش که یگانگی با خداوند در زندگی انفرادی است دست یابند.

بنابراین، راهبان یکدیگر را نه تنها در کاشت گندم و تهیه نان مورد نیاز بدن یاری می‌کنند، بلکه یکدیگر را به خلوت روح خویش دعوت

سرسرای دیر یا در اتاق راهبان انجام می‌گردد، و آنچه مضمون سرودهای گروه همسرایان دیر را می‌سازد همه برای حفظ مفهومی که دیر باید داشته باشد هم جهت می‌گردند: محل مقدسی که در آن خدا را می‌توان یافت و شناخت و پرستید و از راهی خاص او را در ظلمت تعمق «دید».

۴- در خیمه متعالی

دیر، در حقیقت خیمه‌ای است که در صحرا برپا شده است که در آن shekinah (سکینه یا آرامش حضور خدا)، ابر غلیظ حضور آسمانی، تقریباً به وضوح تجلی یافته نازل می‌گردد. راهب کسی است که «راز چهره خدا» (راز جمال خدا) زندگی او را در برگرفته و او در این راز در حضور آسمانی زیست می‌کند. هم‌چون بنی اسرائیل، که به فرمان خداوند، که از طریق موسی سخن گفت، هدایای تبرعی و کار عملی ماهری که خیمه عهد را ساختند و هدیه نمودند، به همین ترتیب جماعت دیرنشین نیز به رهبری راهب ارشد و پدر مقدس که به نمایندگی از سوی خداوند سخن می‌گوید، تمامی توانایی و دارایی خود را برای ساختن قربانگاهی صرف و هدیه می‌کنند. دیر، هرگز صرفاً یک خانه به شمار نیامده که محلی برای سکونت مردمان باشد. این مکان، یک کلیسا و یک قربانگاه و مذبحی برای خداوند است. این خیمه نوین عهدجدید است که در آنجا خدا نازل می‌شود تا در میان انسان‌ها مسکن‌گزیند و نه فقط در ابری اسرارآمیز و پوشیده از هاله‌ای از معجزه، بلکه به صورت و در لباس انسانیت پسر آسمانی خویش که آن ابر نمادی از او بود.

راهبان که با یکدیگر و تحت یک روح از خود گذشتگی و مسئولیت‌پذیری همکاری می‌نمایند برای تأمین نیازهای زندگی خود تلاش نمی‌کنند. کار مشترک و همگام آنها نیز هدیه‌ای است که با هدف

آشکار نموده و بر انسان مکاشفه نماید. هر عنصر زنده و ثمربخشی که در دیر یافت شود، حیات بخش بودن خود را مدیون این حقیقت است که از این فرجام اصیل و غایت نهایی ریشه گرفته است.

سکوت جنگل، آرامش نسیم سحرگاهی که از میان شاخه های درختان عبور می کند انزوا و سکوت خانه خدا، همه اینها به خاطر همین سکوت، نیکو هستند و خداوند نه در هیاهوی تبلیغات بلکه در همین سکوت و نه در ازدحام بلکه در همین فضای دور از غوغای شهر قادر خواهد بود خود را بر انسان آشکار نموده و حضور صمیمانه خود را مکاشفه نماید. کار فروتنانه در مزارع، فعالیت در فروشگاه ها، آشپزخانه ها و نانوایی ها نیز خوب است، زیرا ناآرامی های زندگی مادی را دور ساخته، مسئولیت ها را چنان تقسیم می نماید که هیچ یک از راهبان از افکار مادی رنج نمی برند. هر یک سهم خود را در آرامش و مصالحه ایفا می نماید بی آنکه اضطراب و تشویش بیهوده ای در کار باشد. هیچ کس درباره فردا، نیازی به نگرانی حس نمی کند و آن چنان که کاسیان از زمان های دور باز یافته بود، هر راهبی به زیستن در کاملیت فرمان انجیل برای «برای فردا اندیشه مکنید» و «اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید» (مت ۷: ۳۳-۳۴) قادر می گردد. در سرایش هماهنگ و همگام مزامیر در میان همسرایان، Opus Dei (موسیقی الهی = نغمه خداوند) نه باری گران بلکه آرامش بخش و ساده به گوش می رسد. واقعیت همگامی در سرایش مزامیر، مفهوم همه آن نبوت هایی را که امروز در مسیح رازآمیز تحقق یافته اند برجسته و آشکار می نماید، رازی که راهب عضوی آگاه و تازی از بافت به هم پیوسته آن را تشکیل می دهد.

در مکان های عمومی و معمولی دیر، سکوت و تعمقی که راهب ها در فضای آن، کار، مطالعه و دعا می کنند شرایط و فضای کار و دعا در سکوت را فراهم می آورند. یگانگی موجود در میان همه اعضا در یک کوشش مشترک و در یک سکوت همگانی و محبت برخاسته از ذهن همسو، ثمره

می کنند که از آن طریق از نان گرم و تازه روحانی تغذیه می شوند، آنان نه فقط انگورهای تاکستان را به شراب زمینی تبدیل می کنند بلکه یکدیگر را نیز به چشمه های جاویدان سکوت هدایت می کنند که در آن از نهرهای زنده و شراب کامل روح القدس نوشانده می شوند.

اما، حتی همین هدف روحانی راهبان نیز مطلب مهمی برای جماعت دیر به شمار نمی آید. هنوز هم مطلبی فراتر از این مهم است و آن این که کلمه خدا در سکوت دیر در میان آنها حضور می یابد و با آنان می خورد و می نوشد و حکمت الهی نه تنها آنان را به شراب تغذیه می کند، بلکه «کرشمه رحمت خویش را به فرزندان آدمیان می بخشد».

از این روست که راهبان یکدیگر را توانایی می بخشند که به سادگی و در صلح کامل و در سکوتی سرشار از هماهنگی زندگی کنند، زیرا آنها شرایط و فضای مناسب مراقبه و تعمق و دعا را برای یکدیگر مهیا می سازند و قوت به عمل آوردن آرمان نهایی زندگی روحانی دیرنشینان را در این ضیافت سری و روحانی به دست می آورند - ضیافتی که در آن «کلمه» بر سر خوان نشسته و با برگزیدگان خویش مشارکت نموده و در همنشینی با آنان در جماعت ایشان خشنودی و تسلی را می یابد. و او می فرماید: «من به باغ خویش درآمده ... عسل با محبوب خویش خوردم و شراب خویش را با شیر نوشیده ام: بخورید ای دوستان من و بنوشید و سیر شوید ای عزیزان محبوبم». (غزل غزل ها ۵: ۱).

این مفهوم راستین، اساسی و کامل زندگی اشتراکی می باشد. دیر یک «خیمه عهد» یا اگر بیان دیگری را بپسندید و ترجیح دهید، بالاخانه ای دیگر است که در آن عیسی با شاگردان خویش بر خوان نشست و ایشان را با سرشت خویش یعنی حکمت و جلال خدا خوراک داد. یک دیر ابتدا به ساکن و بالاتر از هر چیز یک خیمه خدا با آدمیان و «دروازه آسمان» است، جایی که خدا نازل می شود تا خویشتن را در محبت کامل خویش

فرصت های حضور چنین افرادی بسیار کم است. اما این مطلب به این معنا نیست که چنین کسانی اصلاً وجود ندارند، دست کم این روزها دیگر دلیلی برای وجود این اشخاص یافت نمی شود. زاهدان کامالدولی ممکن است در صورت تبدیل شدن به یک تارک دنیا بیش از زندگی در انزوا و دوری از روابط انسانی، به آرامش و حالت روحانی ژرف تری دست یابند. کاملاً منطقی به نظر می رسد که یک عضو یا عضو دیگری از جامعه پیروان بندیکت قدیس یا جماعت سیسترسیان از سوی رهبر روحانی جماعت اجازه یابد که پس از آزمون دقیق و موشکافانه دعوت خویش، تا حدودی خود را از بقیه جماعت جدا کرده و خویشتن را کاملاً وقف دعا نماید. او امکان دارد کمتر از پیش به صورت قابل رؤیت در فعالیت های ملموس زندگی مشترک دیر دیده شود، اما پس از آنکه عمل خود را کامل ساخت و به عضوی سودمندتر تبدیل گردید، چنان که معمول بود به جمع خواهد پیوست و با دقت و دیدگاهی ژرف تر نسبت به هدف نهایی مشترک مجموعه جماعت، مسئولیت به عهده خواهد گرفت. به این ترتیب او دیگران را یاری می دهد که همین هدف نهایی را از طریق پیروی از روش معمول دیر که دعوت و ترجیح تمامی گروه یا اکثریت آنها خواهد بود به انجام رسانند.

جایگاه راهب در جماعت دیرنشینان، به صورت فردی، هرچه باشد، خواه انسانی فعال باشد که وجه روحانی زندگی او در اعمال محبت آمیز بیان گردد، خواه او یک راهب ارشد که سرپرست دیر را در کار اداره دیر یاری می نماید، و خواه یک پدر روحانی که مورد اعتماد و دارای اقتدار هدایت روح هاست، و خواه یک روح دائماً مشغول مراقبه و تعمق انفرادی، هر یک از راه کامل ساختن و به جا آوردن وظیفه فردی خود، در زندگی مشترک گروه دیرنشینان شراکت یافته و به هدف نهایی این جماعت می اندیشند.

مطلب حائز اهمیت برای هر یک از افراد گروه، درک و دریافت نقش

دعاها و فضایی را فراهم می آورد که به مالکیت روحانی تک تک افراد درآمده است.

راهبی که خویشتن را از هر جنبه در فضایل و فیض فقیر و بی چیز می یابد به شرط داشتن فروتنی و محبت در فضایل برادران دیگر خود شریک شده و شادمانی می نماید چنان که گویی این فضایل اخلاقی از آن خود او می باشند. و قوی ترین و با محبت ترین آنها هنوز هم به دلیل فروتنی کامل تر و قوی تر می گردد و این فروتنی به راهبان توانایی می بخشد که درک کنند این فضایل اخلاقی به کوشش انفرادی آنان ربطی ندارد بلکه ثمره دعاها و تشویق های دیگر برادران است. این شیوه بیانی نباید این سوء تفاهم را برانگیزد که راهب راستین وقت خود را با مقایسه خویشتن با برادران دیگر در موضوعات فضایل اخلاقی و رحمت و محبت تلف می نماید. بر عکس محبت او پوچی و بی ارزشی چنین طرز فکری را برای راهب روشن می سازد.

بهترین ثمرات زندگی روحانی آنها می هستند که از طریق شراکت با دیگران محو نمی شوند و از بین نمی روند، بلکه برعکس، هر چه ژرف تر و کامل تر با شریک شدن آنها با دیگران تقویت می گردند. ایمان مشترک گروه دیرنشینان از راه اجرای قربانی مقدس و سرایش هم زبان سرودها روز به روز تقویت می شود و استحکام بیشتری می یابد. اشتراک در زندگی نیایشی و بردباری همه افراد، به افزونی امید هر یک منجر می شود وقتی که امید تمامی جماعت را تشویق می نمایند. و والاترین فضایل، محبت، که همه فضایل دیگر را دربرمی گیرد و در بطن خود روایتی کامل از مجموعه زندگی دیر ارائه می دهد، از طریق هر یک از اعمال پویا و زنده روحانی از سوی هر یک از اعضای جماعت دیر، خودبه خود تقویت نیز می گردد.

این نظام الهیاتی زندگی مشترک به طرزی تناقض بار، پاکسازی و عادل شدن برای حضور افراد منفرد و پذیرش آنها در بدنه نیز هست. امروزه

نموده و ما را در یک رابطه بسته شخصی حقیرانه و کوچک قرار دهد که از رشد آزادی درونی ما جلوگیری می کند، کاملاً روشن است که تقدیم غیرخودخواهانه وجود شخص به یک انگیزه مشترک و جمعی یکی از راه هایی است که آزادی و استقلال شخصیت ما را به بهترین وجه گسترده نموده تحول و تکامل آن را موجب می شود.

بنابراین، این تصور که زندگی مشترک دیرنشینان برای شکستن و «خرد کردن» اراده انسان و استحاله شخصیت وی به توده ای بی شکل و فاقد هرگونه ویژگی فردی ترتیب داده شده است انحراف واضحی از دیدگاه جماعت دیرنشین به شمار می آید. در تمامی جهان میان یک جماعت یا یک جامعه و یک گروه از مردم که بی هدف خاصی در یک جا جمع شده اند تفاوت و تمایز قابل توجهی تشخیص داده می شود. جامعه یک سازمان زیستی پویا می باشد که زندگی اشتراکی آن رنگ قوی تری دارد و حیات فرد در آن از اهمیت درجه دوم برخوردار است. گروه بی هدف انسان ها یک تجمع صرف است که در آن زندگی جمعی از معیار نازل تری نسبت به پست ترین واحدهای گروه موصوف برخوردار می باشد. هنگام ورود به یک جامعه، فرد مسئولیت خاص زیستن در فراسوی آمال شخصی و جستجوی تکامل فردی خویش را می پذیرد و بدین سان با تلاش برای نفع رساندن به دیگران در جامعه زندگی خود را نیز غنی و پر بار می سازد. با ورود به یک ازدحام عام انسانی، فرد این مسئولیت را از دست داده و شخصیت و حرمت و ویژگی ها و شاید حتی ارزش های اخلاقی او به عنوان یک انسان رنگ می بازند. کوشش و تلاش در راه یک «ازدحام عام» به هیچ رو کوششی در راه اعتلای بشر نبوده و نیست. ازدحام عام بسیار بی ارزش تر از انسان است. گروه مردم در یک ازدحام بی هدف، انسانی را که در ما زندگی می کند نابود می سازد تا تمامیت گروه را به یک هیولای چند سر تبدیل نماید. از این روست که دیر را در بیابان

و ارزش خود به عنوان یک عضو از این شبکه زنده و به هم بافته روحانی است که کاملاً به آزادی روشن و شفاف روحی و تقدیم فعال خویشتن خویش به جماعت بستگی دارد که به هدایت سرپرست دیر همگی با هم به سوی هدف نهایی جماعت روحانی دیر گام برمی دارند. این نکته از اهمیت بالایی برخوردار است و از یک پاسخ صرف عقلانی به یک هدف انتزاعی مشترک فراتر می رود. این به معنای شکستن و در هم ریختن مقاومت درونی و دلسردی است که در اصطلاح دیرنشینان «اراده فردی» نامیده می شود. این اراده فردی را خیلی ساده می توان جستجوی نفع شخصی و رجحان آن به نفعی که میان ما و دیگران مشترک است تعریف و تعبیر نمود. اما نفعی که میان ما و دیگران مشترک است چنان که دیدیم از موقعیت و ارزش روحانی والاتر و متعالی تری برخوردار بوده و بنابراین کامل تر خواهد بود، و این در مقایسه با هدفی که شخصاً و بدون حضور دیگران از آن لذت می بریم کاملاً مشخص می شود. از این رو، اراده فردی از یک دیدگاه «طرد گرایانه» ریشه می گیرد که دیگران را با هدف لذت بردن از ارزش های حقیرانه ای که قابل مشارکت با دیگران نیستند و تنها می توان با عده معدودی از آنها سخن گفت، از صحنه فعالیت های انسانی و از متن زندگی حذف می کند. اراده شخصی با ترس، ناآرامی و بردگی روحی قرابت و خویشی نزدیک دارد. روند زندگی اشتراکی که دائماً براساس شخصی و فردی و طرد گرایانه بودن خواست فردی ما در هم می شکنند به طرزی مستحکم طراحی شده تا مقاومتی را در هم ریزد که از طریق آن ما برای خودداری از مشارکت کامل روحانی در زندگی اجتماعی دیر تلاش می کنیم. با این همه و در عین حال، زندگی اشتراکی هرگز انسان را از آزادی درونی راستین دور نمی کند و شخصیت او را تحت سیطره قرار نداده و با هرگونه تلاش برای شکستن و نابود کردن این ارزش های والا به رویارویی برمی خیزد. زیرا اگر خواسته های شخصی دیدگاه ما را محدود

و سلامتی و حلم و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزگاری است» (غلا: ۲۲-۲۳).

زندگی اشتراکی دیرنشینان در ساده زیستی و فقر، ما را به آرامی رسانده و از روح هزل و هرزه درایی و بیهودگی این جهان که همه چیز را به تسخر می‌گیرد رها می‌سازد. انضباط دشوار و کار سخت ما را به یکدیگر نزدیک ساخته و پیوندگاه‌های قدرت را در زمینه اراده انسانی ما برای مقاومت در برابر آن پریشانی و آشفتگی جهان فعال می‌سازد، که انسان دنیوی و جامعه او را همواره به سقوط و دور شدن از اصالت خویش سوق می‌دهد. اما بیش از هر چیز، مهم است که دریابیم که زندگی در دیر، آموزشگاه عواطف و راست دلی و صداقت و نیکویی است. با شراکت در دعاها، کار و فعالیت و زحمات برادران ما، و شناختن آنها هم چنان که هستند، می‌آموزیم که آنها را محترم شمرده و با احساس قلبی عمیقی دوست بداریم که بسیار فراتر از احساسات گرای مبتدل و ساده انگارانه است. ما یاد می‌گیریم که با آنها وفادار بوده، به آنها تکیه کنیم، و در می‌یابیم که حق داریم به خود متکی باشیم. می‌آموزیم که چگونه در باره آنان به داوری خطا دچار نشویم. و در نهایت، ما گناهان و تقصیرهای دیگران را می‌بخشیم و خود نیز از سوی آنان و از جانب خدا نیز بخشوده خواهیم گردید. در این مدرسه محبت و سلامتی، انسان نه تنها احترام و عشق به دیگران بلکه به مفهوم کامل آن از نظر صرف فعلی احترام و محبت به شخصیت خود را تنها به دلیل و به خاطر حضور خدا نیز می‌آموزد. بدون چنین احترام فوق بشری نسبت به خود، که حاصل درک و شناخت انسان از محبت صمیمانه دیگران است، فرد به دشواری می‌تواند احساس عاطفی راستینی نسبت به برادران خود در وجود خویش سراغ گرفته و تجربه نماید. این احساس ژرف و دو سویه احترام، در دیر رشد کرده و خوراک روحانی می‌یابد. این احساس آیینه تمام نمای تضاد با ارضای نفس خودخواه این جهان می‌باشد؛

می‌سازند: برای قطع ارتباط با دنیا و با سرویس‌های خبری و رادیو که اغلب پژواک صدای ازدحام‌های بی‌هدف مردم است که موجودیتی بسیار پایین‌تر از سطح انسانی به شمار می‌آیند. به مثابه یک جامعه خاص و روحانی، جامعه دیرنشینان باید با دقت فراوان بکوشد تا در فضای آرامش و انفراد و جدایی از دنیا بنا شود تا بذره‌های ایمان و محبت، مجالی برای ریشه دواندن و عمق یافتن و رشد بیابند و هیچ عاملی از جمله خارها و یا حالتی چون لگدمال کردن چرخ‌های کامیون‌ها و اتومبیل‌ها به آن آسیب نرسانند.

پولس قدیس در توصیف جهان بی‌ایمانی که دانش خدا را از طریق گناه خویش از دست داده، فهرستی از گناهان را ارائه می‌نماید که جهان را به راستی بی‌دین می‌سازد: «مملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع... پراز حسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی... شریر و... اهانت‌کنندگان و متکبران و لاف‌زنان و...» (روم ۱: ۲۹-۳۰). مثل همیشه در این فهرست گناهان می‌توان دید که گناهان ذکر شده بر یک محور اصلی دور می‌زنند: خودخواهی سخت‌دلانه‌ای که از نفع و سود همگانی و از خدا روی گردانده و بر منفعتی شخصی و خودخواهانه متمرکز گردیده است و در برابر تمامی جهان از خود دفاع می‌کند و در نهایت نابود خواهد شد زیرا چنین نفعی تنها یک توهم توخالی خواهد بود و هست. در پایان این فهرست بی‌تظیر که نقل شد، پولس نقطه اوج این خودخواهی را یادآوری می‌نماید. قابل توجه آن که این خطایا و گناهان شریرانه در ذهن ما بسیار بی‌خطر و ساده و بی‌ارزش جلوه می‌کنند. پولس می‌گوید، جهان بی‌ایمان «بی‌فهم و بی‌وفا و بی‌الفت و بی‌رحم» است. (روم ۱: ۳۱).

دیرنشینان، دیر خود را در مکانی آرام و دور از دسترس می‌سازند تا آنکه، جامعه دیر نقطه مقابل همه آنچه که در این فهرست آمده است باشد. ثمرات روح، در سکوت و انزوای دیر شکوفا می‌شوند - «محبت و خوشی

ویژگی ذهنی و انتزاعی زندگی دیرنشینان، آن را به مشارکت احساس های برادرانه مبدل می کند که نه تنها منجر به بیرون ریختن ژرف ترین اراده های محبت آمیز می گردد، بلکه حتی شریف ترین و پاک ترین احساس های قلب انسانی را نیز به جنبش و تکاپو و فعالیت برمی انگیزد. شریف بودن این احساسات با صمیمیت درونی آنها متناسب بوده، و صمیمیت آن احساس ها نیز به نوبه خود، پاک بوده به دور از توهومات پوچ به ظهور می رسد. بدن مشتمل بر دیر نه تنها به تشویق و تمجید انسانی و احساس اشراق او که انسان ها را قهرمان و قدیس زمان خود می گرداند، بلکه حتی به حقیقت پرشکوهی که انسان ها را دقیقاً همان گونه که هستند پذیرا می شود وابسته است، حقیقتی رها کننده که آنان را یاری می دهد تا آنچه باید باشند در آنان تحقق یابد و به عمل در آید.

۵- رشته یگانگی (در اتحاد)

مسئول مراقبت از سرنوشت مجموعه این بدن، مهم ترین فرد دیر، یعنی سرپرست است که اعمال و رفتار و سلامتی اعضای دیر به وجود او استوار و به او وابسته است. او رئیس دیر است که به وسیله موقعیت و مسئولیت الهی و باشکوه خود، در این جامعه، جانشین مسیح به حساب می آید. در اینجا بر یک حقیقت فراموش شده تأکید می ورزم که کسی که برای فرماندهی یک جامعه برگزیده می شود، نیز برای تقدیس اعضای دیر برگزیده شده و بنابراین قاعدتاً باید به دلیل تقدس بیشتر و دانش وسیع تر او درباره خدا و هم چنین توانایی او در آزمودن و هدایت و شناخت روح پیروان خود انتخاب شده باشد و جماعت را در پرتو هدایت خدا رهبری و نظارت می نماید.

رئیس دیر یک مرد خداست که به طور خاص عطایا و رحمت های خدا را

زیرا بر پایه شناخت دقیق و صمیمانه و ژرف دیگران و هم چنین وجود خود انسان بنا نهاده شده است. ثمره چنین دیدگاه و نگرشی، یک احساس مستحکم و پایدار سلامتی خواهد بود که تنها با ارضای نیاز طبیعی ما به همراهان و دوستان سیراب نمی شود و پایان نمی پذیرد بلکه قلب های ما را از تمامی وابستگی های ملموس و مادی این جهان آزاد نموده و ایمان ما را به خداوند تقویت می نماید. زیرا که در تحلیل نهایی، حرارت محبت ناشی از زندگی دیر، تنها از مقوله طبیعی ریشه نمی گیرد، بلکه منشأ آن، از آتش پاک کننده و نادیدنی سه گانه اقدس است که اعماق مخفی دل های ما را سوزانده و پاک می نماید.

«این انسان ها تنها به روح خویش زندگی نمی کنند، بلکه به روح القدس که آنان را هدایت نموده و فرزندان خدا می گرداند، و این روح، همان محبت و رشته یگانگی است که آنها را به هم پیوند می زند. و هر چه محبت آنان عظیم تر باشد، به همان اندازه قوی تر به یکدیگر گره می خورند و مشارکت جمعی آنان ژرف تر خواهد بود. و به عکس هر چه مشارکت آنان عمیق تر و قوی تر باشد، پیوند آنان محکم تر و محبت آنان ژرف تر می گردد. اینک از آن محبتی سخن می گویم که به آن باید خدا را بیش از هر چیز و بیش از همه چیز دوست بداریم. و این محبت که هر چیز را در یک زندگی نیکو، برای نیکو نمودن آن، شکل و جهت می بخشد.»

به وضوح می توان دریافت که همه جنبه های زندگی دیر زیبا و کامل و آرامش بخش نیست. شخصیت ها و ویژگی های انسانی، در آنجا نیز مانند هر جای دیگر آن چنان شسته و رفته نیست و شرایط و قوانین موجود، گاهی اوقات کوچک ترین مشکلات آنجا را اغراق آمیز جلوه داده و امکان بزرگ دیده شدن آنها را فراهم می نماید. اما این حقیقت هم چنان باقی است که

پادشاه دنیوی «ولی نعمت خوانده می شود» چنان که گویی نعمت‌هایی که او اجازه استفاده از آنها را به زیردستان خود می دهد ملک خاص او هستند و او از خود آنها را می بخشد در حالی که تنها حق خاصی در این باره به او داده شده است. در نگرش مسیحی، رسول کسی است که برای انسان‌ها، برکات و عطایا و نعمت‌ها و امتیازاتی را بیاورد که خدا اراده نموده تا به آنها ببخشد. به یک مفهوم او، سلامتی، صلح، آرامش، محبت و قوتی را که در اصل برای روح بشر در نظر گرفته شده بود، تمامی آنچه را که در سقوط انسان از دست رفته و با پیروزی مسیح احیا گردید، به انسان‌ها برمی گرداند. رئیس دیر، بنابراین باید به خوبی دریافته باشد که نقش او شکستن و محدود کردن آزادی روح فرزندان خدا نیست، و نباید آنها را صرفاً برای خود قدرت، عمل قدرت نمایی، قرار دهد. بر عکس او کسی است که از سوی خدا دعوت و انتخاب گردیده تا گسترش و تحول و تکامل عطای آزادی و حکمت الهی را در روح برادران خود مراقبت و نظارت نماید. اگر گاهی اوقات سخت گیر است، این سخت گیری او برای تقویت و قوی ساختن زیردستان او می باشد.

اگر پولس رسول با قرن‌تیان تندی می کند به دلیل آن نیست که آنان در برابر اقتدار او مقاومت کرده اند، بلکه بر عکس به خاطر اینکه برخی از آنان هاله ای از راز به دور شخصیت او ایجاد نموده و اقتدار او را از برخی رسولان دیگر برتر دانسته بودند. (۱- قرن ۱: ۱۲-۱۳). او به درستی دریافته بود که این خطر قهرمان پرستی انسان‌ها و این اشتیاق برای اطاعت از یک رهبر انسانی «کودکانه» و به دور از نظم روحانی و مخرب است. مسئولیت و مأموریت او، به روشنی برآزاد کردن قرن‌تیان از این اطاعت از سنت‌های انسانی، از قدرت نمایی انسان، و از رهبری یک انسان و بر رشد و گسترش آزادی آنان که هدیه خداست و زندگی «در روح» به مثابه مسیحیان بالغ و رشد کرده معطوف بوده است.

دریافت نموده تا به خاطر جماعت آنها را به کار گیرد. به عنوان نماینده خدا، او نه تنها اقتدار فرمان دادن را که از خدا دریافت نموده در رهبری و نظارت دیر به کار می بندد، بلکه چنان که مرسوم است او را «نشانه ای از راز» پدر بودن خدا برمی شمارند. او مسئولیتی آسمانی بر عهده گرفته است. او برای جامعه دیر «فرستاده شده است» هم چنان که مسیح از سوی خدای پدر به جهان فرستاده شد. بنابراین مسیح و خدای پدر، در این شخص مخفی شده و از طریق کلمات او و خواست او سخن می گویند و فرمان می دهند، او فرستاده شده تا رهبری نموده، تعلیم دهد و تقدیس کند. همه این اقتدارها به او داده شده تا در مسیر اراده خدا برای روح‌های دیرنشینان به کار رود و جامعه دیر به او اعتماد داشته وفادار می باشند، بنابراین او باید پیش از هر چیز اراده خدا را دریافته باشد، زیرا که او یک وسیله است. این به معنای وجود و حضور نوعی قدرت جادویی برای حدس‌های صحیح، و تصمیم گیری بر اساس نوعی الوهیت نیست. این گفته به مفهوم دانستن شریعت و قوانین خدا می باشد، زیرا رئیس دیر مجرای هدایت از سوی آسمان است. این مفهوم باید به معنای درک و دریافت راههای معمولی که خدا از طریق آنها با انسان ارتباط برقرار می کند، در نظر گرفته شود و در واقع به معنای قانون مسیح یا شریعت محبت است. بنابراین مفهوم این موضوع، درک این نکته است که هم چنان که خدا قدرت خلاقیت و تقدیس خود را برای خیریت به کار می برد و نوازش گرانه از آن استفاده می کند، به همین طریق قدرت داده نمی شود که اراده انسان‌ها را مخدوش نموده، صدمه زند، بلکه برای شکل بخشیدن و گسترش دادن اراده انسان‌ها عطا شده است.

بی دلیل نبود که مسیح گفت: «پادشاهان امت‌ها بر آنها سروری می کنند، و حکام خود را ولی نعمت می خوانند، لیکن در میان شما چنین نباشد، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچک باشد و پیشوا چون خادم. (لو ۲۲: ۲۵-۲۶).

خدا تقدیم گردد. چنین وجود زنده و فعالی در مراسمی با شکوه که در آن رئیس دیر به عنوان سرگروه و نمایندهٔ مسیح عمل نموده و توسط کشیشان و خادمان خود یاری می‌گردد، به صورتی نمادین ظاهر می‌گردد. کهنسال‌ترین و بالغ‌ترین افراد که مجاز به برگذاری مراسم باشد در کنار رئیس دیر می‌ایستند، و قربانی مقدس تقدیم می‌شود. جوان‌ترها، به نوبت به قرائت متون و انتقال عناصر مورد نیاز قربانی مقدس، به قربانگاه می‌پردازند. راهب جوان دیگر بخوردان را در دست می‌گیرد. جوان‌ترین افراد گروه که در تجربه زندگی روحانی هنوز در ابتدای راه هستند، نیز در اینجا به سهم خود شراکت دارند، یکی شمع‌ها و دیگری کتاب و آن دیگری صلیب رئیس دیر را در دست می‌گیرد. سپس تمامی اعضای گروه کر چون یک بدن واحد با سرودهای پرشکوه قربانی مقدس را همراهی می‌کنند.

در اینجا همه چیز از مسیح زنده در وجود کلیسا، مسیح، کاهن اعظم آفرینش، کلمه‌ای که در او همه چیز وجود و حیات دارد و بره‌ای که از ابتدای عالم قربانی شده است، سخن می‌راند. اما فراتر از همه، همهٔ عناصر پرستشی به یک زبان از «مسیح دیر» بدن روحانی اعضا که با سر خود یگانه شده‌اند سخن می‌گویند، که با وقار و شکوه کامل و غیرت محبت برادرانه، زندگی خود را چون قربانی تشکر و تمجید به خدای پدر تقدیم می‌دارند. یگانگی و اتحادی که در اینجا به صورت نمادین ظاهر می‌شود، نه فقط اطاعت اعضا را نسبت به اقتدار سر، بلکه وحدت و یگانگی روحانی این سازمان زنده را از آمیزش با ظهور می‌رساند که از نظر ظاهری، واقعیتی درونی و مخفی را دربارهٔ جماعت مقدسین بازگفته آشکار می‌کند.

هنگامی که رئیس دیر، به برگذاری قربانی مقدس بر قربانگاه مشغول است، ما نه فقط بدن متحد دیر را در یک ذهن و با قلبی واحد و هم صدا در دعاها، بلکه تمامیت بدن سری مسیح را، حاضر می‌بینیم که با خود او در پرستش و تمجید خدای پدر شریک و متحد گردیده است. و واقعیت درونی

نقش رئیس دیر، به هدایت فرزندان به این بلوغ روحانی معطوف است، بلوغی که همان آزادی و حکمت مسیحی باشد. در جهت تحقق این هدف، او باید خود فردی بالغ، فرزانه و آزاد باشد. در این صورت او قادر خواهد بود فرزندان لایق پرورش دهد تا او را در این وظیفهٔ خطیر یاری دهند تا از میان آنان یکی که حکیم‌تر از دیگران باشد جانشین او گردد. کلمهٔ حکمت در جهت القای همین مفهوم در نوشته‌های بندیکت قدیس به دفعات تکرار می‌شود. از دیدگاه او، راهب مطمئناً یک کودک رشد یافته نیست که قادر به ادارهٔ امور شخصی خویش یا انجام فعالیت‌های متنوع نباشد. پیروان این قدیس، کودکی حقیقی روحانی را دریافته‌اند که در روحی بالغ تجلی می‌کند زیرا این حالت کودکانه از روح القدس هدایت می‌گردد. تنها تحت چنین شرایطی خانه خداوند به درستی و با حکمت هدایت خواهد شد، که مورد نظر بندیکت قدیس نیز هست و او این کار را بر عهده مردان حکیم گذارده است: *domus Dei a sapientibus sapienter administratur.*

اعیاد تقویم نیایشی، این راز را به گونه‌ای زنده و نمادین وارد زندگی می‌کنند. خانوادهٔ دیر، باشکوه خاصی در کلیسای دیر گرد می‌آیند. در آنجا، در برابر مذبح بلند و مرتفعی، جامعه دیرنشینان به درک و دریافتی ویژه از ماهیت فوق‌عادی و چگونگی دعوت خویش دست می‌یابد. رئیس دیر صلیب مخصوص (crozier) و سرپوش خود و لباس‌های اسقف را برداشته می‌پوشد و از قربانگاه بالای رود تارازهای مقدس را همراه با برادران خود برگذار نماید که او را به طرق مختلف یاری و همراهی می‌کنند. در این حال، تمامی جامعهٔ دیر در وظیفهٔ خطیر خود برای مسیحی دیگر «بودن» به عنوان یک تن واحد عمل می‌کند و همراه با مسیح، قربانی پرستش و تمجید کلیسا را تقدیم می‌نمایند. برای آن که این قربانی از سوی خداوند، حقیقی و قابل قبول باشد، باید از سوی یک وجود یگانه و متحد و سازمانی زنده و پویا که مسیح در آن زیست می‌کند و به قوت روح القدس عمل می‌نماید، به

اساس نظام دیر را شکل داده و به فعالیت وامی دارد: این دیر در سکوت، مخفی و پوشیده از اسرار است. اما هم چنین یک عنصر ملموس و قابل رؤیت نیز وجود دارد، یک عامل این جهانی و مادی که باید به این روح مخفی پیوسته زنده و پویا گردد.

عنصر این جهانی، از گوشت و استخوان که این روح وقار و شکوه را در خود جذب و ذخیره می کند و قدرت می یابد که در میان مردمان این جهان کار و فعالیت کند، نیز باید در دیدگاه نظام دیر در نظر گرفته و دیده شود. این دیدگاه در جزئیات از یک خانواده تا خانواده دیگر متغیر اما در مسائل احساسی همواره یکسان است. این نگرش یک قالب کلی فراهم می آورد که وظایف اصلی راهب را در بر دارد. در زمانه ما که در آن راهبان اندکی در صحرا زندگی می کنند، قوانین و شیوه استفاده از دیر، به نوعی چیزی شبیه یک صحرای روحانی را در سکوت، انزوا، جداسدگی، فقر و زندگی در شرایط دشوار، کار و دعا فراهم می آورند.

تفاوت های موجود در نظام های دیرهای مختلف، به میزان وسیعی به محدودیت های جامعه انسانی و درک هر یک از نظام ها از چگونگی تطبیق قوانین با این محدودیت های ناگزیر وابسته است. بهترین قوانین دیر لزوماً قوانین سخت تر نیستند، زیرا محدودیت و سخت گیری تنها معیار ارزشگذاری دیر به حساب نمی آید. بهترین قوانین آنهایی هستند که به بهترین نحو به غایت نهایی نظام دیر-یاری مردمان و انسان هایی از گوشت و استخوان برای هدایت مؤثر زندگی خود در دعا معطوف بوده و نتیجه بخش باشند. اگر قوانین بسیار دشوار باشند، راهب به یک ماشین توبه کار تبدیل خواهد شد، اما دیگر نمی تواند مرد دعا باشد. اغلب، این قانون دشوار، به جای ساختن وجود و شخصیت او، آن را در هم خواهد شکست. اگر قانون خیلی سهل و آسان باشد نیز راهب دعا را ساده خواهد گرفت و نظام روحانی را به جدیت پیگیری نخواهد نمود و در واقع یک شهروند راحت طلب

نادیدنی را که بسیار عظیم تر از آنچه می بینیم است، به یاد می آوریم. به نخستین نگاه و در یک چشم به هم زدن سکوت و اختفای باشکوه و مهیب حقیقت را در پس کلمات، افکار و نمادهای ایمان خویش دریافته و درک می نمائیم.

در اینجا، مادر متن نیایش نادیدنی و کامل آسمانی قرار داریم، نیایشی که برای ذهن ما غیر قابل توصیف و غیر قابل درک است که سرودهای آن بی کلام هستند و دعاهای آن در خود خدا مخفی می باشند. نیایش تمجید که از خدا، چونان رودی از آتش جاری است تا تمامی خلقت را سوزانده پاک نماید و همه را به جلال مخفی خدا هدایت نموده و آنان را پس از آراستن آنها به حیاتی که باید در دریای وسیع آفرینش بارور گردد، به سوی جهان گسیل می دارد.

در اینجا، در برابر قربانگاه، جایی که جماعت دیرنشینان برای ضیافت قربانی مقدس، جمع می شوند، تمامی راهبان و زاهدان صحرا را نیز حاضر می یابیم. این قربانی مقدس ما و آنها با یکدیگر است. ما می دانیم که اسیران و محبوسین معترف به ایمان نیز که در زندان ها و معادن جفاکنندگان پنهان هستند نیز همراه با مادر قربانی مقدس حاضر هستند. شاید این قربانی مقدس بیش از آنکه برای ما باشد، قربانی مقدس آنان است. باور داریم که ارواح کسانی که در راز مرگ خفته اند و هنوز پاک نشده اند نیز اینجا حاضر هستند. این قربانی مقدس آنان نیز هست چنان که قربانی مقدس ما می باشد. و در نهایت به یاد می آوریم که تمامی برادران نظام های دیگر رهبانیت نیز چه در زمان حال، چه از گذشته و چه در آینده و آنان که خواهند آمد، از طریق اسرار آمیز و ویژه در اینجا حاضرند و تمامی کلیسای واحد جهانی نیز حضور دارد زیرا که این قربانی از آن این کلیسا نیز هست. و تمامیت کلیسا در محبت و در روح عیسی مسیح با یکدیگر متحد هستند. این محبت که از روح القدس جاری می شود، همان حیات جاودانی است که

خانواده‌های سیسترسیان پیرو نظام تراپیست (تراپ نام بنیانگذار این فرقه) و برخی از پیروان قدیس بندیکت مثل *La pierre qui vire* یک زندگی واقعاً اشتراکی و همگانی را برگزیده‌اند که در آن فرصت‌های انفرادی از طریق تمرینات و ریاضت‌های سخت و دشوار سکوت و تنها ماندن مورد تأیید قرار می‌گیرند. *La pierre qui vire* هم‌چنین نماینده حقیقی سنت بندیکتی است که زندگی زاهدانه را در دسترس دیر می‌پذیرد و اضافه می‌کند که رئیس دیر باید از بینش کافی برخوردار بوده و اعلام نماید که کدام یک از راهبان زیر دست او می‌توانند قابلیت استفاده صحیح از این فرصت را داشته باشند.

فرقه‌های بندیکتی Solesmes (سولمیس) که با قاعده جدایی و انفراد از جهان اداره می‌شوند و در دیر به حفظ سکوت دعوت می‌شوند، نیز از مأموریت و مسئولیت‌های خاص اجتماعی آگاه هستند و سنت‌هایی را که از کلونی و مائور قدیس برجا مانده در زندگی اجتماعی به کار می‌برند تا شاهدی بر آگاهی و بیداری بدن واحد دیر از حضور و جلال خدا باشند. آیین نیایشی و الهیات مقدس از مهم‌ترین جایگاه در این جماعت برخوردار است که به صورت مرئی به عنوان محل حضور پادشاه آسمانی جلوه‌گر می‌شود.

فرقه سیسترسیان‌ها بطور کلی و برخی از بندیکتی‌ها، همزمان به نیایش و تعالیم الهیاتی از یک سو و فعالیت‌های بشارتی کلیساها از سوی دیگر اهمیت می‌دهند، در موعظه و تعلیم شرکت می‌جویند بی آنکه جهت اصلی خود را از دست دهند.

سنت سخت‌گیرانه رهبانیت، در سکوت و تعمق فاقد عناصر عمیق انسان‌گرایانه نیست، اما پیش از هر چیز سنتی مبتنی بر جدایی از جهان، زندگی دشوار، ایمان و دعا می‌باشد. مطالعه، نیایش، هنر، کشاورزی، تعلیم و تربیت و نوشتن در قاب زندگی رهبانی پذیرفته شده و در متن آن قرار دارد. اما جایگاه آنها در این نظام رهبانی در درجه دوم قرار خواهد داشت و باید نیز چنین باشد.

(اگرچه شاید کمی آشفته‌تر) بیش نخواهد بود که در واقع به عنوان یک عضو خنثی و بی‌ثمر یک طبقه اجتماعی خواهد زیست.

دشوارترین قوانین و به خصوص قواعدی که با سخت‌گیری شدید در جستجوی باز تولید پاکی اولیه زندگی دیر هستند، بیش از هر چیز بر انفراد، توبه، سکوت، کار دستی و دعای عمیق تأکید می‌ورزند. قوانین سهل‌تر با آن که راهب را به عنوان مردی که اراده نموده در صحرا زندگی کند می‌شناسند، در برخی جنبه‌ها به سوی دنیا معطوف هستند تا آن که فرصت‌های بیشتری را برای خدمت روحانی جذب و استفاده کنند، فرصت‌هایی که ممکن است با رعایت آرمان‌گرایی اخلاقی و پاکی روحانی تعصب‌آمیز و شدید از دست بروند. در این گروه از نظام‌های دیر، بیشترین تأکید بر دعا و نیایش اصوات، و اعمال محبت‌آمیز، زندگی اجتماعی، کار فکری و مطالعاتی، تعلیم و حتی فعالیت‌های بشارتی معطوف می‌شود.

این دو گرایش، یکی انزواطلبانه و دیگری اجتماعی، در هر شکل از اختلاط و مشارکت بین دیرها با یکدیگر متحد هستند و یکدیگر را کامل می‌کنند. هر یک از دیرها، به سهم خود، گوشه‌ای از زندگی زاهدانه و زندگی مشترک را با خود دارد.

راهبان کارتوزیان از زندگی نیمه زاهدانه‌ای برخوردارند. هر راهب اتاق مخصوص دارد که اگر بخواهیم درست بیان کنیم قسمتی از مجموعه اتاق‌ها را می‌سازد. راهبان کامالدولی که شاید انعطاف‌پذیرترین و در عین حال سنتی‌ترین راهبان غربی باشند از هر دو زندگی و وضعیت زاهدانه انفرادی و زندگی مشترک استفاده می‌کنند. یک راهب این فرقه می‌تواند هم معتقد به زندگی اشتراکی و هم پیرو اصول زندگی زاهدانه باشد و حتی ممکن است کاملاً منفرد زیست کند. بنابراین در هر شکلی از زندگی درجات مختلف حالت انفرادی را می‌توان یافت تا آنکه به کامل‌ترین و مطلق‌ترین نتیجه دست یابند.

رهبانی تکیه دارند، دیگران بر این حقیقت که خود بندیکت قدیس و پیروان اولیه او جایگاه امور بشارتی را در زندگی راهب مهم تلقی نموده اند، توجه بیشتری دارند. اما در واقع این دو گرایش که یکی انفرادی و بسیار خشن و سخت گیر و دیگری اجتماع گرا و انسان گرایانه هستند باید تا حدود زیادی در زندگی عملی راهب و در تجربه فعالیتی درهم ادغام شوند. بخش های گوناگونی که در آنها این دیدگاهها مشترکند نیز به هدف خاص مورد نظر هر یک از این دیدگاهها مربوط و وابسته است. و این هدف ویژه مشترک نمی تواند چیز دیگری جز آنچه که بندیکت قدیس برای تمامی فرزندان خود آرزو داشت و راه ویژه رسیدن به این هدف باشد.

راهبان، همواره به طور اساسی، مردان دعا و توبه هستند. افق دید راهب اساساً و همیشه افق دید صحرا و بیابان است. او همه چیز را ترک نموده تا خود را انکار و مسیح را در فقر، کار و فروتنی پیروی نماید. در یک کلام و به طور خلاصه زندگی در دیر، صلیب مسیح است. اگر علم، هنر، ادبیات، تعلیمات و تحصیلات، جستجوی منابع تاریخی، و مأموریت بشارتی وارد این زندگی شود، تنها از آن جهت است که در این افق دید و در گشودن نگاه راهب به صحرا کارآمد باشند، که راهب بتواند سفر خود را به سوی خدا ادامه داده راه خود را بهتر بشناسد. اگر برخی از تعبیرات از قوانین کمتر از دیگر تعبیرات، خشن هستند، علت آن است که امید دارند که انسان معمولی بتواند در تعمق زیست کند بی آنکه از باب قدرت جسمی یا سلامتی فیزیکی و ذهنی فخر نماید. اگر برخی دیرها به دقت سرگرم بررسی متون مقدس، پدران کلیسا آیین نیایشی و سرودها هستند، از آن روست که این مؤثرترین راه خوراک دادن به یک روح تشنه برای زندگی سرشار از دعا به شمار می آید. تفاوت دیدگاههای راهبان و نظام های دیرها همه مثبت، نیکو و لازم هستند تا آنکه زندگی در دیر برای همه انسانها قابل دسترسی باشد، آنکه توانا نیست که در یک خانواده به سر برد، به سادگی جایی برای خود در یک خانواده دیگر خواهد جست.

ب) زندگی اشتراکی

۱- قدیس بندیکت

تاکنون تا حدودی با روح رهبانیت آشنا شده ایم. اکنون بیائید به شکل های مختلف تجسم این روح و انگیزه درونی بپردازیم، زیرا می دانیم که رهبانیت، نظام صرف و روح بدون جسم نمی تواند باشد. این اندیشه در دیدگاهها و اشکال مختلف پدیدار می شود که تفسیر و تعبیرهای متفاوت از قوانین بندیکت قدیس را نشان می دهند.

در اصول اولیه و اساسی آن، روح رهبانیت در تمامی فرقه ها و شکل های متفاوت آن یکسان و بدون تغییر باقی می ماند. تفاوت های وابسته به موقعیت که به تشخیص مثلاً فرقه سیسترسیان از راهبان فرقه سولمیس و یا بندیکتی های سفید و مثلاً صورتی از رهبانان کاملدولی می انجامند، به اندازه کافی ژرف هستند که تفاوت های نگرش های روحانی این فرقه ها را نشان دهند. همه در جستجوی جلال خدا و نجات جان های خویش از طریق یک زندگی سرشار از تعمق برطبق قاعده بندیکت قدیس هستند که با روح او رهبری و هدایت می شود. تفاوت های دیدگاهها، تا حدود زیادی به میزان تأکید خانواده رهبانیتی بر یکی از جنبه های قوانین بندیکت قدیس و چگونگی بهره گیری عملی از آن بستگی دارد. اما این بهره گیری های خاص از نظام نامه بندیکتی، در حالی که جوهره اصیل قانون را با شرایط زمانی و مکانی خاص تطابق می بخشند، هرگز مجاز به تغییر دادن روح زندگی رهبانی نیستند.

برخی از خانواده های بندیکتی بر قوانین دشوار تأکید دارند، دیگران بیشتر به روح انسان گرایانه این قوانین و کیفیت درونی آنها توجه می نمایند. برخی بر جنبه انفرادی و سرشت تعمقی آرمان خواهی زندگی

اساس قانون خود بندیکت قدیس ارائه شده است. از طریق درک روح این قانون و شخصیت بندیکت قدیس می‌توانیم روح حاکم بر زندگی راهبان و «شکل» ویژه‌ای را که بدون آن هیچ راهبی نمی‌تواند خود را پیرو بندیکت بنامد دریابیم.

نخستین مطلبی که در شخصیت قدیس بندیکت ما را به شگفتی وامی‌دارد جدیت عجیب و غیرعادی او می‌باشد. روح فرقهٔ بندیکتی روح بلوغ و ژرف اندیشی است. قدیس بندیکت حتی در دوران کودکی، از حکمتی برخوردار بود که تنها می‌تواند در طول سالیان دراز تجربه به دست آید. نگرش عمیقش به او دیدگاه خاصی دربارهٔ بی‌ارزش و ناچیز بودن دنیا بخشیده بود که او را به ترک همهٔ تعلقات دنیوی و تقدیم زندگی خود به خدا هدایت نمود. تمامی زندگی او در کلمات قدیس گریگوری که به هنگام بازنشستگی به دیر سویاکو بازگشته بود و توصیفی که او نموده در این خلاصه می‌شود: «او تنها به خشنود ساختن خدا فکر می‌کرد *soli Deo placere desiderans*».

از این رو زندگی او ساده و دشوار بود. او با ترک همهٔ آنچه که از خدا نبود، زیر چشم و نگاه خداوند زندگی را ادامه می‌داد (*solus in superni spectatoris oculis habitavit secum*). زندگی او به عنوان یک زاهد، مطلقاً و به طور کامل به ارادهٔ خدا و خواست او وابسته بود، و در واقع این ایمان به ارادهٔ خدا، ویژگی بزرگ و دیگری از زندگی بندیکت قدیس به حساب می‌آمد که همهٔ اموال خود را در این دنیا (به فقرا) واگذار کرده بود تا آنکه گنج‌های خود را در آسمان جستجو نماید. از این طریق او انجیل مسیح را در کاملیت و سادگی آن اطاعت نمود. «هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند نمی‌تواند شاگرد من شود» (لو ۱۴: ۳۳). «آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید. کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود در آسمان، جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباہ نسازد» (لو ۱۲: ۳۳).

با وجود تفاوت‌های بسیار، تمامی خانواده‌های فرقهٔ بندیکتی یک عنصر مشترک دارند، پیش از بررسی تفاوت‌ها ببینیم چگونه این خانواده‌ها یگانه و همدل هستند.

آنها یک پدر و یک قانون یکسان و مشترک دارند. هدف این قانون، ایجاد شباهت مسیح در روح و جان راهب است، چنان که در روح بندیکت قدیس چنین تجربه‌ای تحقق یافت. این قانون که کم و بیش چیزی جز روش زندگی خود قدیس بندیکت نیست، روش ویژهٔ تفسیر و به‌کارگیری تعالیم انجیل مسیح را در زندگی راهب نشان می‌دهد. یک راهب بندیکتی به زبان ساده انسانی است که به همان روش بندیکت قدیس انجیل را درک نموده و برطبق آن زندگی خود را جهت می‌دهد.

خود این قدیس بندیکت چه کسی بود؟ چگونه انجیل را تفسیر می‌نمود و چطور آن را در زندگی خود به کار می‌برد؟

تاریخ، اطلاع‌اندکی از اینکه بندیکت قدیس چگونه زندگی کرد به ما می‌دهد اما به جای آن، از اینکه او که بود بیشتر آگاهی داریم. بسیاری از تاریخ‌ها در زندگی او محل تأمل و سؤال برانگیز هستند. کافی است او را در زمان خودش - قرن ششم میلادی - درک و بررسی کنیم. او یک رومی بود که زندگی به شیوهٔ رهبانی را بر پایه‌های محکمی بنا نهاد که در ایتالیا در پایان حمله بزرگ بربرها هنوز رواج داشت. قانون او که خلاصه‌ای از حکمت عرفای شرق را در برمی‌گرفت، به سرعت تمامی قوانین رهبانیت را در غرب تحت تأثیر قرار داد. رهبانیت بندیکتی نقش بسیار ویژه و مهمی در بازسازی اروپا پس از مهاجرت‌های وسیع ایفا نمود چنان که به درستی می‌توان بندیکت قدیس را نه تنها پدر رهبانیت غربی بلکه حتی به زبان ساده او را «پدر غرب» نامید.

اکنون بگذارید نظری به تصویرزنده‌ای که توسط نویسندهٔ زندگی نامهٔ او - قدیس گریگوری کبیر - برای ما به جا مانده، بیاندازیم، تصویری که بر

وجود خویش را برای اراده خدا ترک نماییم. ما باید محبت مسیح را در خود بار دیگر پرورش دهیم چنان که قدیس بندیکت چنین کرد. و ما باید برای ملاقات با خدا و دیدار جمال او هم چون خود بندیکت انتظار کشیده، مشتاق باشیم.

چگونه ممکن است این موضوع تحقق یابد؟ قانون قدیس بندیکت پاسخ می دهد.

انکار نفس و اراده شخص ما و پیروی از مسیح که فرمود: «از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم بلکه به اراده فرستنده خود» (یو ۶:۳۸)، روح و عصاره قانون بندیکت قدیس را تشکیل می دهد. زندگی به شیوه بندیکت، پیروی مسیح در اطاعت، فروتنی و محبت است. راهب، یک مسیح دیگر است که «تا به مرگ مطیع بود.» اما هدف این انکار نفس هرگز رسیدن به جایگاه برتر در میان انسان ها یا تبدیل شدن به یک انسان برتر نیست. موضوع قانون فوق ما را تحت فرمان خداوند قرار داده و ما را تعلیم می دهد تا خدا را اطاعت کنیم. این قانون و تبصره های آن، ما را تحت هدایت مستقیم روح خدا قرار می دهند. هنگامی که قادر به شنیدن و درک و پاسخ دادن به هر یک از هدایت های پنهانی روح القدس باشیم، زندگی های ما دیگر آلوده ترس نخواهند بود و رنج نخواهیم کشید. بنابراین چنان که بندیکت قدیس می گوید، همه آنچه که انجام می دهیم و اعمال ما «به خاطر محبت مسیح و برپایه اعمال نیک و انسانی و برمدار فضائل اخلاقی - یعنی آنچه که خداوند اراده دارد به یاری روح القدس و از طریق کسی که از گناهان و خطایا پاک گردیده به ظهور آورد» جهت خواهد یافت. زندگی بندیکت قدیس و اندیشه او درباره الگوی خاصی از این زندگی همان است که به هنگام نوشتن این قانون، او برطبق آن می زیست. او چگونه زیست؟

دیر، از ساختمان یا ساختمان های بسیار ساده و کوچکی تشکیل می شد

زندگی او در دیر سوبیاکو، مبارزه ای در جهت پیروزی بر خویشتن، و رهایی از رنج های درونی و از ارواح شریر بود. در پایان این دوره او به apatheia (یا رهایی از رنج ها) دست یافت که او را به آموزگار دیگر راهبان تبدیل نمود. قدیس بندیکت خود را در حلقه مریدان و شاگردانی یافت که به راهنمایی روح القدس به نزد او آمده بودند و بدینسان زندگی او به عنوان یک بنیانگذار زندگی رهبانی و به عنوان رئیس این گروه آغاز گردید.

به سبب رشک و جفای برخی از مردم، او فرصت یافت تا با همان سادگی و خلوصی که مسیح ما را تعلیم داد تا دشمنان خود را محبت کنیم به کامل ترین شکل همین فروتنی را تجربه نماید. و بالأخره در کنار تمام وظایف و مسئولیت های یک راهب ارشد و یک رسول مسیح او از ژرف ترین مراقبه های عارفانه سود جست و هم چنین عطایای نبوت، معجزات و تمیز ارواح را نیز در زندگی خود نشان داد. او به عالی ترین و کامل ترین مفهوم کلمه، یک «مرد خدا» بود، انسانی که تحت نفوذ روح القدس قرار گرفته و وجود او تبدیل شده، در روح، کار و زندگی می کند و همه پدیده های جهان را از منظر کلمه خدا (Logos) می بیند و می شناسد تا آنکه در نهایت، تمامی جهان آفرینش را چنان که گویی «در یک شعاع منفرد آفتاب» جمع آمده اند، مشاهده می نماید. و گریگوری قدیس چنین تفسیر می نماید: «برای او که خالق را می بیند، همه آفرینش به هیچ بدل می شود.»

بدین سان این الگویی است که زندگی هر یک از راهبان بندیکتی از آن پیروی می کند و باید چنین باشد. نیازی نیست و در واقع نمی توانیم همه نموده های زندگی قدیس بندیکت را پیروی و یا آن را در زندگی خود بازآفرینی نماییم. بسیاری از ما نمی توانیم تنهادر یک غار زندگی کنیم - تعداد اندکی از ما ممکن است از عطایای معجزه گونه او بهره ور باشیم. اما ما باید هم چنان که خود او بود، مردان خدا باشیم، ما باید همچون خود او،

می‌برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند» (مت ۶:۷). با این وجود، این قانون، هر یک از راهبان را در دعای خصوصی آزاد می‌گذاشت، تا بر حسب هدایت روح القدس تا هر زمان می‌خواهند دعا کنند. به بیان ساده‌تر، دعای عمومی نباید به صورت تکرار روز مره درآید و دعای آزاد به انتخاب هر شخص و به سلیقه او و گذار می‌شود. بدین طریق، بندیکت قدیس تأکید داشت که راهب در انجام وظیفه اصلی خود که پرستش خدا در گروه همسرایان باشد، باید با ذهن آزاد و توجه به کلماتی که قرائت و یا سروده می‌شوند، کار خود را به انجام رساند.

بقیه روز یک راهب باید میان مطالعه کلام (lectio divina) و کار دستی تقسیم شود. هر نوع کاری ممکن است در طول پنج تا هشت ساعت به انجام رسد و دو یا سه ساعت به مطالعه و تعمق اختصاص یابد.

خوراک فاقد گوشت جامعه دیرنشینان بسیار ساده، اما در مقایسه با غذای پدران صحرا از حجم بیشتری برخوردار بود، و زمان مشخصی برای خواب نیز اختصاص یافته بود.

قالب کلی که دیدگاه بندیکت قدیس بر آن استوار بود بدین سان خلاصه بیان گردید. چنان که می‌بینیم این قالب به خاطر سادگی و توازن خاص آن ارزشمند تلقی می‌گردد. به سادگی می‌توانیم درک کنیم که چرا از یک دوره به دوره دیگر، راهبان در جستجوی کاستن از اضافات و پیچیدگی‌هایی که بر این قالب ساده افزوده شده، برمی‌آیند و ساختار اصلی این نظام روحانی را به همان شکل زندگی قدیس بندیکت ترتیب می‌دهند. در عین حال، هم چنان می‌توان به سادگی اهمیت و ضرورت تطبیق با شرایط را نیز دریافت، این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که انسان‌ها همواره در حال تغییر یا شکل دادن نظام اصیل بنا شده توسط بندیکت قدیس بر اساس تغییرات جامعه می‌باشند.

که دوازده یا پانزده راهب در آن زندگی می‌کردند. یکی از اتاقها برای موعظه و امور مقدس اختصاص یافته بود، اتاق‌های دیگری نیز برای تازه واردین در نظر گرفته شده بود. بندیکت قدیس همواره از اتاق مخصوص خود استفاده می‌کرد. یک آشپزخانه، یک اتاق غذاخوری و یک خوابگاه عمومی نیز وجود داشت. در محوطه دیر، یک آسیاب، یک نانواپی، و مغازه‌های متعددی وجود داشت که راهبان در آنها کار می‌کردند. جامعه دیرنشینان از طریق کار شخص راهبان، حمایت و تأمین می‌گردید و گاهی اوقات (هر چند وقت یک بار) هدایایی از سوی افراد نیکوکار یا مسافرین ثروتمند به دیر تقدیم می‌شد. با این همه، بندیکت قدیس بیشتر به یاری فقرا علاقمند بود. اما به هر حال، مهمانخانه دیر قسمت بسیار مهمی بود که سازنده آن در چهره هر رهگذر بیگانه‌ای صورت مسیح را می‌دید هم چنان که چهره مسیح در هر یک از اعضای خانواده دیر نیز در چشم او نمایان بود.

راهبان، پاسی از نیمه شب گذشته از خواب برمی‌خاستند تا نماز کوچکی را که شامل قرائت مزامیر و قسمت‌هایی از کتاب مقدس بود، بدون اضافات و قسمت‌های کامل کننده کتاب نمازنامه مخصوص به جا آورند و این سنت از زمان او تا کنون ادامه دارد. هفت مرتبه در طی روز آنها در محل کار خود یا در نمازخانه دیر گرد می‌آمدند تا نیایش‌های مخصوص را برگزار نمایند. هر یک از «نیایش‌های کوچک» ده دقیقه به طول می‌انجامید. قرائت مزمور با چند دقیقه تعمق عمومی همراه بود، اما بندیکت قدیس بر کوتاه بودن این تعمق اصرار می‌ورزید. نکته‌ای که درباره قوانین بندیکت قدیس برای اداره دیرها ما را متعجب می‌سازد، این است که او مطابق کلام مسیح می‌خواست همه چیز کوتاه و فشرده باشد: «و چون عبادت کنید مانند امت‌ها تکرار باطل نکنید، زیرا ایشان گمان

بود که بسیاری از قوانین بندیکتی را تحت تأثیر قرار داده و برخی عبارات این قانون تغییر یافتند. راهبان برای گسترش ایمان مسیحی و حفظ هر آنچه که از فرهنگ و سنت کاتولیک رومی لازم بود برگزیده شدند. اما نقش اصلی آنان چنان که همیشه بود، بر محور تعمق، انفراد و سکوت باقی ماند.

تأثیر دوگانه این دو تغییر- نیایشی و بشارتی- بر زندگی راهبان بندیکتی، با درجات متفاوتی در دیرهای مختلف خود را نشان داد. نباید تصور کنیم که همه راهبان، تمام وقت خود را به گروه سرایندگان یا خدمات اداری اختصاص دادند. اما از قرن هفتم به بعد، راهب عضوی از یک جامعه بزرگ به حساب آمد، که مسئولیت برگذاری نیایشی وسیع تر از آنچه بندیکت قدیس شناخت بود را بر عهده داشت و صاحب زمین های بی شماری گردیده بود که توسط سروها (بردگانی که روی زمین کار می کردند) کاشت و برداشت محصول در آن انجام می گرفت. آنها به نوشتن و تعلیم هر چیزی جز آیین نیایشی مشغول بودند. قدیس بیده (Bede) نمونه کامل و مشهوری از این نوع تقدیس بندیکتی به شمار می رفت- نیومن درباره او گفته است که «در شخصیت و نوشته های او، وی نمونه ای کامل از بندیکتی ها می باشد» دیدگاه قدیس بیده درباره زندگی دیرنشینی منحصر به فرد خود او می باشد. از دیدگاه او رهبانیت «زیستن در دیر و خدمت مسیح در آزادی و امنیت کامل» بود، او می افزاید: «همواره شوق آن را داشته ام که علاوه بر سرایش در گروه همسرایان کلیسا و ملاحظه نظام و انضباط کلیسایی به تعلیم آموختن و نوشتن بپردازم.» نباید فکر کرد که این نگرش به هر مفهومی با آنچه که ما تحت عنوان «پرکاری» آن را مورد انتقام قرار داده ایم، آلوده شده است. بیده، یک مرد تعمق بود و گفته بود: «تنها یک حکمت الهی وجود دارد و آن همانا تعمق در خداوند است و همه کارهای سودمند و مطالعات و فضایل اخلاقی پس از این و در درجه دوم اهمیت قرار دارند.

۲- پیروان فرقه بندیکتی

دیدگاه بندیکتی های اولیه به سرعت دست خوش تغییرات گردید. پیش از هر چیز راهبان با «نظام رهبانیت اجتماعی» درگیر شدند - که همان گروههای راهبان یا کائن هایی بودند که تنها برای تزئین گروههای همسرایان کلیساهای باشکوه رومی وجود و فعالیت داشتند. یگانه هدف حضور چنین گروههایی، پرستش خدا در نیایش کلیسایی بود. آنها مثل راهبان کار نمی کردند و انفراد و عزلت گزینی پیشه نمی کردند. زندگی بندیکتی ها، در برخی دیرها، به خصوص هنگامی که این راهبان برای جانشینی کائن ها در کلیساهای شهرهای بزرگ مسیحی دعوت می شدند به سرعت رنگ و شکل و خصیصه نیایشی صرف این گروهها را به خود می گرفت. نیایش ها طولانی تر شده، مراسم کلیسایی به آن افزوده شد، کار دستی، یا کوتاه و یا به طور کلی حذف گردید و وظیفه راهب، تنها به حفظ شکوه نیایش جمعی کلیساها محدود و منحصر شد. به این ترتیب دیدگاهی که راهب را *propter chorum* (گروه همسرایان خاص) می دانست و وظیفه او را فقط به گروه همسرایان محدود می نمود سر برآورد. از وظایف مهم راهب، نهایتاً تنها نیایش و شرکت در آن باقی ماند و به صورت تمامیت زندگی او درآمد.

بدین سان، یک قرن پس از مرگ بندیکت قدیس، سفرهای بشارتی وسیع از سوی راهبان بندیکتی آغاز گردید. آگوستین قدیس به انگلستان فرستاده شد و خیلی زود دیگران انگلستان را به سوی آلمان ترک گفتند. شور و حرارت غیرت بشارت (*pregnationis amor*) که قدیس ویلیبرور را از دیر ریپرن بیرون کشید، به ویژگی تناقض آمیز قدیسین که در مورد ایستایی (سوگندی که بر اساس آن راهبان باید در دیر خود زندگی نموده و در آنجا وفات می یافتند) پافشاری می کردند، تبدیل گردید.

این مورد، نه تنها یک تطابق برحق بود بلکه هم چنین یک دیدگاه نوین

رومی در کلیساهای رومی و دیرهایی که تاکنون در بورگانندی آورگین و لانگودوک باقی مانده اند، شهادتی و سندی بر روح زنده فضای داخلی چنین دیرهایی هستند.

شاید وسوسه شویم که آرمانهای کلونی را صرفاً نوعی گرایش عقل گرایانه مسیحیت قدرتمند به حساب آوریم و خوشحال باشیم از اینکه این شکوه و جلال را نمود زمینی جلال آسمانی به شمار آورند. اما باید با دیدی وسیع تر و دقیق تر نگریده درک نماییم که کلونی حقیقتاً و به طور خاص از شیوه بندیکتی پیروی می کرد که سنگ زاویه نگرش آن، فروتنی بود. بیش از آنکه از موقعیتی پر جلال هم چون کسی که بعدها اسقف خواهد شد آگاه باشند، نظام کلونیها به خوبی دریافته بودند که راهب کسی است که آخرین جایگاه را در کلیسا برگزیده و تمام افتخارات روحانی را به هیچ انگاشته است. هم چون پدران صحرا، او تمامی جهان را باشکوه و جلالش ترک نموده تا در نبردی مبهم با نیروهای شرارت بجنگد چنان که مسیح در صحرا با نیروی شرارت جنگید. به دور از تمامی امیدهای مقام های روحانی و بزرگی آن، نقش راهب در زندگی کلیسا، به بهترین شکل پنهان شده است. او در نظر مردم هرگز چیزی یا شخصی مهم نخواهد «بود» زیرا زندگی او در مسیح مخفی شده است.

در نظام کلونی بر سکوت دیر فراوان تأکید می گردید که ضمانت اجرایی همه نظام و قاعده دیر به شمار می رفت. زیرا کلونی در سکوت غرق بود و بدین دلیل از دید همگان یک «پردیس» کامل در دیدگاه دیرنشینان به حساب می آمد و حتی از سوی کارتوزیان ها تمجید می گردید.

در نتیجه این روند، راهبان کلونی هیچ تردیدی نداشتند که زندگی آنان یک زندگی آکنده از تعمق راستین است. تعمق و عرفان آنان که تماماً به وسیله مزامیر و آیین نیایشی تغذیه می گردید، اساساً نوعی آگاهی از حضور خدا و از حکمت الهی بود که خود را در زندگی جامعه دیرنشینان آشکار می سازد. دیر نه تنها مسند مسیح پادشاه اعظم، بلکه بدن مسیح است. این

پس از آنکه قدیس بندیکت اهل آنیان، این گونه زندگی بندیکتی را به عنوان «معیار» برای مسیحیان دیرها مشخص و وضع نمود و پس از آنکه تلاش او تقریباً به شکست انجامید، کلونی Cluny (در سال ۱۹۱۰) پا به عرصه وجود نهاد. کلونی بزرگ ترین و مهم ترین پدیده ای بود که در جهان مسیحیت تجربه شده بود، اما آغاز آن هم چون بسیاری از نگرش های اصلاحات بسیار مبهم بود. آرمان گرایی زاهدانه ای که کلونی را به وجود آورد، از یک سو به سیر فقهقراایی دیرها در تمامی ابعاد و از سوی دیگر به ترس از پایان جهان وابسته بود و تکیه داشت که بر طبق انتظارات آن زمان باید در سال هزار میلادی به وقوع می پیوست. هر چیز قرار بود یک نهضت تجدید حیات زندگی بندیکتی باشد. این نظام نوین بر اجبار راهب به ترک دنیا و جدا کردن خویش از جهان و زندگی در انفراد تأکید می ورزید. نظام نوین بر این حقیقت اصرار می ورزید که زندگی رهبانی یک زندگی وقف شده برای دعای دور از آلودگی می باشد. برای راهبان کلونی دعای دور از آلودگی تقریباً به معنای دعای دائمی در دسته همسرایان بود.

این روند اصلاح طلبانه به سرعت در دیرهای بی شماری در اروپا گسترش یافت. بنیادهای نوینی در همه جا برپا گردید. نظام رهبانیت حفظ شد. نه تنها این موضوع رخ داد بلکه اکنون راهبان توان یافته بودند تا بالاترین حد تغییر و پیشرفت فعال باشند. دو هزار دیر بر پایه نظام کلونی تحت رهبری هرگویی قدیس (۱۰۴۹-۱۱۰۹) از سوی اقتدار پای تأیید و به خصوص توسط پاپ گرگوار هفتم مورد حمایت قرار گرفتند و این در بحبوحه اصلاحاتی که قرون وسطی را پایان بخشیدند از اهمیت خاصی برخوردار بود. اهمیت کلونیها از نظر سیاسی نباید موجب گردد که تقدس زندگی این دیرها را فراموش نموده، از نظر دور بداریم. به مدت دو بیست سال معماری و شیوه نیایشی باشکوه کلونیها تنها به آراستن و تزئین قربانگاه داخلی محدود می شد که بی هیچ تردیدی باشکوه و تکان دهنده بودند. هنر

اگرچه او هم عصررمانتیک ها بود، دون گورائزه، به دوران کهن مسیحیت بازگشت و این رجعت او فراتر از احساساتی گری یا تمایلات هنری بود. او چیزی بیش از یک کهنه گرا بود. او نیاز به این بیداری ژرف را که زندگی کلیسا همان حیات مسیح است به خوبی دریافته و درک کرد که دعای کلیسا نیز همان دعای مسیح است و سرود او نیز چیزی جز سرود مسیح نخواهد بود و نیست، این بازگشت ژرف به دیدگاه های عارفانه کلونی و قدیس بندیکت بود. «کلیسای» رهبانی بدن سرّی انسان هایی است که رفتار و اعمالشان ترک کامل خویشتن و دیدگاههای شخصی خود در رازهای عمیق نیایشی است تا آنکه در احساس مسیح *sensus Christi* یعنی درک «محبّت کامل مسیح که فراتر از عمل و دانش است» غرق شده و «در پری کامل خدا کامل شوند» (افس ۳: ۱۹). راهب سولمیس پیش از هر چیز و بالاتر از همه «مرد کلیسا» یعنی *vir Ecclesiae* است، که تعمق و تفکر او بر مسیح در راز کلیسا استوار است، که در آن «حکمت عظیم خدا به ریاسات و قدرت ها در جای های آسمانی حکمت گوناگون خدا به وسیله کلیسا معلوم می شود» (افس ۳: ۱۰).

دون گورائزه، این نگرش آرمانی را در واژگان ذیل بیان نموده است:

انکار خویشتن و زندگی در تعمق مداوم، اشتیاق پیوند غیورانه جان های ما به زیبایی رازها، علاقه و شوق نسبت به همه جنبه های فوق انسانی مسئولیت مان به هدایت و بر طبق الهام روح خدا که تنها آموزگار مادر دعا می باشد. کلام خدا، و گفتار قدیسین که آنها چند باره و باز هم بار دیگر تکرار می کنیم و هر چه ژرف تر به مفهوم آنها پی می بریم از فیض متعالی برخوردارند که جانهای ما را از تعمق در آنها به قلب راز خدا و مسیح او هدایت نموده و شیرینی آن را از این طریق می چشیم. به محض یک تجربه زنده، تنها کافی است در سادگی مطلق بنگریم و عشق بورزیم.

در اینجا بار دیگر بی تردید ما به ویژگی تعمق، دیدگاه و وظیفه بندیکتی

جماعت خود مسیح است. به زبان دیگر زندگی سرشار از تعمق و مراقبه خواه از دید نیایشی خواه از دید زندگی اشتراکی در عمق و قلب خود، عبارت از آگاهی از محبت مسیح است که در قلب افرادی که در دیرزندگی می کنند فعالیت دارد و زندگی می کند. «کلیسای مقدس کلونی» یک دیر مخصوص تعمق و عرفانی بود زیرا «فردوس محبت» نیز بود. تحت هیچ شرایط دیگری وجود آن بدین شکل ممکن نمی گردید.

دیر سولمیس

همه نکات مثبت روح زنده کلونی هنوز هم در دیرهای بندیکتی جماعت های بوئیرون، بلژیک و سولمیس جریان دارد.

پس از حذف نظام بندیکتی در تجربه تاریخی انقلاب فرانسه، یک بار دیگر از سال ۱۸۳۳ شاهد ظهور آن هستیم و آن هنگامی بود که یک کشیش فرانسوی، ویرانه های دیر پطرس مقدس را در سولمیس خریداری نمود و همراه سه نفر دیگر به آنجا نقل مکان کرد و مهر جمعیت قدیس مور و کتاب دعای دیر پیشین سن ژرمن دوپره گروه مورمیت ها را همراه خود به آن جا بردند. دون پراسپر گورائزه که یک الهی دان و متخصص آیین نیایشی بود درک عمیق و روشنی از نیازهای مسیحیت قرن نوزدهم داشت و به این ترتیب جماعت سولمیس را بنیاد نهاد که وظیفه ای خاص را در کلیسای خدا به انجام رسانند.

پرستش مبتنی بر آیین نیایش کلیسا با درک راستین مفهوم نیایش به تدریج رنگ باخت و عملاً حذف شد. محبت مسیحی با جدا شدن از منشأ اصلی و عمیق خود، گاهی اوقات کمی بیش از یک ملغمه وقف فرد گرایانه وجود انسان ها شده بود. آوازهای گرگواری - اگر اصلاً سرانیده می شدند - چنان دچار سوء تعبیر و کژ فهمی شده بودند که به کاریکاتوری از موسیقی مقدس تبدیل گردیده بودند.

(Maria laach) و هم چنین تراپیست‌ها و کارتوزیان‌ها در آن هویدا می‌باشد. اغلب اوقات، کسانی که خود را اشخاصی دارای تعمق ژرف می‌پندارند، کار و فعالیت حکمای الهی دیرها را ناسودمند می‌بینند. اما تعمق مسیحی اگر از سرچشمه مکاشفه خدا از راز حکمت خود در مسیح تغذیه نشود کاملاً بی‌ارزش خواهد بود. تعمق مسیحی اگر از خوراک روحانی رازها و الهیات کلیسایی بی‌بهره باشد ناتوان و بی‌حاصل است و توهمی بیش نخواهد بود. بندیکتی‌های سولمیس، بوئرون و جماعت‌های دیگر هستند که نظام‌های دیگر رهبانی را به ارتباط مستقیم با راز شگرف مسیح دعوت نموده باز گردانند چنان که در متون مقدس و تعمق پدران و آیین نیایشی کلیسا جلوه‌گر و مکاشفه می‌شود.

به هیچ‌رو، نبایستی ارزش نظام روحانی «زهد ورزی» را پایین آورده دست کم بگیریم، نظامی که در قلب کار و فعالیت ذهنی و اندیشگی رهبانان جلوه‌گر می‌شود. برعکس، روش استادان دانشگاهی که به «شهرت» اندکی به عنوان نویسنده فلان اثر و یا کتاب رضایت می‌دهند و خوشنود هستند، راهب سولمیس بیشتر ترجیح می‌دهد که عمله‌ای گمنام و ناشناس و بی‌ارزش شناخته شود، آن هم برای کاری که برای آن حتی کم‌ترین امتیاز و عایدی نخواهد داشت.

فردیت او در کار و فعالیت‌هایی که در جماعت انجام می‌شود مستحیل می‌شود؛ اما، اگرچه این هویت فردی ناشناخته می‌ماند، هیچ‌گاه از بین نمی‌رود. این هویت فردی از نظر روحانی تکامل و تعالی یافته است، زیرا در اینجا نیز این قاعده برقرار است که هر که خویش را فروتن سازد برافراشته گردد و آنکه زندگی خود را به خاطر محبت مسیح از دست بدهد آن را باز خواهد یافت. در اینجا به روشنی، فروتنی پطرس شریف به عنوان ویژگی کلونی جلوه‌گر می‌شود، آن‌گونه فروتنی که بنیان و اساس روش روحانی بندیکت قدیس را تشکیل می‌دهد. ترک نفس خویش که به هدف نیکویی

نزدیک شده‌ایم. چنان که تفکرات و تعمق او، او را هدایت می‌کنند راهب سولمیس در دیر خود، «دعا، عزلت‌گزینی و زندگی پرکار در محوطه دیر» را جستجو می‌کند «تا آن‌که با خدا هم‌نشینی داشته باشد و درباره چیزهای جاودانه ذهن خود را مشغول نماید.»

مفهوم زندگی پرکار در محوطه دیر چیست؟ در اینجا دون‌گورائزه نظرگاه سنتی آرامش و سکوت دیر و اوقات فراغت راهب را رد نمی‌کند. بلکه مفهوم این فراغت را در سودمندی و ثمربخش بودن آن می‌داند که در آن مطالعه و جستجوی مفاهیم الهی، نتایجی در بر خواهد داشت که برای کل کلیسا مفید و سودمند خواهند بود. «تمامیت زندگی رهبانی کاملاً بر تعمق و مراقبه بنا شده و نظام یافته است، و برادران باید به این مطالعات که در قلب آنها به خوراک روحانی تبدیل شده و در روح دعا شکوفا می‌شود، بپردازند.»

در هر دیر، کارهای یدی متفاوتی وجود دارند. راهبان به وظایف خانه‌داری پرداخته و گاهی در باغ‌ها یا مزارع کار می‌کنند. اما کار اصلی آنها کار فکری است. یک گروه راهبان سولمیس بیشتر به یک «گروه» محققین الهیاتی شباهت دارد که در پروژه‌ای مثل ترجمه جدیدی از نسخه ولگات که به تدریج توسط راهبان ژروم قدیس به شهر آسمانی آورده می‌شود و یا چاپ *Vetus Latina* در بوئرون و یا سال‌ها تحقیق درباره آوازهای گرگوری که در خود دیر سولمیس اجرا شده‌اند و از زمان دون‌گورائزه تا به امروز به ما رسیده‌اند، مشغول و در حال فعالیت هستند.

دیر سولمیس بسیار مشهور است و نیازی نیست که درباره پربار بودن فعالیت‌هایی که در آنجا انجام شده سخن بگوییم. اما باید کاملاً روشن درک شود که دیر سولمیس فراتر از یک دانشگاه رهبانی است. اگر امروزه یک نوع زندگی کلیسایی سرشار از تعمق و مراقبه در آنجا تجدید حیات نموده است باید درک کرد که سهم بندیکتی‌های دیر سولمیس و فرقه ماریالاک

بشارتی پرداخته اند و هنوز هم در این حوزه فعال هستند. آنها هم چنین مدارس و دانشکده‌های الهیاتی برپا کردند که نسل‌هایی از کشیشان امریکایی را تعلیم داده و تربیت نموده‌اند.

دیر حضرت یوحنا که در سال ۱۸۵۶ در نزدیکی سن کلود در مینه سوتا، نمونه‌ای از بهترین شیوه‌های اداره سنتی دیر بندیکتی در امریکا به حساب می‌آید. این دیر که در میان جنگل‌ها و سرزمین‌های سرسبز بین دو دریاچه زیبا و در سکوت محصور شده، یک مرکز مهم و قوی برای مطالعه، دعا، تعلیم و نیایش به شمار می‌رود. باغ‌ها و مزارع اطراف منطقه توسط برادران روحانی و دیرنشینان کشت شده و همزمان در مدرسه الهیاتی و دانشگاه دیر، کشیشان به تعلیم کلام خدا مشغولند. دو مجله بسیار مهم *Worship* (پرستش) و *sponsa regis* (ملکوت پدر) در دیر حضرت یوحنا منتشر می‌شود و راهبان هم چنین از امکانات محدود و مکان کوچکی برای چاپ و نشر برخوردارند که انتشارات نیایش نام دارد.

گردانندگان دیر حضرت یوحنا هیچ‌گاه هیچ تقاضایی را برای کمک به نهضت بشارتی رد نکرده‌اند. از این رو، در حال حاضر دیرهای وابسته به دیر حضرت یوحنا در پرتوریکو، جزایر باهاما، ژاپن و مکزیک در حال فعالیت هستند. راهبان امریکایی که بر اساس قوانین مکزیک‌ها از لباس‌های مردم عادی استفاده می‌کنند، حدود دو هزار دانشجویان را در مدرسه الهیاتی در تی پی یاک در حومه مکزیکوسیتی تعلیم می‌دهند.

یکی از جالب‌ترین وجوه شیوه مدیریت دیر حضرت یوحنا، در کارگاه‌های مراقبت شبانی و روان‌درمانی که در طول تابستان برگزار می‌شود، نمود می‌یابد. در اینجا کشیشان کاتولیک از روحانیون دانشگاهی و نظام‌های فرقه‌ای متفاوت، همراه با سرپرستانی از فرقه‌های مختلف پروتستان، برای مباحث ویژه‌ای که از سوی روانشناسان و تحلیل‌گران روانشناسی از همه‌جای کشور ارائه می‌شود، گرد هم می‌آیند.

جمعی منجر می‌گردد. ترک نفسی که برای جلال خدا و «تمامیت مسیح» است.

این ترک خویشتن، به هیچ‌رو به معنای ترک مسئولیت و گریز از زندگی نیست بلکه پذیرفتن تمامی جنبه‌های زندگی و مسئولیت است بدون آنکه به عنوان نتیجه نهایی، تأیید انسان‌ها را به ارمغان بیاورد.

آنچه درباره نظام روحانی سولمیس گفته شد را می‌توان با کمی تعدیل در مورد جماعت‌های دیگری که بر اساس اصول بندیکتی‌ها به دنبال مطالعه، تعلیم و کار بشارتی هستند، نیز بیان نمود.

دیرهای بزرگ و مهم بندیکتی امریکایی در غرب میانه، ساختمان‌هایی غول‌آسا هستند که ریشه‌های آلمانی و سوئیسی جماعت‌های مختلف را نمایان می‌سازند. دیر بزرگ و نسان قدیس که در سال ۱۸۴۶ در لائتروپ در پنسیلوانیا ساخته شده کهن‌ترین و ارزشمندترین نمونه و نماینده خانواده بندیکتی در ایالات متحده به شمار می‌آید. این دیر سرآمد تمام جماعت‌های کاسینی امریکا به شمار می‌آید که تعداد آنها بالغ بر شانزده دیر در مینه سوتا، کانزاس کارولینای شمالی، ایلی نویز، اوکلاهوما، فلوریدا، داکوتای شمالی، واشینگتن، کلرادو، نیوهامپشایر، اوهایو، نیوجرسی و ساسکاچران می‌باشد.

دیر بزرگ قدیس ماین راد در ایندیانا که در سال ۱۸۵۳ بنا نهاده شده و به دیر سوئیسی آین شایدلن وابسته است با حدود نه خانه در میسوری، آرکانزاس، لوئیزیانا، اورگون، ایلی نویز، ویسکانسین، داکوتای جنوبی و کلمبیبای بریتانیا در سمت رهبری تمامی جماعت‌های سوئیسی امریکا فعالیت می‌نماید.

این دو خانواده رهبانی هنگامی که هنوز امریکا محور فعالیت‌های بشارتی بود به وجود آمدند و از این رو از روح رسولان خوراک یافته‌اند. فرقه‌های بندیکتی در طول تاریخ خود همواره در میان سرخپوستان به کار

عرفان بندیکتی قرن هفدهم جستجو کرد که طریقت دون آگوستین بیکر و پیروان او به شمار می‌آمد. اینک به تأکید قوی‌تر و بازگشتی اصیل به روح عرفان کهن و دعای درونی طریقت دیر می‌رسیم. دون بیکر، در برابر ترکیب مراقبه و روشمند و تکنیکی با روح زندگی دیرقویاً مقابله و تلاش نمود. با وجود از دست دادن قوای ذهنی و هم‌چنین موقعیت و سمت خود در روند این تلاش، او در برابر تلفیق و درهم آمیختن روش‌ها و اهداف مراقبه و نگرش رهبانی قد علم کرد. در مقابل آن، او درباره «دعای روحانی و درونی خالص» و «روح تفکر» به مثابه روح اصیل زندگی رهبانی موعظه‌های بسیاری نمود. او به روشنی تفاوت بین راهبان و کائنات را دریافت. یک کائنات برای برگذاری پرستش عمومی در کلیسا انتخاب می‌شود. اما راهب سرودهای روحانی را به عنوان قسمتی از زندگی خود در تعمق و دعا به کار برده و می‌سراید. موقعیت و مقام یک کائنات عبارت است از سرآیدن سرودها برای آنکه ایمانداران در رشد روحانی به سوی خدا ترقی نموده تقویت شوند اما راهب زندگی خود را وقف تمرکز و تعمق در خدا می‌نماید. تفاوتی عمیق بین این دو، به وسعت یک جهان وجود دارد و اگرچه یک کائنات به طور خود خواسته از تعمق جدا می‌گردد لیکن یک راهب خود را چیزی بیش از یک کائنات به حساب نخواهد آورد که تنها کمی با او تفاوت دارد. چنان‌که دون بیکر نوشت:

یک مقام روحانی دیر از آن جهت به وجود نیامده که دیگران را به سوی خدایی شدن (از طریق نیایش) رهنمون شود... جان‌های مؤمن حقیقتاً از نظر دیراز دیدرس جهان دور می‌شوند تا به بیابان‌ها و زندگی انفرادی وارد شده و زندگی خود را صرف و وقف توبه و مراقبه و وجودهای خویش را پاک نمایند اما نه از آن جهت که الگو و دستورالعملی برای دیگران به جا بگذارند. چنین انزوایی باید توسط خود آنها جستجو شود تا خود را

غیرت فعال و کار ثمربخش، بدین سان از تمامی ویژگی‌های بنیادین دیرهای بندیکتی در امریکا، برتر و مهم‌تر جلوه‌گر می‌شود. در اینجا همان روح پرستش و کار دستی را می‌بینیم که به هنگام گسیل راهبان بندیکتی به جزایر بریتانیا برای مسیحی شدن آنان از سوی گرگوار قدیس حضور و فعالیت داشت. شاید در نگاه اول، آرامش و سکوت و تعمق کمتری نسبت به آنچه می‌توان در دیرها مشاهده کرد، در اینجا یافت شود، اما فضا، هم‌چنان فضایی سرشار از اتحاد در محبت مسیح و روح فروتنی و دعا باقی می‌ماند که اساس این نظام روحانی را تشکیل می‌دهد و اصول نظام بندیکتی به شمار می‌آید.

در ایالت‌های مینه‌سوتا و داکوتای شمالی کلیساهای کوچکی داریم که توسط بندیکتی‌ها بنیانگذاری شده‌اند و محدوده اطراف دیر حضرت یوحنا به قسمت‌هایی از اتریش و آلمان شبیه است که در آن روستاها، هر یک چندین کلیسا که توسط راهبان در دوران اولیه گسترش نهضت بشارتی ساخته شده‌اند، دارند.

یکی از زیرمجموعه‌های گروه دیرهای قدیس اوتیلیان دیر حضرت پولس است که در نیوتاون نیوجرسی به صورتی جدا افتاده فعال است. و بالأخره دو دیر مستقل که اکنون تحت نظر بنیاد «قوانین ابتدایی بندیکتی» اداره می‌شوند یکی در المیرا در نیویورک و دیگری در وستون ورمونت قرار دارند. در ادامه کتاب از این دو بیشتر یاد خواهیم کرد.

جماعت‌های بندیکتی انگلیس، شامل مرکز مطالعات قدیس آنسلم در خوابگاه دانشگاه کاتولیک در واشنگتن دی. سی. و مرکز مطالعات گرگوار قدیس می‌باشند که مدرسه معروفی در پورترموث رودآیلند مستقر است.

جماعت‌های بریتانیایی که از میان آنها جماعت Downside مثال و نمونه مناسبی می‌باشد، به این مجموعه میراث بندیکتی، ویژگی خاص خود را می‌افزاید که کم و بیش هم‌چنان بندیکتی است و می‌توان ریشه آن را در

و نقره خبری نیست و بیشتر لباس‌ها پشمی هستند و کمتر لباسی از ابریشم دوخته شده است.

تأکید بیشتری بر کار دستی وجود دارد. راهب هنوز هم ممکن است مدرس‌الهیات باشد لیکن این مدرسی در مرتبه‌دانشی که از مطالعه کتب به دست آمده باشد قرار نمی‌گیرد. او منابع و میراث‌های کتب مقدسه و سنت زنده کلیسایی را مطالعه می‌کند، اما دیگر نه به عنوان یک متخصص یا اقتدار خاصی که در حوزه مشخصی اعمال نظر می‌کند. راهب پیرو این نگرش اولیه، بیش از آنکه استاد باشد یک تعمق‌گراست حتی اگر چه می‌تواند و ممکن است متخصص نیز باشد. اگر او کتابی بنویسد بیشتر از جنبه مشارکت ثمرات تعمق خود با دیگران به موضوع می‌نگرد و کمتر به انتشار حاصل یک سری تحقیقات تخصصی می‌اندیشد.

زندگی انفرادی تر و سرشار از سکوت است. دیرهای پیرو این دیدگاه، به کلبه‌های کهنه و قدیمی در قلب جنگل‌های ساکت و دره‌های محصور شبیه هستند. قوانین سکوت در این دیرها بسیار خشن تر و جدی تر است. خلق آثار هنری و یا کار دستی بسیار کم بوده و گاه اصلاً وجود ندارد. روزه و پرهیزهای مختلف نقش بسیار مهم تری در زندگی راهب‌ایفا می‌کنند. زندگی ساده و خشن این فرقه بسیار به زندگی خود قدیس بندیکت نزدیک بوده و از این رواز جذابیت‌های ویژه خود برخوردار است. در واقع دست کم در اروپای امروزی گرایش به سوی این نگرش خاص به طرز روزافزونی در حال افزایش است. در امریکا این فرقه هنوز به درستی شناخته نشده است.

دیر *La Pierre qui Vire* (پدرانی که در گذشته زیستند = پدران زنده) سر حلقه جماعت‌های فرانسوی تبار این فرقه، بزرگ‌تر از هر دیر دیگری در فرانسه امروزی خواهد دیر بندیکتی خواهد دیر سیستم‌سیان می‌باشد. این واقعیت که این جماعت پویا و ثمربخش و فعال، بسیاری را به سوی جلب و جذب می‌نماید نشان از توازن و جمع‌گرایی دیدگاه این دیر دارد.

برای زندگی انفرادی دیگری آماده نمایند که در آن تمامی خلقت فراموش شده، گفتگو بین خدا و انسان تنها حقیقتی است که برجای ماند.

درست است که بیکر فاقد درک کافی از آیین نیایشی و ارتباط آن با دعای تعمقی بود. اما در واقع تناقضی بین تأکید او بر سکوت، اتحاد درونی و انفرادی با خدا و مراقبه‌ای که از آیین نیایشی الهام می‌یابد وجود ندارد. در نهایت هر دو یکی هستند. یکی ثمره دیگری است. از طریق مزامیرو از طریق نیایش قربانی مقدس، راهب به درکی درونی از راز مسیح دست یافته و از طریق پسر و به قدرت روح القدس به اتحاد و پیوند با خدای پدر می‌رسد و این همان مراقبه‌ای است که هدف زندگی در دیر را تشکیل می‌دهد.

La Pierre Qui Vire

(بندیکتی‌های نخستین)

با بازگشت به موضوع بندیکتی‌های نخستین و شیوه نگرش آنان - که تقریباً در تمام کشورهای که نگرش آنها شکوفا شده جماعت‌هایی تشکیل داده‌اند - یک ویژگی دیگر زندگی رهبانی را پیش روی خود می‌یابیم. چنان که از نامش برمی‌آید دیدگاه اولیه این نظام، خشک تر و محدودتر و بسیار خشن تر و دشوارتر است. زندگی نیایشی هم چنان قلب این دیدگاه را تشکیل می‌دهد، اما نقطه تأکید متفاوت است. به جای تأکید بر شکوه و زیبایی خدا، راهبان این نظام روحانی خدا را در ساده زیستی و فقر فرقه خویش جستجو می‌کنند. کلیسا بسیار ساده و عاری از هرگونه پیرایه است. لباس‌های خادمان و اشیاء مقدس در این فرقه بی‌پیرایه و اغلب خشن و پرداخت نشده هستند. قربانگاه بیشتر دارای تزئینات زمینی تراست و از طلا

رهبانیت نوین به حال خود رها نشده است. در برخی از دیرها مطالعات هنری به خلق چیزی بیش از یک نقد آماتوری هنری مقدس یعنی ملقمه ای از سبک شناسی ها منجر نگردیده که هیچ مفهومی از قبیل نوعی تقدس نمایی یا حتی یک حس هنری معمولی را در بر نمی گیرد. در دیر ... La Pierre راهبان موفق تر از دیگر دیرها ظاهر شده اند. هر کس می تواند به وضوح پویایی یک «تقدس» را در اثری به نام atelier du Coeur Meurtry (تالار تزکیه دل) بیابد و درک نماید: اما بیش از اینها و شخص در چنین راهی به تزکیه دل یا تعالی اخلاقی دست می یابد، اگر بتوان چنین گفت و این روند در میان صخره هایی که دیر را در آغوش گرفته اند، تحقق می یابد.

بدین سان در اینجا، پیش از هر چیز یک برنامه همکاری مشترک را می یابیم که نگاه ویژه ای به آنچه باید ساخته شود و هدف ساخته شدن آنها در آن مطرح است و کمتر به فردیت هنرمند و احساسات و ذهنیات او در آفرینش آثار هنری توجه دارد. اینجا، فعالیت و کاری که در ساختن دیرها در قرن یازدهم و کلیساهای بزرگ در قرون دوازدهم و سیزدهم جریان داشته، بیش از هویت و شخصیت کارگران و عمده های آن اهمیت دارد. کارها و فعالیت های هنرمند به عنوان یک گروه که برای محبت خدا و به خاطر دوست داشتن آنچه که به خدا و در خدمت به او تقدیم می شود کار می کنند ارزشمند است و در این فعالیت ها هنرمند به دنبال کسب شهرت هنری و نفع شخصی خود نیست.

این برنامه اشعار می دارد که کار هنری باید ثمره خودجوش تعمق و مراقبه ای ژرف و طولانی باشد. هم چنین باید از قلب تجربیات زنده و همراه با شکیبایی برآمده باشد که در طی آن شخص ویژگی ها و ابزارهای لازم برای کار هنری را به خوبی می شناسد و درک می نماید. هنرمند دیرنشین برطبق این نگرش انسانی است که از آنچه انجام می دهد و اینکه چرا آن کار را به عمل می آورد و هم چنین از ابزارهای کار خود آگاهی کامل و بر آنها

بندیکتی های اولیه در واقع تمام امتیازات زندگی خشن تراپیست ها و دیدگاه های بندیکتی ها را در خود جمع کرده اند. با قرار گرفتن در نقطه توازنی بین دیدگاه دیر سولمیس و نگرش لاتراپ (تراپیستها) فرقه ... La Pierre جماعتی را تشکیل داده که همزمان سکوت و فقر تراپیست ها و تخصص گرایی و سیستم مدرسی و موقعیت عالی و ارزش های نیایشی، رهبانی را که نقطه تمایز سولمیس به شمار می آیند در هم ادغام کرده اند. زندگی این گروه یک زندگی اشتراکی است که در آن راهب می تواند از اوقات فراغت شخصی در اتاق خود استفاده مورد نظر خود را بیابد. این آن نوع زندگی خشن است که کمتر از گروه تراپیست ها دشواری دارد و بنابراین می تواند مورد علاقه شخصی قرار گیرد که، زندگی از نوع زندگی تراپیست ها را چندان نمی پسندد و نمی تواند خشونت های آن را تحمل کرده تاب آورد. این نوع زندگی سرشار از کار بدنی و قربانی بوده، لیکن چندان طولانی و دشوار نیست که توانایی های راهب را برای تمرکز و مراقبه در هم بشکند.

در عین حال، فضایی برای نوشتن و انجام فعالیت های هنری نیز در نظر گرفته شده است که ویژگی فرقه ... La Pierre است: اما این جنبه به زندگی راهب چنان گره خورده که او را قادر می سازد زندگی خود را از راه تعمق و پیوند دادن آن به گذشته و حال، پربار و غنی سازد. این روش زیستن او را قادر می سازد که از تحولات هنری، افکار و اندیشه های دیگران و سیر خبرهای دنیا و ادبیات آگاه باشد بی آنکه در دام تضادهای فکری و وسوسه های روشنفکرانه افتد. توجه و دقت عقلانی به آنچه که در دنیای هنری و اندیشگی جهان خارج از دیر می گذرد و ارائه دیدگاه شخصی و تفسیر مسیحی از نقاط تمایز و وجه امتیاز ویژه این سبک زندگی بوده و بسیار مثبت و ارزشمند است.

پرسش و در واقع مسئله هنر مقدس، مقوله ای است که هرگز از سوی

نمونه‌های نوین تجربیات هنر براق، لگر، مانیسه و بازن نیز پرداخته است. بار دیگر می‌بینیم که دیدگاه این گروه تاچه اندازه ژرف و برخاسته از مراقبه‌ای اصیل خودنمایی می‌کند. با خودداری از رازآمیز دیدن نظریه‌های دانشگاهی و فیلسوفانه، خواه از دیدگاه تقدس مذهبی یا از منظر زیبایی شناسی، چشمان راهب مستقیماً به قلب و جوهره اصلی مفهوم «مقدس» در مقوله هنری دوخته می‌شود. هم‌چنین این نگرش برای دیدن و بررسی خودنمایی‌ها و یا ناراستی‌های عقل سلیم توقف نمی‌کند و درجا نمی‌زند.

La Pierre qui Vire اساساً توسط یک کشیش الهی‌دان دانشگاهی و با هدف اصلی بشارتی بنیاد گذاشته شد. هنگامی که دون ژان باپتیست موآر در سال ۱۸۵۴ یعنی چهار سال پس از بنیانگذاری این دیر درگذشت، سفرهای طولانی جغرافیایی و روحانی زیادی را به پایان برده بود.

به عنوان یک کشیش جوان او رؤیای برپایی یک جنبش بشارتی را که شامل واعظین رهبانان و مردان دعا باشد در سر می‌پروراند.

در سی و نه سالگی او به فکر برپایی جماعت مورد نظر خود، بر اساس قوانین فرانسیس قدیس افتاده بود. او برای مطالعه چگونگی زندگی روحانی پای پیاده به ایتالیا سفر نمود. او به دیر سویاکورفت و اجازه یافت در ویرانه‌های یکی از دوازده دیر ساخته شده به دست بندیکت قدیس که کلیسای کوچکی در بالای یک صخره بود اقامت گزیند. در اینجا او تصمیم گرفت که قانون حاکم بر جنبش او باید قانون بندیکت قدیس باشد. پدر موآر به فرانسه بازگشت و فکر نوین خود را در دیر تراپیست آگیویل به اجرا گذارد. او قطعه‌ای از جنگل را در گوشه‌ای بکر از ناحیه بورگاندی خریداری نمود و سپس موروان را به کار فرا خواند. دیر در میانه جنگل بر روی یک تپه از سنگ خارا ساخته شد. دون موآر هنوز هم به این مکان به عنوان پایگاهی برای فعالیت بشارتی و در واقع راهبان به عنوان «مبشرین تراپیست» در میان بومیان منطقه شناخته شده بودند با این وجود در نهایت

تسلط دارد. او حتی رنگ‌های مورد استفاده خدا را از مواد معدنی زمین دیر خود یافته و می‌سازد. او شمایل کلمه تن گرفته را با رنگ‌هایی که از خاک دیر که توسط خود او شخم زده و کاویده شده‌اند به دست آورده ترسیم می‌نماید: و تصاویری که به این طریق آفریده می‌شوند به کلیسای دیر خود او یا شاید به کلیساهای کوچک و یا جماعت‌های همجوار تعلق دارند.

آثار سفارشی بی‌هیچ تردیدی به فروش خواهند رسید. اما هنرمند بیشتر با دیدگاه اشراقی - مراقبه‌ای کار می‌کند و کمتر به روند تخصص هنری توجه می‌نماید. همانند هنرمندان واقعی، راهبی که یک نقش برجسته را ترسیم نموده و یا مجسمه‌ای چوبی را حکاکی می‌کند بیش از هر چیز به حقیقت و نیکو بودن آنچه خلق می‌اندیشد و کمتر به رضایت خریدار و یا مطابقت با موازین و معیارهای این یا آن مکتب هنری و یا داوری مردم درباره هنر اهمیت می‌دهد. در اینجا به تعریفی ارزشمند قابل توجه از شیوه کار و روح بندیکتی، اثر هنری دست می‌یابیم - برنامه و فعالیتی که به وسیله‌ای برای نجات هنرمند و کسانی که برای آنها کار می‌کند تبدیل می‌گردد. در اینجا راهبان از ابزارهای مادی که خدا به آنان بخشیده برای تمجید و پرستش خدا از طریق کار دست خود استفاده می‌نمایند. فروتنی بندیکتی از طریق احساس و لمس محدودیت‌های شخصی و هم‌چنین محدودیت‌ها و امکانات ابزارها و وسایل کار در اینجا به روشنی آشکار می‌گردد. هیچ تلاشی با هدف آفریدن چیزی کم‌ارزش که به ظاهر ارزشمند جلوه می‌کند به انجام نمی‌رسد. هیچ ظاهر فریبی در کار نیست. آنچه بسیار ناچیز و فقیر است خدا را در شکوه همین فقر و ناچیزی جلال خواهد داد.

نشریه Zodiaqu (زودیاک) که به بررسی و نقد آثار هنرمند مقدس می‌پردازد و توسط راهبان منتشر می‌گردد پیکره حکاکی شده وزلی یا آتون را که از نمونه‌های هنر کهن آفریقا و جزایر پولینزی به شمار می‌رود و به شیوه رومی پرداخت گردیده، محور توجه و دقت خود قرار داده است و هم‌چنین به

تپه ای جنگلی در المیرا در نیویورک، در دیر ماریالاخ که در این لند قرار دارد به درجات روحانی والادست یافت. تحت تعلیمات آموزگاری چون ایلدوفون هر وه گن و با دسترسی به منابع غنی و ناب سنت رهبانی، دون داماسوس برای بازگشت به ساده زیستی قدیس بندیکت به تلاش های بسیاری دست زد. به این ترتیب او تا حدود زیادی از شیوه ادراک دیر ماریالاخ که پیش از هر چیز به یک «فرهنگستان» محل تعلیم مذهبی و نیایش - بود فاصله گرفت. برج ناجی پدیده ای متفاوت است. دون داماسوس تلاش می کند به نگرش رهبانی اصیل و اولیه باز گردد که در آن راهب به شکلی خالص و ساده یک راهب به معنی مطلق کلمه بود و از تبدیل شدن به یک کشیش یا مقام روحانی گریز داشت. بر طبق طرح ذهنی او، در یک دیر تعداد اندکی کشیش می بایستی وجود داشته باشد و حضور خادمان غیررسمی غیرضروری به نظر می رسد. قسمت اعظم جماعت را بایستی راهبان تشکیل دهند: یعنی نه ایماندارانی که سر خود را تراشیده و نذر نموده و اجباراً سرایش سرودها را در گروه همسرایان پذیرفته اند، بلکه کسانی که کار بدنی را بر مطالعه، موعظه ترک دنیا، شنیدن اعترافات و بقیه مسائلی که بیشتر درخور کشیشان است ترجیح داده اند، به روشنی پیدا است که توازن بندیکتی بین دعای دسته جمعی سرایشی، کار دستی و مطالعه مبتنی بر مراقبه از اهمیت اصلی برخوردار خواهد بود: اما اکثریت «سرایندگان» هرگز به فکر مراقبت های شبانی و یا نیایشی نخواهند بود که مختص کار کشیشان است.

البته این موضوع بسیار مهمی است که جماعت های بزرگ نظیر تراپیست های دیر جتسیمانی به عنوان نمونه باید در گروه همسرایان خود تعداد زیادی کشیش داشته باشند. اما نکته بسیار مهمی به عنوان نیاز اصلی زندگی رهبانی مورد نظر دیر برج ناجی باقی می ماند. این گونه زندگی در هیچ جای دیگری نمی تواند بنا نهاده شود. بسیاری که از دیرهای تراپیست

دون موآر این طرح را رها کرده و بدین ترتیب دیر... La Pierre. از آن زمان به محلی برای گردهمایی راهبان برای تعمق و مراقبه که پرتو وظیفه و مسئولیت آنان در سکوت و به دور از غوغا از طریق دعاهایشان به بیرون از دیر منتقل می گردید و به صورت نوشتاری ارائه می شد تبدیل گردید.

تا این اواخر، تنها بندیکتی های وابسته به جماعت های مهم پر جمعیت در امریکای شمالی شناخته شده و اینها جماعت ها و مؤسساتی هستند که نقش مهمی در مسیحی شدن ایالات متحده بازی کرده بودند. هم چنین، دیر قدیس بنوا دولاک، یک جمعیت از فرقه سولمیس در کانادا وجود دارد که در سکوت به فعالیت خود ادامه می دهد و چنان که قبلاً متذکر شدیم به اجرای نیایش، تعلیم الهیاتی و سرایش سرودها می پردازند و از این جنبه معروف هستند. این دیر در قلب جنگل های ایالت کبک به نام قدیس بنوا دولاک در منطقه ای زیبا قرار گرفته و برای مدتی طولانی تنها نماینده زندگی به شیوه قوانین بندیکت قدیس در شمال امریکا بوده است.

اولین ظهور «نهضت بندیکتی اولیه» در این قاره، در مکزیک بود، هنگامی که دون گریگوریو له مدیسه دیر خود به نام قیامت را در کوئرناواکاو مورلئوس بنیانگذاری نمود. این جمعیت روحانی کوچک که تماماً از سرخپوستان مکزیکی (به استثنای سرپرست آن) تشکیل یافته یکی از ارزشمندترین و شوق انگیزترین تجربیات روحانی تاریخ معاصر نهضت رهبانی به شمار می رود. راهبان کوئرناواکا که در شرایط بسیار سخت در فقر مطلق زندگی نموده و با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می کنند و در شرایط بسیار ابتدایی به سر می برند، شاید بیشتر از هر کس دیگری به بندیکت قدیس نزدیک تر باشند و این حالت در این سوی اقیانوس اطلس شاید منحصر به فرد باشد.

از سال ۱۹۵۰ به این سو، این بینش اولیه بندیکتی در ایالات متحده نیز پدیدار شد. دون داماسوس وینزن بنیانگذار برج ناجی که آن را بر فراز

بازی، افراطی‌گری محکوم شده و یا به جهت دشوار زیستی خود مورد تمجید واقع شده‌اند. نتیجه چنین بحث‌هایی همواره به ایجاد ابهاماتی دربارهٔ ویژگی‌های اساسی سیسترسیان‌ها انجامیده است. یقیناً این فرقه خواهان بازگشت به ساده‌زیستی خشن و دشوار زندگی بندیکت قدیس بوده‌اند، زیرا آنها باور دارند که بندیکت قدیس به طور مؤثری محبت و ترک نفس حقیقی مسیحیان اولیه را نشان داده و تعریف نموده است. آنها واقعیت *formula perfcetae penitentiae* (دستورالعمل توبهٔ کامل یا تبدیل کامل قلبی) را در روح قوانین بندیکت قدیس، که راهب‌ها برای زندگی مطابق کلام انجیل مهیا ساخته و زندگی او را در مسیح تغییر می‌دهد، کشف نموده و دریافته بودند.

نگاهی گذرا به نوشته‌های پدران فرقهٔ سیسترسیان، یا کهن‌ترین اسناد برحق این فرقه، نشان می‌دهد که خشونت‌زدگی و حالت زاهدانه برای این فرقه نه یک فرجام و هدف نهایی بلکه وسیله‌ای برای رها شدن از «انسان کهنه» که به گناه آلوده شده و احیای شمایل خدا که در شباهت کامل مسیح و در محبت، در عمق وجود انسان کاشته شده، به شمار می‌رفته است. هدف نگرش اصلاحی سیسترسیان آن است که محبت اصیل مسیحیان اولیه را از طریق یک زندگی ساده‌زیست و خشن و زاهدانه به شکل اشتراکی احیا نماید که در آن رهبانان «فقیر با فقر مسیح *pauperes cum pauper Christo*» در یک جماعت با یکدیگر زندگی می‌کنند، و در دعا و تمجید و کار و فقر خود با یکدیگر شریک هستند و از طریق محبت به یکدیگر چنان که مسیح آنها را محبت نمود به اتحاد کامل با خدای پدر نائل خواهند آمد، این شیوهٔ زندگی به این ترتیب پیش از هر چیز و عمیقاً برخاسته از یک مراقبه درونی بود - حیاتی «در روح القدس» و جماعت دیرنشینان و راهبان تحقق یک شهر خدا در قلب یک ساختمان زمینی بود که اعضای آن سنگ‌های زنده که بوده، و با یکدیگر متحد شده و در محبت «مسکن خدای پدر در

تقاضا می‌کنند به عنوان برادران روحانی عادی پذیرفته شوند، در واقع زندگی ناب‌رهبانی را جستجو می‌کنند - زندگی راهبی که مقام روحانی دیگری ندارد. در عین حال، یک اصل تجربه شده می‌گوید که برخی رهبانان جوانان عضو گروه همسرایان در ترتیب نظام رهبانی هنگامی که به مطالعات الهیاتی پرداخته و از مراحل اولیه فراتر می‌روند موقعیت خود را از دست می‌دهند.

واضح است که تجربهٔ برج ناجی با هدف پرکردن شکاف و خلاء جدی زندگی رهبانی امروزی پایه‌ریزی شده است.

دیگر دیرهای بندیکتی در وستون ورمونت ایالات متحده به شیوهٔ اصیل بندیکتی اداره می‌شوند. این نگرش، نشان وابستگی آنها به دیر مهد در اورشلیم بوده و اعضای آن یک زندگی ناب رهبانی بر پایهٔ ساده‌زیستی، کار دستی و دعا بدون هیچ مشغلهٔ روحانی دیگر را برنامهٔ خود قرار داده‌اند. یک ویژگی بارز این جماعت آن است که در زمان‌های خاص اعضای آن ممکن است برای سفر به دیر مادر در سرزمین مقدس انتخاب و دعوت شوند. دیر مهد در جایی که تصور می‌رود بانوی مادر آن پیش از بر شدن به آسمان، در خداوند «خفته بوده» است.

۳- سیسترسیان‌ها

معمولاً، سنت شده که هنگام گفتگو از این گروه، سخن را با یادآوری یک نکته تاریخی آغاز نموده و اشاره نماییم که در یکشنبه نخل سال ۱۰۹۸ روبرت اهل موله سم و همراهمش دیر بندیکتی خود را ترک نموده در جنگل‌های سی‌توا توقف کردند تا «بر اساس اسناد؟» زندگی به شیوهٔ بندیکت قدیس را تجربه و آغاز نمایند. مفهوم «بر اساس اسناد» نقطه شروع بحث‌های داغی گردید که در آنها سیسترسیان‌ها به فریسی‌گری، ملائقطه

زهد ورزی eremus (صوفیگری = سلوک) یاد می‌شود که در مقابل مفهوم زندگی اشتراکی به شیوه موله سم، درک و تعریف می‌گردد. این بدان معنی نیست که پدران اولیه جنگل سی توآ خود را صوفی به حساب می‌آوردند. به استثنای قدیس روبرت اهل موله سم (که به دفعات از جماعت روحانی اشتراکی جدا شده بود تا یک زاهد گردد)، پدران سیستمیان دعوت خود به زندگی اشتراکی را با غیرت آهنین پیگیری می‌نمودند. مفهوم این گفته آن است که تمامی جماعت روحانی باید از جهان جدا گردیده و به صورت منفرد شده زیست کنند و این یک ویژگی اساسی نگرش سیستمیان ها به فقر و فروتنی به شمار می‌رفت. در اینجا، سخن اسحق اهل دوله توال را خطاب به راهبان خود به یاد می‌آوریم که یکی از نادرترین دیرهای دور از شهر و انسان ها به آنان تعلق داشت و در جزیره ای در اقیانوس اطلس بنا شده بود:

از این رو، ای عزیزان ما شما را به سکوت و انزوا از جهان و بار سنگین و سخت تنهایی دعوت نموده و آن را به حکمت به انجام رسانیده ایم، تا آنکه در اینجا شما فروتن شده و هرگز قادر به ثروتمند شدن نباشید. بلی در اینجا در این انزوا، در میانه دریاها بی آنکه تقریباً چیزی برای اشتراک با جهان به همراه داشته باشید و به دور از تمامی انسان ها و جهان پرغوغا شما به طور کامل از آشوب جهان آرام یافته اید. زیرا در حقیقت در اینجا هر کجا بنگرید جهانی جز این جزیره کوچک و ناچیز نخواهید یافت و آخرین مرزهای زمین پیش روی شماست.

راهبی که در انزوا زندگی می‌کند از نیکوکاران ثروتمند، ثروتمندانی که دیگر دیرها را به دلیل خیرخواهی و خیراندیشی تباه کرده اند، بسیار دور افتاده است. او مجبور است سخت کوشانه کار کند تا خود را تأمین نماید. علاوه بر این، او حاصل کار خود را با دیگر انسان های فقیر پیرامون خود به اجبار شریک می‌شود. او فقر و انزوا را نه به خاطر مسیح دوست می‌دارد. او

روح القدس «گردیده اند (افس ۲: ۲۲). سیستمیان ها با نوع زندگی سرشار از مراقبه خود که در آن فروتنی، فقر و محبت در زندگی اشتراکی پیش از هر چیز وسیله ای برای مهیا ساختن روح جهت اتحاد با خدای پدر در عمق حکمتی زاهدانه به شمار می‌آمد نمونه ای موفق بوده اند.

به محض اینکه اهداف و شعارهای اصلی محبت و مراقبه فراموش شوند Exordium Parvum (اصول اساسی) و دیگر اصول نظامنامه سیستمیان مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهند. در واقع به سادگی می‌توان درباره میزان اهمیت زهد ورزی که در اصل توسط پدران سیستمیان وضع شد غوغا سالارانه چنین قضاوت کرد که تنها یک رسم تراشیدن سر و پرهیزهایی درباره خوراک پوشاک و از دست دادن منابع درآمد است و در نهایت به طور کلی فراموش کرد که «یک نکته اساسی لازم است» یک سیستمیان حقیقی را مشخص می‌سازد و آن محبت برخاسته از مراقبه است.

حقیقتاً محبت در ذات خود در هیچ نظام مذهبی دارای ویژگی یک قطبی نیست. محبت روح تمامی جنبه های کاملیت ایمان و مذهبی به شمار می‌آید. در کشف و شناخت سرشت راستین روح فرقه سیستمیان باید ببینیم کدام یک از وجوه ظهور روح محبت از دیدگاه سیستمیان ها ویژگی خاص آن به شمار می‌آید. دیدیم که محبت ناشی از یک زندگی سرشار از کار دستی و مبتنی بر فقر در وجه زندگی اشتراکی آن، به آماده سازی راهب برای اتحاد و یگانگی برخاسته از تعمق با خدای پدر مربوط و در ارتباط با آن معنا می‌گردد. ببینیم ویژگی های دیگر محبت و زندگی سیستمیان ها کدامند؟

درست است که راهبان در یک اجتماع انسانی و به صورت گروهی زندگی می‌کنند؛ اما به طور مداوم بر تجربه انفراد و زندگی تک نفره نیز تأکید می‌گردد. این جماعت روحانی در قلب بیابان مخفی شده و از دسترس جهان دور است. در Exordium Parvum از سی توآ تحت عنوان یک نظام

سودمند است که خود را حتی از دید بدنی هنگامی که بتوانی، به خصوص برای دعای از دیگران جدا سازی. «رهبر دیر کلیرویا با این رهنمود، مسیح را مثال می‌زند که از یاران خود جدا می‌گردد تا بر فراز کوه به تنهایی دعا کند. اما به طور کلی، انزوای فرقهٔ سیسترسیان صرفاً به خاطر فرصتی که برای دعا به دست می‌دهد ارزشمند تلقی نمی‌شود. ارزش مربوط فقر این فرقه بوده و آن هم به طور نسبی در نظر گرفته می‌شود. آن نوع آزادی درونی و مراقبه‌ای که سیسترسیان‌ها به جستجوی آن برمی‌آیند تنها از طریق انفراد و انزوا به دست نمی‌آید بلکه از طریق بردباری و اطاعت و انکار خود و فقر و کار سخت حاصل می‌شود که همهٔ آنها از آن انسان‌های تهنی دست و در اختیار آنان است.

اگر این حقیقت را که پدران سیسترسیان به شیوه‌ای خاص تربیت شده‌اند و درک آنان از شریعت و قانون آنها را به نوعی عمل‌گرایی غیرعادی رهبری نموده فراموش نماییم قادر به درک آنها نخواهیم بود. هیچ جاحتی در نمونهٔ زندگی بندیکت قدیس، نمی‌توان چنین ساختار نظام روحانی محکمی مثل نمونهٔ سیسترسیان‌ها را نمی‌یابیم. در واقع به این دلیل است که این نظام روحانی نه فقط اولین و برترین نظام روحانی به معنای مطلق کلمه در جهان به شمار می‌آید بلکه توسط پاپ اینرسان سوم به عنوان الگوی دیگر نظام‌های روحانی در شکل و سازمان خاص خود برگزیده شده است.

داور این گزینش، یک انگلیسی به نام قدیس استفان هاردینک بود که نویسندهٔ Exordium Parvum و تنظیم‌کنندهٔ مانیفست محبت است. من او را یک متخصص می‌خوانم تا بر این حقیقت تأکید کنم که او درک ویژه‌ای از Jus (حق) و قانون راستی داشت و تنها به درک و دریافت مفهوم نوشتاری قانون اکتفا نمی‌کرد. در واقع استفان هاردینک نه فقط از یک هوشمندی خلاقانه و قوی در درک ارادهٔ خدا و خواست او بر طبق متون برحق برخوردار بود، بلکه پدیده‌ای شگرف و نادر و تحسین‌برانگیز نیز به

به طریقی اسرارآمیز مسیح را در چهرهٔ فقرا ملاقات می‌نماید و از طریق شناخته شدن با او در فقرا و بیچارگان، اتحاد با مسیح را جستجو می‌کند. شراکت در کار تهنی دستان و تقسیم حاصل کار هر شخص با آنان راهب را به اتحاد و یگانگی رازآمیزی با «مسیح تهنی دست» هدایت می‌کند. این شیوهٔ نگرش، کلید راه یابی به الهیات کار و زحمت سیسترسیان‌ها به شمار می‌آید و از این جهت است که یک راهب سیسترسیان نه به خاطر تقویت عضلانی، و نه به خاطر علاقه به کشاورزی یا حتی تقویت وجهٔ روحانی عرفانی بلکه به دلیلی کاملاً متفاوت کار می‌کند. آیزاک با طلب از خداوند چنین ادامه می‌دهد:

«خداوند، در اینجا انزوا و انفراد از جهان به شکل دیگر انزوا افزوده شده و سکوت بر سکوت تکیه می‌زند. زیرا برای آن که بهتر با تو سخت بگوییم با یکدیگر صحبت نمی‌کنیم و در سکوت مطلق به سر می‌بریم. اما برادران من ما باید خدا را به خاطر رحمت او و به خاطر این که در او امیدوار بوده‌ایم و فیض او بر ما قرار گرفته است شکر گفته تمجید نماییم. او اراده کرده است که این تبعید خود خواسته را به مثابهٔ مکانی که برای ما کاملاً مناسب است به ما عطا نماید تا آنکه ما آزادانه به مطالعه، دعا و مراقبه و تعمق مشغول باشیم و با این همه اجباراً به کار و فعالیت نیز بپردازیم. بدین سان ما فرصت مناسبی داریم که چیزی به فقرا و تهنی دستان داده آنها را کمک نماییم.»

برنارد قدیس، به راهبان سیسترسیان اجازه می‌دهد که گاه‌گاه انفراد و انزوای کامل تر را با عزلت‌گزینی و دور شدن از سایر برادران خود تجربه نمایند و به دعای انفرادی و در سکوت مشغول شوند: «ای روح القدس، تنها بمان، خود را برای او نگاهدار که از میان بسیاریان تورا برگزیده است ...»

متن مکتوب «رساله» قانون یافت نمی‌شوند بلکه به «همبستگی جزء به جزء» و «پاکی» قانون مربوط می‌شوند. یکی از این موارد تقدیس برادران عامی و دیگری حذف کودکان از نظام رهبانی است تا آنکه راهبان از مسئولیت تربیت و تعلیم جوانان و نوجوانان آزاد باشند. روزشمار زندگی سیسترسیان کمی با تقویم و برنامه ریزی روحانی قدیس بندیکت تفاوت دارد، اصلی‌ترین تغییر، افزودن یک نماز غیررسمی روزانه است که گاهی به دو بار در روز افزایش می‌یابد. استفان، هم‌چنین نیایش ویژه مردگان را بنیاد نهاد که از کلونی به عاریت گرفته شده بود لیکن او تمامی «نمازهای کوچک‌تر» نیایش‌ها، مراسم و دیگرافزوده‌های مجامع کلونی را که به مدتی طولانی و بر طبق فرامین پطرس شریف - با شکوه هر چه تمام‌تر برگزار می‌گردید و مرسوم بود حذف نمود.

سیسترسیان‌ها ترجیح دادند که نمازها را به شکل ساده اولیه آن و به صورت اصلی کوتاه‌تر نمایند تا آنکه زمان بیشتری به کار در مزارع اختصاص دهند. بار دیگر نیایش‌ها به بخش‌هایی که با زندگی تهی‌دستان و کشاورزان مناسب باشد محدود گردید.

همواره و در همه موارد سیسترسیان‌ها را با مسئله واقعیت زندگی رهبانی درگیر می‌یابیم. آنها به طرز خستگی‌ناپذیر، سادگی و فعالیت بیشتر و سودمندی و اصالت را جستجو نموده ترجیح می‌دادند. استفان هاردینگ، بودن کمترین زحمت و هزینه‌ای دو تن از برادران را به متزو میلان گسیل داشت تا متن اصلی آوازهای گرگواری را که باید در نیایش‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت با خود بیاورند. او خود به بازنگری و ترجمه مجدد نسخه ولگات کتاب مقدس دست زد تا متون قرائت‌ها و تعلیمات به صحت بیشتر نزدیک باشند.

برنارد قدیس بر این پایه محکم و استوار، قوی‌ترین شکل و ساختار را که در قالب زندگی و قوانین بندیکتی به عرصه ظهور آمده تأسیس نمود. او

حساب می‌آمد - مردی که درباره شریعت دیدگاهی عرفانی داشت. به این معنا باید گفت که او به تلفیقی معجزه‌آسا از شریعت و محبت دست یافته بود، قدرت درک مفاهیم متون برحق و تطابق کامل آنها با محبت، محبتی که این قوانین را به تحریر درآورده و با همان معیارها آن را کامل گردانیده تحقق می‌بخشد. چنان‌که یک سیسترسیان دیگر گفته است، «محبت شریعت است که پیوند می‌دهد و فرمان می‌راند (Lex est amor qui Ligat et obligat)» استفان شخصاً در Exordium Parvum اشاره می‌کند که پدران و پاپ‌ها که قوانین زندگی رهبانان را برای کار و زندگی ترتیب داده‌اند «چنگ خوشنوی روح القدس» بوده‌اند.

در جستجوی راه کاری برای حفظ میراث اولیه زندگی بندیکتی، قدیس استفان هاردینگ به تطبیق زندگی خود با قوانینی که عهد کرده بود بر اساس آنها زندگی کند اکتفا نکرد و وجدان او به همین راضی نشد. او به تفکر ژرف‌تر در واقعیت پدیده‌ها دست زد: و در اینجا باید خاطر نشان کنیم که او در Exordium Parvum هیچ وقت عبارت «رساله قانون» را به کار نبرد. برعکس آنچه او از آن سخن می‌گوید عبارات *rectitudo regulae puritas regulae* یعنی «همبستگی اجزاء قانون» «پاکی قانون» هستند. این واژگان نه فقط رساله و نوشته قانونی بلکه روح آن را دربر می‌گیرند و نشان می‌دهند که قدیس استفان به درستی دریافته بود که قانون و شریعت تنها دستورات و معیارهایی که زندگی و اعمال شخص باید با آنها تطابق داشته باشد نیستند، بلکه آن نوع زندگی که می‌تواند وجود راهب را سر تا پا و از درون تغییر داده دگرگون کند، مقصود، این شریعت است. و بدین سان، در واقع، به جای اجبار و اکراه راهبان سی‌توآ به پذیرش بدون رغبت رساله نظام نامه دقیقاً چنان که نوشته شده کلمه به کلمه نه بیشتر و نه کمتر، قدیس استفان تطابقی بین این قوانین و شرایط قرن دوازدهم ایجاد نمود که نشان از نبوغ و خلاقیت ذهنی و روحانی او دارد. در حقیقت، نکات بسیاری در نگرش سیسترسیان وجود دارند که در

نظام Ordo (قوانین یا نگرش) سیستم‌سیان و زندگی آنها به عنوان اصول تعلیماتی اولیه و حافظ جان‌های راهبان مقرر گردیده است. این قوانین حوزه فعالیت و محدوده‌های رفتاری بیرونی و جسمانی او را نشان می‌دهد تا از افق و معیارهای نفوذ و فعالیت روح القدس خارج نگردد. نظام Ordo در میان سیستم‌سیان‌ها بدین ترتیب، افتادگی و فروتنی، اطاعت و فقر خود خواسته و علاوه بر اینها سلامتی و شادمانی در روح القدس (چنان که برنارد قدیس گفته است) را در بر می‌گیرد. او چنین ادامه می‌دهد:

«نظام قوانین ما و دیدگاه و نگرش برآمده از آن باید زیر نظر یک استاد، یک برادر روحانی، تحت فرمان یک قانونمندی، با نظم و انضباط اجرا و برقرار شود. نظام روحانی ما شامل تجربه سکوت، تمرین روزه، مراقبه‌ها و بیداری‌های شبانه، دعاها، کاردستی، می باشد. اما بالاتر و مهم تر از همه جستجوی برترین طریق‌ها را که همان محبت است در بر می‌گیرد و در واقع به معنای رشد و ترقی در همه اینها روز از پی‌روز و حفظ این فضایل تا به آخرین روز است.»

وفاداری به دیدگاه سختگیرانه سیستم‌سیان، شرط لازم توانایی راهب برای باز کردن قلب خود به روی تعلیم خاموش و درونی مسیح به حساب می‌آید. از طریق رعایت قانون و اطاعت از سرپرست دیر راهب پای خود را در اثر قدم‌های مسیح، تنها آموزگار راستین حیات درونی گذاشته و به او اجازه می‌دهد بر کرسی قلب او بنشیند و این همان موقعیتی است که در کلاس مکتب روح القدس Auditorium Spiritus وجود داشته است، صرف حضور جسمانی در دیر، انسان را به شاگرد واقعی مسیح تبدیل نمی‌کند. تنها از راه گوش فرادادن به سخنان و راهنمایی‌های یک مقام برتر دیر هر چند که خود قدیس برنارد باشد هیچ کس به یک قدیس تبدیل نخواهد شد. اجرای

نیز از «شریعت» سخن گفت، او نیز یکی از عارفان «شریعت» بود. اما او از استفان هاردینگ فراتر رفته و در ژرفای شریعت خدا تعمق و مراقبه‌ای عمیق داشت و دریافت که خدا خود نیز «قانون»ی دارد، که در محبت خالص و کامل و در آزادی کامل او هویدا و آشکار می‌گردد. او به درستی دریافت که این قانون خدا نه فقط از طریق آفرینش همه چیز و پنهان ساختن خود در طبیعت بلکه مهم تر و بالاتر از همه در تن گرفتن کلمه که برای آزادی و نجات انسان سقوط کرده به جهان آمد و در آزادی مطلق او آشکار می‌گردد که اگرچه گناه را نشناخته بود، گناهان بشریت را به محبتی ژرف و دلسوزانه برخواستن گرفت و به خاطر آنان «بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید» (فی ۲:۸).

قانون آزادی خدا که در شخصیت مسیح پنهان و فعال است، وارد جهانی گناه آلود گردید که انسان در آن اسیر تفکرات جسمانی و خودخواهی‌ها بوده و مثل یک زندانی به سر می‌برد. مسیح، راه فرار از اسارت خودخواهی‌ها را به انسان نشان داد و به او قدرت بخشید تا از طریق فیض جاری از صلیب به آزادی اراده انسانی دست یافته و این آزادی را در آنان چنان تقویت نمود که نه فقط در برابر شرارت ایستاده و نیکویی ابدی و روحانی را برگزینند بلکه از راه کامل شدن قربانی محبت کامل که قربانی صلیب را در زندگی آنان به وجود آورده و تداوم می‌دهد شبیه خدا شوند.

بنابراین، دیر سیستم‌سیان از دیدگاه برنارد قدیس مدرسه مسیح است. این جمله به معنای آن است که می‌توان آن را مکتب محبت کامل و آزادی کامل نامید. دیر سیستم‌سیان مکان و محل خاصی به شمار می‌آید که در آن جان انسان ارزش وجودی خود را که با آن به دنیا آمده هم چون فرزند خدا باز می‌یابد و کشف می‌کند و می‌آموزد که چگونه این آزادی و محبت را که برای همان به شبیه صورت خدا آفریده شده بود به کار برد، به صورت خدایی که محبت کامل است.

خداوند در چنین زمانی با گناه مقابله خواهد کرد و آن را زیر پای های خود پایمال خواهد نمود و اگر چنین نشود گناه بار دیگر زنده خواهد شد.»

از دیدگاه برنارد قدیس، قانون قدیس بندیکت باید همزمان از دیدگاه محبت و داوری مورد دقت واقع شود. راهب حقیقی نمی تواند با قوانین چنان برخورد نماید که گویی بی حاصل هستند. اگر او قوانین را فراموش کند به استقبال خطر شتافته و ارزش های معنوی و احساس حقیقی خود را از دست می دهد و به یک انسان مادی گرا و دنیوی تبدیل شده تنها نام راهب را بر خود حمل خواهد نمود. از سوی دیگر همه جوانب قانون به یکسان اهمیت ندارند. راهب باید به یاری «راز درونی دعوت و تقدیم خویش و روحی صمیمی و پاک» راه تشخیص این تفاوت ها و میزان اهمیت ها را بیابد. این «راز درونی» شهودی تجربی و به سرچشمه «حکمت» مربوط است به راهب می آموزد که اصول و جنبه های مهم تر را به دقت رعایت نماید بی آنکه جنبه های کم اهمیت تر را فراموش کند.

شیوه داوری، تفاوت بین دیدگاه های مفید و جنبه های اشتباه موجود در قانون را به راهب خواهد آموخت. اما اگر همه جوانب قانون برای او حکم یکسان داشته باشند و اصولی به نظر آیند او قادر به تشخیص تفاوت ها نخواهد بود، و اگر تصور کند می تواند تمام مدت بدون هیچ خطا و اشتباه و ضعفی قانون را حفظ کند نیز چنین وصفی خواهد داشت. این نکته از اهمیت فراوان برخوردار است، زیرا اگر به درستی درک نشود راهب را یا به سوی توهم و یا ناامیدی و یأس سوق خواهد داد. انتظار نمی رود که قانون بندیکت قدیس چنان که فریسیان قانون شریعت موسی را درک می نمودند، تفسیر شود. برعکس، این قانون باید ضعف های انسانی ما را یادآوری نموده ما را فروتن سازد. ما صرفاً از طریق نگهداشتن قوانین

کامل و رعایت قوانین دیر از نظر ظاهری نیز به کامل شدن نقش و کار روحانی دیر در شخص نمی انجامد. این عمل تنها به دست روح القدس در جان راهب به انجام می رسد، روح قدوس خدا که تنها با فروتنان و افتادگان سخن می گوید. از این رو قدیس برنارد چنین می گوید: «هر که اعتماد بر طریق های مذهبی دیگر و یا اعمال نیکوکارانه و سودمند را برگزیند و هر چیز دیگری جز فروتنی صرف را راه و روش زندگی خویش قرار دهد نه فقط احمق بلکه دیوانه نیز هست.»

برنارد قدیس درباره فروتنی، عملکردی متکی بر عمل و تجربه دارد. از دید او، فروتنی به هیچ رو به احساس رضایت قلبی شخص از اینکه در نظر خداوند کامل شده و از دید انسان ها دور مانده ربطی ندارد. فروتنی راستین بدون احساس قلبی کامل و اراده نفتیش کامل دل به دست نمی آید، به این معنا که احساس دلسوختگی و غم ناشی از ناکامل بودن و عدم وفاداری باید تمام وجود را بسوزاند و فرا گیرد. با این وجود در عین حال، فروتنی راستین آرام و صلح آمیز است. این احساس فروتنی محدودیت های انسانی ما را می پذیرد، درک می کند و از وجود نقص یا حتی گناه شگفت زده و آزرده نمی گردد. انسان سرشار از غرور هنگامی که خطایی را در وجود خود یافته کشف می نماید شگفت زده می شود و از آنجا که غرور وجود او را فرا گرفته قادر به بخشیدن خود نیست و خطایای خود را فراموش نمی کند. زیرا انسان های مغرور هیچ چیز را نمی توانند ببخشند. آنها هر چه را که نتوانند در وجود خویش تحمل کنند پنهان می سازند و اگر از پنهان ساختن آن ناتوان باشند از شرم خواهند مرد. اما انسان فروتن، چنان که برنارد قدیس گفته است با خطایا و حتی گناهان خویش کنار آمده و از طریق آنها امتیاز فیض را کسب می نماید. او می داند که اگر شریعت را بشکند:

«اگر از سقوط مرد عادل کسی که ضعیف است بر پای های خود برخیزد و گناه او پاک شده و بر زمین ریخته شود، بنابراین سقوط نیکو است. زیرا

آنها به ذات خود، ما را به مردان بزرگ و مقدس تبدیل می‌کنند آنگاه ما این اعمال را «برای آن که مردم ما را ببینند» به جا می‌آوریم. در این صورت ما جلال این جهانی را طلبیده‌ایم. و سخن پولس رسول را فراموش کرده‌ایم که گفت: «اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت‌تریم» (۱- قرن ۱۵: ۱۹).

برنارد قدیس یک تفسیر ویژه اضافه می‌کند: «آیا نمی‌توانیم راهی بهتر و جالب‌تر به سوی دوزخ برای خود پیدا کنیم و اگر لازم است بدانجا برویم؟ چرا دست‌کم راه فراخ را بر نمی‌گزینیم که بسیاری در آن گام نهاده‌اند، که به موت منتهی می‌شود؟ در این صورت بجای آن که تمامی راه را به تلخی جان طی کنیم آزاد خواهیم بود از شادی به رنج و تلخی جان منتقل شویم که حاصل آن موت است.» او ادامه می‌دهد: «وای بر آنانی که صلیب مسیح را بر دوش می‌کشند اما از مسیح پیروی نمی‌کنند: وای بر کسانی که در رنج‌های او شریک می‌شوند اما از پیروی او در آن فروتنی که او الگو داد ابا می‌کنند.»

بدین سان، قانون قدیس بندیکت، تنها برای آن که ما را وادار به کارهای سخت و کسب فضایل و ویژگی‌های غیرمعمولی کند مقرر نشده بلکه هدفی والاتر دارد و آن این است که چگونه استفاده کردن از خطاهای خود و تمیذیل آنها به خیریت و سودمندی را به ما بیاموزد و ما را در این راه هدایت کند. دشواری قوانین و مقررات زندگی رهبانی برای آن نیست که ما در چشم خود و با دیگران بزرگ جلوه کنیم بلکه این مقررات ما را قادر می‌سازند تا نقایص و ضعف‌های خود را شناخته و در ضعف و محدودیت‌های دیگران همدرد آنان باشیم و آنان را یاری دهیم. هدف اصلی و مهم مقررات زندگی رهبانی، چشم بستن به روی واقعیت‌ها و تلخ و سخت شدن ارتباط ما با دیگر برادران نیست بلکه این مقررات چشمان ما را گشوده و ما را قادر می‌سازد تا ضعف‌های انسان‌های تیره‌روز و نیاز خود به دیگر انسان‌ها و هم‌چنین احتیاج ما به فیض خدا را درک و دریافت کنیم. فروتنی و

تقدیس نخواهیم شد، بلکه آن دسته از قوانین که آنها را می‌شکنیم این امکان را فراهم می‌سازند زیرا اغلب ما از قوانین به تبصره‌ها و فرصت‌هایی که قانون به وجود می‌آورد پناه می‌بریم.

دیدگاه صمیمی برنارد قدیس که نه فقط یک روانشناس بلکه یک قدیس نیز بود و از موهبت تمیز ارواح بهره‌ور بود، به خوبی دریافت که ممکن است به سادگی برخی افراد قوانین منفعت شخصی و یا هر انگیزه دیگری تحریف نموده جهت آنها را تغییر دهند و قوانین را وسیله خدمت به بیهودگی فریسی وار نمایند. این جدی‌ترین و خطرناک‌ترین وسوسه‌ای است که همه کسانی که دعوت به زندگی رهبانی دارند باید به دقت مراقب آن باشند. وسوسه‌ها هرگز به وضوح و کاملاً علنی از ریاکاری و تقدس‌نمایی واضح و آگاهانه برای حمله استفاده نمی‌کنند. کاملاً برعکس این وسوسه‌ها غالباً از طریق نوعی آشفتگی روحی و روح ترس و حسادت سرکوفته و فروخورده نمایان می‌شوند که اغلب موجب می‌شود راهب از طریق آنها هم‌چنین دعا و تجربیات روحانی آلوده به این ویژگی‌ها امنیت و قدرت را جستجو کند. در جهت احساس امنیت از دیدگاه خود، راهبان ناگزیر به تحقیر و پست انگاشتن دیدگاه‌های دیگران روی می‌آورند.

این مسئله‌ای است که قدیس برنارد در آغاز رساله دفاعیه ایمان خود به آن اشاره نموده و از حس رقابت بین دیرهای سی‌تواو، شکوه و ناله می‌کند. اگر سیستم‌هایی وجود داشته باشند که دیدگاه حاکم بر کلونی را «ملایم» و فاقد جدیت قلمداد نموده و آن را حقیر شمرده‌اند، به گفته برنارد قدیس باید بسیار شرم‌زده و از این تصور متأسف باشند. زیرا اگر آنان چنین سخنانی را بر زبان رانده یا چنین تصویری را به ذهن خود راه داده باشند این نشان می‌دهد که آنان فاقد روح حقیقی راهب هستند. در چنین وضعیتی روزه، مراقبه‌ها، کار و فقر راهبان مطلقاً بی‌ارزش خواهد بود. اگر در نهان دل خویش از این چیزها فخر کنیم و اگر چنین بینداریم که

قدیس نتیجه می‌گیرد که این کمال اسرارآمیز فروتنی نشانه‌ای از حضور و فعالیت مسیح است که قلب راهب را از درون پاک می‌کند و صیقل می‌زند. «وقتی که این قدرت را که شما را کاملاً تغییر می‌دهد و محبتی را که شما را در آتش می‌گدازد تجربه می‌کنید، بدانید و آگاه باشید که خداوند در قلب شما حاضر است.»

ثمرهٔ فروتنی و این مویه بر گناه، آرامشی است که درون را نوازش می‌کند که هیچ چیزی جز شناخت حقیقت وجود ما در آئینه مسیح چنان که اغلب هستیم نیست. این تجربه ما را در ایمان مستحکم پایدار ساخته و ریشه‌های تمامیت وجود و هستی ما را نه بر ریگ‌های سست و لغزان استعداد و توانایی خودمان بلکه در خاک بارور و حاصل خیز فیض مسیح بنا می‌کند. پس آن چنان که قدیس برنارد می‌گوید: «وقتی که روح به حقیقت دست یافته باشد یا برعکس خود را در حقیقت بازیافته باشد، می‌تواند بگوید ایمان آوردم پس سخن گفتم ...»

این حقیقت کمال، آن چیزی است که برنارد قدیس آن را «نظم» می‌نامد - که آغاز زندگی معنوی شخص به حساب می‌آید. بدون نظم و فروتنی راهب نمی‌تواند از نظر روحانی رشد نموده به بلوغ دست یابد. تا زمانی که زندگی در صلح و آرامش با خویشتن را نیاموخته باشد، او نمی‌تواند وارد مرحلهٔ دوم گردد که در آن زندگی در صلح با دیگران را می‌آموزد. هنوز او قادر نخواهد بود که به آرامش بی‌تزلزل و متعالی حاصل از دعای عارفانه که هدف او به شمار می‌رود، دست یابد.

در اینجا باید خاطر نشان کنیم که اگرچه از لحاظ نظری، هر راهبی ممکن است به اتحاد معنوی و عارفانه با خدا دست یابد، اما برنارد و قدیس نیک می‌داند که در عمل بسیاری از راهبان در درجات پایین‌تر زندگی روحانی خویش باقی مانده در جا خواهند زد. هر کسی باید در جایگاه و مرتبه‌ای که بتواند در آن آرامش داشته باشد قرار گیرد. برخی

افتادگی نظام روحانی بندیکتی، بدین سان به راهب تعلیم می‌دهد که ضعفها و خطاهای خود را پنهان نسازد و ظاهر انسانی محکم و خشک و رهبری درخشان را به خود نگیرد، بلکه از آنها به عنوان وسایل لازم و مناسب برای وارد شدن به حالت اتحاد با خدا از طریق فروتنی و همدردی با ضعفا و بیش از همه از طریق ایمانی پویا و زنده به رحمت و فیض خداوند استفاده نماید. از این روست که بندیکت قدیس پس از برشمردن تمامی «ابزارهای عمل نیکو» که راهب باید در کارگاه روحانی دیر آنها را به کار بندد، آخرین و به یک معنا مهم‌ترین جایگاه را به اعتماد به فیض خدا (de Dei misericordia numquam desperare) اختصاص می‌دهد.

در اصطلاح زاهدان قرون وسطی، شناخت همراه با روشن بینی و پذیرش بالغانه محدودیت‌های وجود انسانی ما «مویه بر گناه» نامیده می‌شود. مویه گناه یا توبه یک فیض روحانی به شمار می‌آید که از طریق توهمات و تخیلات ما به شیوهٔ نوعی دید درونی به یک نگاه وجود ما را می‌بیند و وسوسه‌های درونی ما را به همراه رویاهای باطل ما از میان می‌برد و وجود ما را چنان که هستیم به ما نشان می‌دهد. اما در عین حال یک جنبش محبت و آزادی نیز هست، نوعی آزادی از ناراستی‌ها و پذیرش شادمانه حقیقت و راه حلی برای زیستن در واقعیت ژرف روحانی است که در ژرفای دید ما پدیدار می‌شود: حقیقتی که اراده خدا در زندگی ما نامیده می‌شود.

بنابراین، راهب، مشتاق درک ضعف‌ها و محدودیت‌های خویش می‌باشد و با مویه‌ای سوزناک بر گناهان خویش که او را از گناه مبرا می‌سازد به جستجوی شناخت خطایای خویش برمی‌آید. مویه بر گناه می‌تواند یک فیض واقعی عارفانه باشد، آتشی که «خود خداوند است و می‌سوزاند و پاک می‌گرداند اما درد و رنجی ایجاد نمی‌کند سوزش این آتش شیرین است و به نرمی و ملاطفت پاک و جدا می‌سازد. این آتش همزمان وجود ما را می‌سوزاند و مرهمی بر روح ما نیز می‌گذارد.» برنارد

نگرش عرفانی به هیچ رو به دنبال اهداف و ذهنیت‌های عجیب و غریب و تجربه‌های غیرمعمول نیست، تنها هدف آن بر جستجوی مسیح متمرکز است. این نگرش، مسیح را در ایمان در فیض او می‌جوید و او را در محبت کامل می‌یابد. زندگی به شیوهٔ سیسترسیان کوششی برای تجربهٔ ژرفای الهیات انجیل و رساله یوحناست که فرمود «هر که محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد، و کسی که محبت نمی‌نماید خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است» (۱- یو ۴: ۷-۸). و عیسی فرمود: «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، هم چنان که من شما را محبت نمودم... هر که احکام مرا نگهدارد و آنها را حفظ کند آن است که مرا محبت می‌نماید و آن که مرا محبت می‌نماید. پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت» (یو ۱۵: ۱۲، ۱۴: ۲۱). هر یک از راهبان سیسترسیان، خواه به نشئه و وجد یگانگی عرفانی رسیده و خواه این تجربه را نداشته باشد، به «ضیافت عروسی» محبت کامل دعوت شده است.

همهٔ این حقایق، از دیدگاه برنارد قدیس در ماجرای عروسی قانای جلیل به شیوه‌ای نمادین به تصویر کشیده شده است که نمونه‌ای از زندگی مسیحی و به طور خاص نمادی از زندگی راهبان را ترسیم می‌کند. ما قدح‌ها را از آب پر می‌کنیم تا «تقدیس» شویم و این تنها از طریق وفاداری به دیدگاه‌های نظم روحانی - یعنی سکوت، روزه، مراقبه‌ها، سرایش مزامیر، کار دستی و پاکی دل ممکن و میسر می‌گردد. سپس خود مسیح می‌آید و با کار روح القدس خود، آب نگرش‌های ما را به شراب محبت تبدیل می‌کند. ما این شراب محبت را با یکدیگر به مشارکت گذاشته و در نتیجه قلب‌هایمان از شرق و محبتی عظیم سرشار شده می‌سوزند و در شادی روح القدس وجد می‌نماید و بدین سان این شوق به اندازهٔ رشد ما در شناخت مسیح در یکدیگر قوی‌تر و بالنده‌تر می‌گردد. اما عروسی، خود

آرامش را تنها در عملکرد فعال توبه باز می‌یابند، و دیگران همین آرامش را در اطاعت و پیچیدگی‌های زندگی اشتراکی پیدا می‌کنند. باز برخی دیگر تنها در خدمت به دیگران و در اعمال رحمت آرامش را تجربه می‌کنند، تفاوت میان این موقعیت‌ها نه فقط به انتخاب آگاهانه و تلاش‌های فردی وی، بلکه به دعوتی خاص از سوی خدا بستگی دارد.

برخی ممکن است ثمرات مراقبه و تعمق را تنها برای خود بیابند، دیگران ممکن است از حکمت پرشده آن را در زندگی خویش به کار برند. از این طریق، اشخاص ممکن است به برخی امکانات روحانی در جهت فعالیت‌های اجتماعی دست یابند و برادران خود را در راه رسیدن به اتحاد آسمانی رهبری و هدایت نمایند. اما افراد اندکی به چنان مرحله‌ای دست خواهند یافت، زیرا اندک افرادی از شرایط لازم برای ترکیب شیوه قضاوت و داوری و حکمت حاصل از مراقبه برخوردار خواهند گردید. قدیس برنارد می‌گوید:

«بسیار اندک هستند کسانی که برای رهبری مناسبند و بسیار کمتر افرادی خواهند بود که رهبری فروتن باشند. شخص برای آنکه هم مفید و هم فروتن باشد باید، مادر تمامی فضایل یعنی جدا شدن را کسب نموده و در عین حال از شراب محبت سرمست شده باشد تا آنجا که جلال خود را طالب نبوده، خود را فراموش کند و هرگز به دنبال خدمت به علائق و خواسته‌های شخصی (و ترجیح آنها بر خواسته‌های دیگران) نباشد. این حالت تنها با کار عجیب روح القدس در ژرفای سرمستی تعمق و مراقبه راهب ممکن و میسر می‌گردد. زیرا ویژگی جدا شدگی از دنیا بدون عطر محبت ناسودمند و بی‌ارزش است، و همین محبت اگر از روی اجبار و اکراه باشد همه چیز را از بین خواهد برد.»

دیدگاه عرفانی سیسترسیان کاملاً بر واقع‌گرایی بنا شده است. این

لازم بود که این آگاهی‌های الهیاتی تاحدودی تغییر کنند و گسترده‌تر شوند زیرا بدون آن زندگی سیسترسیان‌ها مفهومی نمی‌داشت. اگر از خاطر برده باشیم که سیسترسیان تنها برای جستجوی مسیح و بازیافت محبت کامل مسیح در زندگی به دیر می‌آید، روزه، کار دستی، زحمات، فقر و زندگی عزلت طلبانه او را تنها باید کوششی زاهدانه بدانیم که براساس دیدگاه خود ممکن است آن را تأیید نموده و یار رد کنیم. و بالاتر از همه اگر راهب، خود دلیل دعوت خود را در نیافته باشد هرگز نخواهد توانست به آرامشی دست یابد که هنگام ورود به دیر به او وعده داده شده است. زیرا آرامش و صلح زندگی دیرنشینان بر اعمال زاهدانه یا روحانی و عرفانی بنا نمی‌شود، بلکه بنیاد آن بر ایمان به فیض خدا، محبت کامل به برادران و محبت خالص به خدای پدر در اتحاد با شفقت و محبت خود مسیح پایه ریزی شده است.

روشن است که این مطالب، تنها ویژه فرقه سیسترسیان نیستند. اینها ویژگی زندگی و دعوت دیرنشینان بوده و برای سیسترسیان‌ها نیز و به همین ترتیب برای همه مسیحیان اهمیت دارند. اما دلیل اصلی زندگی اشتراکی سیسترسیان‌ها پاک کردن وجود راهب از همه خودخواهی‌ها به کامل‌ترین و مؤثرترین روش است. بنابراین کاملاً روشن است که دشواری زندگی مشترک ابزاری متعادل است که نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت مگر آن که با گونه‌ای احترام خاص همراه گردد. زندگی به شیوه اشتراکی کسانی را که وجودشان به یک ماشین تبدیل شده تقدیس نخواهد نمود. این احترام انسانی در قلب‌های سخت وجود نخواهد داشت. افراد باید انسان باقی بمانند و احساسی اصیل و کامل نسبت به یکدیگر را لمس نمایند تا قادر به محبت کردن باشند. آنها باید به یکدیگر علاقه مند بوده و در عین حال باید به درونی‌ترین نیاز برادران خود احترام بگذارند. آنها باید بیاموزند به یکدیگر شفقت خود را نشان داده ولی مزاحم و آزارنده

نشانی از عروسی مسیح و کلیساست. هر یک از ما، به طور فردی به «ضیافت رازآمیز عروسی» دعوت شده‌ایم، ضیافتی که چنان که برنارد قدیس می‌گوید در آن ما به طرز فردی با مسیح متحده شده و با یکدیگر به شکل «کلیسا» تبدیل می‌شویم و «در واقع هر یک از ما عروس هستیم و با یکدیگر همگی یک عروس واحد هستیم اما جان‌های ما چنین احساس می‌کنند که هر یک یک عروس منفرد و مستقل می‌باشیم.» کامل شدن این عروسی هنگامی است که ما مسیح را محبت کنیم چنان که او ما را محبت نمود (Qui perfect Diligit Nupsit).

این حقیقت که مسیح مشتاقانه این ازدواج با کلیسا را دوست دارد و اینکه او به خاطر همین از آسمان نزول کرد و بر صلیب مرد تا کلیسا را به عنوان عروس خود به دست آورد کامل‌ترین و تنها دلیل دعوت به دیرهای سیسترسیان است. زندگی به شیوه سیسترسیان‌ها بر محور پاک شدن دائمی از طریق محبت، هم به صورت انفرادی و هم در جماعت بنا شده و هدف آن است که مسیح بر روی زمین شعله محبت حقیقی و دور از خودخواهی را بیابد، محبتی که شادمانی و پاکی آسمان را بازتاب می‌دهد. تقدیم وجود یک راهب سیسترسیان به کلمه تن گرفته و باکره مقدس مریم و تقدیس آن را باید از این دیدگاه بررسی نمود. عیسی کلمه‌ای است که تن گرفت، کلمه‌ای که خود را برای ذهن و قلب جسمانی ما مکشوف ساخت و در دسترس قرار داد، زیرا بدون تن گرفتن و صلیب هرگز نمی‌توانستیم محبت خدا به انسان را دریابیم. اما محبت به مسیح هم چون یک انسان تنها آغاز راهی به سوی آسمان است که در او کلمه‌ای را باز می‌شناسد که با پدر هم ذات و هم دوش بوده و سر بدن سری خود یعنی کلیسا می‌باشد. مریم چشمه جوشان شفقت و رحمت است که در قلب جامعه سیسترسیان، خاموش و به صورتی غیرقابل دیدن ایستاده است، چنان که یک بار در عروسی قانای جلیل از خداوند ما درخواست کرد که وقتی شراب روح، شراب ایمان و امید و محبت می‌رود تا پایان یابد، بر ما رحمت کند.

دوم خواهد بود. راهبان در مزارع یا مغازه‌ها کار می‌کنند و به کار فکری نیز که در دیرهای تراپیست‌ها ناشناخته بود نیز می‌پردازند. شام پس از نماز مخصوص در ساعت ششم در ساعت ۱۱:۳۰ صرف می‌شود و همه می‌دانند که خوراک در دیر تراپیست چقدر محدود است. در چنین جماعتی گوشت، ماهی و تخم مرغ صرف نمی‌شود. چنین خوراکی تنها به بیماران تعلق دارد. بقیه افراد به شیر، پنیر و سبزیجات قناعت می‌کنند. اگرچه تراپیست‌ها گوشت یا ماهی نمی‌خورند دست کم نان‌های خوبی می‌پزند و پنیر را خیلی خوب عمل می‌آورند، بسیاری از دیرهای امریکا نان و پنیر تولیدی خود را به معرض فروش عمومی می‌گذارند و بدین ترتیب خود را تأمین می‌کنند.

روز کاری تراپیست‌ها هنگام غروب با بازگشت راهبان به مطالعه خود به پایان می‌رسد، و سپس همراه با پرندگان به سرود خواندن و تسبیح خداوند مشغول می‌شوند تا آن که در ساعت ۷ به استراحت پردازند.

طرح کلی ذکر شده از روز سپری شده سیستم‌های کمی با آن چه به ذهن آشناسات تفاوت دارد. در ساعت ۵۴:۱۹ تعداد دعاهای کلامی مشترک را کاهش داد. نماز کوچک باکره مقدس که همه روزه در گروه همسرایان سروده می‌شد و هم چنین نماز یومیه آنها به یک سرود دو صدایی و یک سرایش جمعی که پیش از هر نماز برگزار می‌گردد محدود گردید. سیستم نمازها به صورتی کاملاً خشک همان است که همیشه بوده و زمان بیشتری برای مطالعه همراه با تعمق در نظر گرفته شده است.

دشواری زندگی تراپیست‌ها به شکل سنتی آن نیز در سال‌های اخیر کمی تعدیل شده، اما از سختی زندگی کاسته نشده است. خوردن شیر و پنیر اکنون حتی در دوران انابت آزاد است و (در حالی که قبلاً ممنوع بود) پانزده دقیقه به زمان خواب راهبان افزوده شده است، یک روز تراپیست‌ها هنوز هم روزی سخت همراه با کار زیاد و ساعات زیادی در نیایش و

نباشند، یکدیگر را کمک کنند اما در کار یکدیگر دخالت نابجا نکنند و ضعفا را خدمت کنند بی‌آنکه اسیر قدرت طلبی و رفتار بزرگ منشا نه گردند. یک سیستم‌سیان واقعی کسی است که نه تنها می‌داند چه وقت و چگونه سکوت کند، بلکه به هنگام، سخن گفتن و چگونه سخن گفتن و وقت مناسب همدردی و چگونه نشان دادن آن را نیز آموخته است.

درباره نکات و جنبه‌های درونی زندگی سیستم‌سیان‌ها به اندازه کافی اشاره کردیم. اکنون بینیم قالب بیرونی و قابل لمس و مادی این زندگی چیست؟ راهبان چه کار می‌کنند؟ آنها چگونه زندگی می‌کنند.

سیستم‌سیان‌ها سعی دارند تا حد امکان به طرح ذهنی قدیس بندیکت نزدیک شوند. آنها صبح زود از خواب برمی‌خیزند (بین ساعت دو تا دو و پانزده دقیقه) و بلافاصله نماز مخصوص مراقبه یا بیدار باش شبانه را برگزار می‌کنند. این نیایش بلافاصله با نیم ساعت مدیتیشن (مراقبه) و نیایش (Lauds) (سرود خواندن با صدای بلند) دنبال می‌شود. سپس در یک ساعت و نیم یا دو ساعت وقت، به هنگام فجر، کشیشان دیر به نیایش‌ها و دعاهای شخصی خود می‌پردازند و برادران روحانی و نوآموزان، قربانی مقدس دریافت نموده و همه (Lectio Divina) (مطالعه همراه با تعمق) مشغول می‌شوند. صبحانه مختصری شامل نان و قهوه پیش از نیایش اول که در ساعت شش و پانزده دقیقه برقرار می‌شود صرف می‌کنند. سپس همگی به قرائت روزانه می‌رسند که در آن راهبان گرد آمده و به سخنرانی پدر مقدس سرپرست دیر گوش فرا داده و خود را به دلیل رعایت نکردن قوانین مورد تنبیه قرار می‌دهند.

پس از آن، یک نوبت دیگر به مطالعه همراه تعمق پرداخته و سپس سومی را برگزار می‌کنند که همراه با یک نماز غیررسمی است، و هر روز به طور کامل اجرا می‌شود. پس از آن دو ساعت به کار دستی اختصاص می‌یابد که یک بار دیگر دو تا دو ساعت و نیم در بعد از ظهر کار نوبت

از افراد را به سوی خود جذب نموده و بی اغراق می توان گفت که همه کسانی که وارد دیر سیسترسیان شده اند نمی دانستند به دنبال چه هستند و ممکن است حتی آنچه را که جستجو می کرده اند نیافته باشند. آنانی که به جستجوی قربانی کردن بوده اند شاید به چیزهایی رسیده باشند که تصورش را هم نمی کردند. آنها که به جستجوی زندگی ساده و محبت انجیل برآمده بودند فرصت یافتند آنچه را جستجو می کردند تجربه نمایند.

خانواده سیسترسیان، امروزه، به دو گروه بزرگ تقسیم شده است. سیسترسیان های دارای قوانین دشوار یا تراپیست ها یک گروه مذهبی منسجم و متحد هستند. سیسترسیان های با دیدگاههای عامی یک گروه چند گانه از جماعت ها را تشکیل می دهند که از قوانین متفاوتی تبعیت می کنند.

یکی از جالب ترین دیرهای گروه دوم، دیر قدیمی بوکوئن در بریتانی است که در سال ۱۹۳۶ توسط دون آلکسیس پرس بازسازی شد. او یک استاد الهیات و دوستدار زندگی سخت بود و روح سرشار از انرژی یک Breton را داشت، دون آلکسیس کار خود را با زندگی به شیوه زاهدان در ویرانه های این دیر کهن سال آغاز کرد که در قلب بیابانی دور از جاده ها فراموش شده بود تا آن که یک پستچی در روستای نزدیک آن نامه ای به آدرس این دیر در کیف خود یافت او فکر کرد که کسی با او شوخی کرده است اما دون آلکسیس به آنجا آمد و به سرعت به همراهی عده ای به بازسازی دیر ویران مشغول گردید.

امروزه، بوکوئن مرکز استقرار یکی از سخت ترین دیدگاههای سیسترسیان به شمار می آید، که تمامی تغییرات را اعم از ساده و سخت را کنار نهاده است که از قرن دوازدهم مورد استفاده بوده اند، از بوکوئن به بعد دیدگاه عام گرا هسته اصلی تمام تفسیرهای زندگی سیسترسیان ها را تشکیل داده است. بی تردید یکی از این دیدگاهها که نتیجه رضایت بخشی

نمازهاست. تزئینات دیر در اوج سادگی و فقر ترتیب یافته که در آن راحتی جسمانی کمتر در نظر گرفته شده است. قوانین سخت سکوت برای راهبان در نظر گرفته شده است. آنان هرگز با یکدیگر گفتگو نمی کنند و تنها در زمان نیاز و ضرورت با ما فوق های خود سخن می گویند. به ندرت دیر را ترک می کنند و گاهی سال های متمادی و حتی تمام عمر خود را در دیر سر می کنند بی آنکه حتی یک بار نزدیک ترین شهر را دیده باشند. روزنامه و رادیو در دیر وجود ندارد و تنها قسمت های مهم اخبار جهان به گوش راهبان می رسد.

راهب سیسترسیان در یک کلام می تواند بدون در اختیار داشتن بسیاری چیزها که برای دیگران ضروری به نظر می رسد به سر برد. شادمانی او به هیچ طریقی از بین نمی رود. برعکس این دیرهای ساکت اکنون به خانه انسان های شاد معروف و شناخته شده است. بدون تردید زندگی در این دیرها دشوار است اما ایمان و فدیة جان خویشتن است که این شادی را ممکن می سازد و قلب راهبان را از آزمایشی لبریز می سازد که آن را جهان نمی تواند بدهد.

دشواری حقیقی زندگی سیسترسیان ها از دیدگاه روانشناسی و درونی مطرح بوده و به این دلیل هیچ کس که اعصابش ضعیف یا از شخصیتی عصبی برخوردار باشد، جرأت ورود به دیر سیسترسیان ها را نخواهد داشت. برای زندگی موفق در سکوت یک دیر سیسترسیان، شخص باید از بلوغ و رشد کافی برای رویارویی با مشکلات حقیقی زندگی درونی برخوردار بوده آنها را انکار و نفی نکند. چنین مشکلاتی باید در تاریکی ایمان، در سکوت فروتنی راستین و در فقر یک روح خالی شده از خودخواهی ها حل شدند، روحی که خوشحال است از این که چیزی برای فخر نمودن یا از دست دادن ندارد.

به خوبی دانسته شده که زندگی سخت و خشن سیسترسیان ها بسیاری

که هنوز بسیار کوچک و ناشناخته مانده به آرامی در خط سیر سیستم‌سیان‌ها حرکت می‌کند و فعال است و به نظر می‌رسد که چندان عجله‌ای برای معروف شدن ندارد. ساختمان جدید دیگر جتسیمانی در دره گنه سی در نیویورک در سال ۱۹۵۱ بنا شده است. دیر بانوی مادر گنه سی از جنبه‌های مختلفی قابل توجه به نظر می‌رسد و جماعت آن بسیار غیور و جوان است. جدیدترین بناهای دیر جتسیمانی در کالیفرنیا در ژوئیه ۱۹۵۵ ساخته شده است. دیر جدید بانوی ما در کلیروویا در ساکرامنتو در دره‌ای در وینارنگ قرار دارد که محلی بسیار شناخته شده است و از زمان تب طلا تاکنون حوادث بی شماری را شاهد بوده است و در شمال کالیفرنیا قرار دارد. تازمان چاپ این کتاب خبرهایی از اسپنسر دریافت شده که در اسنومس کلرادو بناهای جدیدی تأسیس نموده است. دیگر دیرهای تراپیست آمریکا در ایالت‌های ایووا، جورجیا، یوتا، میسوری و ویرجینیا قرار دارند. گروهی از راهبان تراپیست دیری در رتنام ماساچوست بنا نموده اند.

* * *

ج) زندگی زاهدانه

۱- کارتوزیان‌ها

اگر خواسته باشیم وارد بحث جدی شویم، کارتوزیان‌ها هرگز به عنوان شاخه‌ای از خانواده بندیکتی‌ها به شمار نیامده است. برونوی قدیس، بنیانگذار سلسله کارتوزیان‌ها مدت زمان زیادی را در دیر بندیکتی موله سم صرف نمود و پس از آن، او درباره نظام جدید کارتوزیان تصمیم گرفت. اما گروهی که او به بیابان‌های گرنوبل در شمال سلسله جبال آلپ هدایت نمود به مفهوم اصیل کلمه باید زاهد می‌بودند، زاهدانی که روح

داشته در دیری در سوئیس به نام هوتربو تجربه شده که با روح اصیل دیر سی توآ و سیستم نیایشی سیستم‌سیان اداره می‌شود، در این دیر، زندگی در مراقبه و شرایط دشوار اما در تنهایی و انفرادی و آرامش ادامه یافته است.

دیرهای بزرگ و مهم دیدگاه عام‌گرا هنوز هم در باواریا، اتریش و سوئیس یافت می‌شوند. هم‌چنین مجارستان پیش از حکومت کمونیستی یکی از مراکز عمده این نگرش در بین سیستم‌سیان‌ها به شمار می‌رفت. اصلی‌ترین دیر «نظام مقدس سیستم‌سیان» در آمریکا بر دیر کهن زیرک (Zirc) با ریشه مجارستانی بنا شده است: این دیر در منطقه اسپرینگ بانک (چشمه ساران) در ویسکانسین واقع است.

رشد و گسترش سریع سیستم‌سیان‌های گروه اول در آمریکا در طول بیست سال اخیر پدیده‌ای نادر و بسیار مهم در تاریخ دیرها به شمار می‌آید. هنوز زمان ارزیابی اهمیت این جنبش فرا نرسیده است. از نظر کمی، این دیر اکنون از ظرفیت خود گذشته است. اما تاریخچه دیرها با ارقام و آمار ساخته نشده و همه چیز به کیفیت نتیجه کار بستگی دارد. صدها نفر به دیرهای جتسیمانی و اسپنس در آمریکا وارد شده‌اند. از این صدها نفر چنان که انتظار می‌رفت بیش از نیمی در دیرها باقی نماندند. نسل بازماندگان اکنون به بلوغ کامل روحانی رسیده و برای ایفای نقش مهم خود در سرنوشت دیرهای آمریکا آماده‌اند.

بناهای جدید تأسیس می‌شوند. دیر دره بانوی مادر ردآیلند که در سال ۱۹۵۰ در آتش سوخت به ساختمان جدید و زیبای دیر در اسپنسر ماساچوست منتقل گردید. دیر بانوی ما در گوآدولوپ که در سال ۱۹۴۷ در نیومکزیکو ساخته شد، در جستجوی شرایط بهتر در سال ۱۹۵۵ به اورگون منتقل گردید. دیر جتسیمانی در سال ۱۹۴۹ در کارولینای جنوبی بنایی ساخت که بر تپه‌ای اهدا شده توسط هنری آرلوس و کلر بوت لوس واقع شده است. میکین یکی از آرام‌ترین و زیباترین دیرهای این فرقه است. این دیر

همانند بندیکت قدیس و قوانین او، کارتوزیان‌ها وقت روزانه خود را بین کار دستی، سرودن و نیایش جمعی و مطالعات روحانی تقسیم بندی می‌کنند. در نهایت می‌توان گفت که روح جامعه کارتوزیان در مجموع همان روح حاکم بر جامعه بندیکتی است و از اصول ساده زیستی، فروتنی و تلفیق سختی زندگی با سیستم اندیشگی همان قدیس بندیکت پیروی می‌کند. این گفته به سادگی به معنای آن است که در میان کارتوزیان‌ها همان اصول سنت اصیل به جا مانده از قدیس بندیکت را می‌توان یافت و اگرچه از نظر سیستم مدیریتی تفاوت‌هایی بین این دو فرقه وجود دارد هیچ کتابی که درباره رهبانیت مغرب زمین نوشته شده باشد بدون اشاره به کارتوزیان‌های کتاب کاملی نخواهد بود.

در واقع، اکثراً و گاهی اوقات رسماً کارتوزیان‌ها از سوی کلیسا تنها نظام و فرقه‌ای به شمار آمده‌اند که وفاداران اصول نظام انضباطی رهبانی را در طول قرن‌ها حفظ نموده‌اند در حالی که فرقه‌های دیگر از آن انحراف ورزیده و به خطا گرفتار شده‌اند. این حقیقت که کارتوزیان‌ها هرگز به اصلاحات نیاز نداشته‌اند از قدیم به صورت ضرب‌المثل نقل می‌شده است: «*cartusia numquam reformata quia numquam deformata*» کارتوزیان‌ها هرگز اصلاح نشده‌اند زیرا هرگز انحراف نداشته‌اند.»

تمجیدهای احساسی پاپ پیوس یازدهم که در سال ۱۹۲۴ درباره جماعات نوین کارتوزیان‌ها ایراد شده‌اند در هیچ سند مشابه دیگری یافت نمی‌شوند. زندگی انزوا طلب از سوی پاپ پیوس یازدهم به عنوان «مقدس‌ترین نوع زندگی *sanctissimum vitae genus*» معرفی شده است. و او درباره کارتوزیان‌ها چنین گفته است:

«به دشواری می‌توان درباره اهمیت امید و انتظاری که راهبان کارتوزیان در ما ایجاد و به آن ما را الهام می‌بخشند تذکری را لازم دید، از آن رو که می‌بینیم که آنان قوانین فرقه خود را نه فقط به طور دقیق بلکه با

فراموش شده زندگی به شیوه گروه‌های تعمقی را که زمانی در بیابان‌های مصر وجود داشت از نوزنده کردند و تجدید حیات بخشیدند. با این وجود، ویژگی‌های خاصی از فرقه کارتوزیان در واقع آن را بسیار به روح نظام بندیکت قدیس نزدیک می‌سازد. پیش از هر چیز کارتوزیان‌ها که شاید بیش از دیگران در کلیسای غرب بر سکوت و انزوا تأکید می‌ورزیدند همواره به صورت گروه زهد ورزان می‌زیستند. سخنگویان این فرقه دریافته بودند که زندگی کارتوزیان‌ها ویژگی‌های انزوای زاهدانه و زندگی اشتراکی را در هم می‌آمیزد. لانس پرگیوس به عنوان مثال می‌گوید:

«در میان کارتوزیان‌ها، شما دو نوع زندگی می‌بینید، زندگی زاهدانه انفرادی و زندگی اشتراکی که این دو چنان به واسطه روح القدس ترتیب و نظم یافته‌اند که هر آنچه که در هر یک از آنها می‌توانست خطری برای شما باشد، وجود ندارد و ما عناصری از هر یک از این دو گونه زیستن را که موجب شکوفایی کامل می‌شود حفظ نموده و تقویت کرده‌ایم. عزلت نشینی چنان که در میان کارتوزیان‌ها مرسوم است بی‌خطر است زیرا راهبان مجاز به زندگی بر اساس تصورات شخصی خود نیستند بلکه از قانون اطاعت پیروی نموده و از هدایت رهبران دیر برخوردارند. اگرچه آنها تنها زندگی می‌کنند لیکن به هنگام نیاز و وقتی که لازم دیده شود تشویق و یا راهنمایی دریافت می‌کنند. و با این وجود هنوز به زندگی انفرادی ادامه می‌دهند چنان که اگر با ایمان و وفاداران به تعمق در سکوت پردازند در حجه انفرادی خود خواهند ماند چنان که گویی در اعماق صحرائی غیرمسکون زندگی می‌کنند ... شیوه زندگی انفرادی کارتوزیان‌ها بسیار سالم تر از روش تارک دنیا‌های اولیه به همان اندازه کامل است.»

چنین خانه‌ها و حجره‌هایی در مناطق کوهستانی ساخته می‌شوند. در طبقه دوم چنان که ممکن است هر کس فکر کند چند اتاق در اختیار دارد. یکی از آنها یعنی Ave Maria (شادزی ماریا ملکه آسمان‌ها) که اصلاً استفاده نمی‌شود. یک اتاق تو در تو است که به حجره راهب راه دارد جایی که راهب قسمت اعظم وقت خود را می‌گذراند. اما در قالب یک سنت زیبا و کهن این اتاق که به مادر باکره خداوند تقدیم شده و تصویر و یا شمایل او در آن قرار دارد، به محلی برای دعای سکوت راهب تبدیل شده که به هنگام ورود و خروج از حجره در آن به دعا می‌پردازد. عرفان کارتوزیان، زندگی انفرادی راهب را یک راز پنهان در قلب مادر خدا تعریف می‌کند.

«حجره» اصلی از یک اتاق خواب و یک اتاق نشیمن و دو جایگاه تشکیل شده که یکی برای دعا و دیگری برای مطالعه استفاده می‌شود در یکی از آنها راهب برای مدیتیشن (مراقبه) و یا نیایش روزانه زانو می‌زند و همه مراسم را به شکلی که در گروه همسرایان انجام می‌دهد این جا نیز به جا می‌آورد. در دیگری او یک میز تحریر، یک کتابخانه - کتاب مقدس، یک یا دو جلد از آثار پدران کلیسا یا کتابی مربوط به الهیات، برخی مطالب مفید برای مطالعه روحانی - شاید رویس - بروک یا یوحنا صلیبی و یا مطلبی درباره اطاعت مسیح، در اختیار دارد. و با اینها شخص تمام چیزهای زیر آفتاب را در صورت علاقه مندی و احساس نیاز به نور درونی می‌تواند بیابد. کتاب‌هایی که بتوانند در زندگی مراقبه‌ای راهب مفید واقع شوند همگی به دیر کارتوزیان راه می‌یابند. لزومی ندارد که راهب خود را کاملاً در محدوده اجبارهای خاص زندانی نماید.

در اینجا، در این خانه اختصاصی، راهب به مطالعه و مراقبه پرداخته و استراحت می‌نماید و غذای خود را صرف نموده و به نیایش‌های روزانه مرسوم می‌پردازد.

او اغلب تنها سه بار در روز حجره خود را ترک می‌گوید.

اشتیاق و فعالانه نگه می‌دارند از آنجا که این قانون، پیروان آن را به سطحی والاتر از تقدس می‌رساند و بدین سان غیرممکن خواهد بود که این گروه مذهبی به بهترین مدافعان خدای پر از رحمت جهان مسیحیت تبدیل نشوند.»

بدین سان کارتوزیان‌ها از جایگاه روحانی خاصی در نظام‌های رهبانی برخوردارند که نه فقط به دلیل کامل بودن درونی قانون زندگی آنها بلکه حتی به دلیل وفاداری و صمیمیت غیرمعمول موجود در اجرای این قانون بدان دست یافته‌اند.

ویژگی‌های اصلی و خاص روش زندگی کارتوزیان‌ها کدام است؟ کارتوزیان‌ها به سنت اصیل رهبانی وفادار مانده‌اند و زندگی آنان در چهارچوب زندگی انفرادی راهب در حجره خویش کامل می‌گردد. خانه جمعی (پانسیون) یک واحد بسته کامل است که می‌توان آن را به جای محل تجمع راهبان، یک دیر نامید. اما، راهبان در اصل در همین محل تجمع راهبان زندگی می‌کنند. هر حجره در حقیقت یک کلبه کوچک است. این حجره‌ها توسط یک سرسرای طویل به یکدیگر پیوسته‌اند و منظره‌ای که در برابر این مجموعه خانه راهبان قرار دارد یک روستای کوچک را تصویر می‌کند که در یک انتهای آن یک کلیسا و چند ساختمان بزرگ و در سوی دیگر آن کلبه‌های کوچکی قرار دارند که به شکل مربع دور یک سرسرا امتداد یافته‌اند. هر حجره از یک باغچه مستقل محصور برخوردار است و راهب آنچه را که در حجره همسایه اش می‌گذرد نه می‌شنود و نه می‌تواند ببیند. در واقع او تنها با خود زندگی می‌کند. کلبه او نسبتاً وسیع است. در طبقه همکف او یک تخت چوبی و یک کارگاه دارد که در آن محصول کار خود را می‌سازد، هم چنین مکانی سرپوشیده به شکل یک راهرو نیز دارد که در آن به هنگام هوای برفی قدم می‌زند، زیرا ترجیحاً

به طور خلاصه، کارتوزیان ها، نوزده یا بیست ساعت در محدوده کلبه خود به سر می برد بی آنکه کسی را ببیند و با او سخن بگوید او در این مدت با خدا تنها می ماند.

البته استثناهایی هم وجود دارند. راهب ممکن است بنا به وظیفه ای که دارد گاه گاهی صحبت کند. ممکن است با کسی ملاقات نماید. هفته ای یکبار حدود سه ساعت spatiamentum گشتی در دهکده مجاور خواهد بود که همه در آن شرکت می جویند. در این قدم زدن و گشت راهبان نه تنها ورزش می کنند بلکه با یکدیگر صحبت نیز می کنند گفتگویی که اگرچه از سطحی بالا برخوردار است اما لزوماً پیچیده نیست. به زبان دیگر این یک استراحت لازم و وقفه ای در زندگی انفرادی راهب است. در روزهای جشن های خاص کلیسایی، راهبان تمامی روز را به سرودن دسته جمعی مشغول می شوند و شام خود را به صورت عمومی صرف می کنند. هم چنین یک موعظه (به زبان لاتین) خطاب به جماعت ایراد می شود.

روشن است که زندگی راهبان کارتوزیان پیش از هر چیز به خاطر تأکید بر سکوت و انفراد از اهمیت برخوردار است. تمامی فرقه های رهبانی به مفهومی خاص به زندگی راهب به صورت انفرادی با خدا اهمیت قائلند. کارتوزیان ها این اجبار را به مفهوم لغوی آن برداشت می کنند. هر چند آنها در این نکته که «هیچ چیز نباید بر کار خدا ترجیح داده شود» (اراده خدا)، با بندیکت قدیس هم عقیده هستند اما این گفته به مفهومی خاص از دیدگاه ویژگی های زندگی زاهدانه تعبیر می نمایند. مدت های طولانی راهبان کارتوزیان هیچ نماز یومیه ای نداشتند و کشیشان این نظام رهبانی به ندرت اجازه انجام نیایش می یافتند زیرا تنهایی و انزوای راهب در حجره خود حتی از نماز یومیه هم مهم تر تلقی می شد. چنین عملکردی امروزه به دشواری درک می شود، اما باید به یاد داشته باشیم که کارتوزیان ها حتی اگر کشیش باشند اغلب و قبل از هر موضوعی به تنهایی

نخست، او از یک خواب چهار ساعته در حدود ساعت ده و سی دقیقه شب برمی خیزد و پس از دعاهای اولیه به گروه همسرایان کلیسا می پیوندد که همراه با دیگر راهبان نیایش طولانی مراقبه شبانه را به جا می آورد. پیوس یازدهم شیوه نیایش و سرودخوانی کارتوزیان را همانند دیگر ویژگی های این فرقه می ستاید و تصویری از گروه راهبان را که با صدایی مردانه و با شکوه *voce viva et rotunda* بدون همراهی ارگ می سرایند در برابر ما قرار می دهد. گزارش های دیگری سرایش سرودها در بین کارتوزیان ها را با نوعی ویژگی مویه گرانه (ناله وار) توصیف کرده اند. شاهدان عینی سیسترسیان و بندیکتی گاهی از این نکته که «کارتوزیان ها هرگز تمرین سرود نمی کنند بلکه سرایش آنان از دل زندگی انفرادی آنان الهام می گیرد» شگفت زده شده اند و نکته عجیب تر این که این شاهدان دریافته اند که کارتوزیان ها به میل دل سرود نمی سرایند. سودمندی این نظرات متفاوت هرچه باشد، اغلب کارتوزیان ها همواره انفراد و انزوای خود را به هر چیز دیگری ترجیح داده اند و حتی زیبایی سرودخوانی لذت بخش را نوعی تجمل به حساب آورده اند، اگر این لذت را بتوان تنها به کمک تمرین سرود و به بهای دیگر شرایط زندگی جمعی دریافت نمود.

پس از مراقبه ها که دو یا سه ساعت به طول می انجامد، راهب کارتوزیان به حجره خویش باز می گردد تا استراحت نماید. او صبح زود از خواب برخاسته دعای اولیه خود را به جا خواهد آورد و دوباره به کلیسا خواهد رفت تا نماز عمومی را برگذار نماید. اگر او یک کشیش باشد، در یک کلیسای کوچک که به کلیسای اصلی متصل است دعای شخصی خود را به جا خواهد آورد و اگر کشیش نباشد او در نماز شرکت بسته و قربانی مقدس دریافت خواهد نمود. سپس دوباره به حجره خویش باز خواهد گشت و تا زمان دعای عصر گاهی، وقتی که او بار دیگر نماز یومیه ای را به صورت گروهی همسرایی خواهد نمود در آنجا به سر می برد. این دعای عصر گاهی بعد از ظهر به جا آورده می شود.

تمجیدکنندگان، کارتوزیان‌ها بر کوچک بودن و دور افتاده بودن دیرهای خود اصرار داشته‌اند، آنها به طرز غیرمعمول نسبت به هرگونه اجتماعی بی‌علاقه بوده‌اند و اگر به عنوان کامل‌ترین فرقه‌های رهبانی معرفی شده‌اند این معرفی نه از سوی خودشان بلکه از سوی دیگران انجام شده است.

کارتوزیان‌ها هرگز به تقدس ظاهری اعضای خود توجهی نشان نداده‌اند، اغلب آنها قدیس بودن را مهم‌تر از قدیس نامیده شدن به شمار آورده‌اند و این نکته دیگری است که آنها را با قدیس بندیکت همراه و هم عقیده می‌نماید. از این رو، کارتوزیان‌ها هرگز برای تأیید قدیسیت پیروان خود کمترین تلاش نکرده‌اند. آنها حتی هرگز *Menologium* یا فهرست مقدس‌ترین مردان را نداشته‌اند. هنگامی که راهبی با ویژگی‌های غیرعادی می‌میرد، عالی‌ترین افتخار اجتماعی او تنها یک عبارت کوچک است: *laudabiliter vixit* به گویش سلیس امریکایی می‌توان این عبارت را چنین ترجمه کرد: «و تمامی راستی را به انجام رساند.» و بالأخره کارتوزیان‌ها حتی یک سنگ گور به نام شخص خود ندارند. راهب کارتوزیان در زیر صلیبی ساده و بی‌نام و نشان و بی‌نقش و نگار دفن و در گمنامی محو می‌شود.

کارتوزیان‌ها هرگز مشاغلی را که آنها را به جهان بیرون مرتبط کند تأیید و تشویق نکرده‌اند. آنها به موعظه جدایی از جهانی نمی‌پردازند و دیرها و کلیساها را نیز تعمیر نمی‌کنند و اگر گاهی افتخاری روحانی دریافت کرده‌اند فرادستان این فرقه برای پایان دادن به آن به دخالت پرداخته‌اند. تنها کار یک کارتوزیان که ممکن است برای او شهرت به ارمغان آورد که آن نوشتن است. از همان آغاز پیدایش، کارتوزیان‌ها خود را وقف نوشتن و نسخه برداری کتب نموده‌اند. اما در همین یک مورد هم باید قابلیت‌های مهمی وجود داشته باشند. معروف‌ترین نویسنده این فرقه ژبگوی کوتاه قد دوست برنارد قدیس بود، که عملاً تنها نویسنده

و انفراد توجه دارند. عملکرد اصلی او در کلیسا اجرای نیایش‌ها و رازها نیست بلکه مهم‌تر از آن زندگی در سکوت و تنهایی یعنی راز زندگی کلیسا «مخفی شده در مسیح در خدا» (کول ۳:۳) است و در روزهای اولیه شکل گیری این فرقه در روزگاری که این محدودیت‌ها مؤثر بودند، اندیشه «برپایی نماز یومیه» همواره به مفهوم اجرای نیایش با حضور جماعت در کلیسا در نظر گرفته می‌شد.

روح نظام رهبانی کارتوزیان را به سادگی می‌توان از زندگی آنان درک نمود. این اندیشه بر تنهایی، سکوت، ساده زیستی، زندگی دشوار و تنها ماندن با خدا بنا شده است. ویژگی جهان ستیز جدایی کارتوزیان‌ها از دنیا و بقیه انسان‌ها، به تزکیه روح و قلب راهب از تمامی احساس‌ها و تضادهای دنیوی را هدف می‌گیرد که تمامی کسانی را که در کار دنیا مشغولند و حتی گروهی را که در زندگی جمعی دیر درگیرند رنج می‌دهد. تمامی قوانین محدود کننده زندگی کارتوزیان‌ها که همچون دیواری نفوذناپذیر قرن‌ها متممادی آنها را دربرگرفته‌اند به منظور حمایت روح و قلب آنان از تمامی مسائل دنیوی حتی آن موارد عقلانی و سودمندی که اغلب به تخریب پاکی روحانی دیر تمایل دارند تنظیم و ترتیب یافته‌اند.

به عنوان مثال، کارتوزیان‌ها همواره از پذیرش نشانه‌ها و احترام و ارزشگذاری از سوی کلیساهای دیگر به گونه‌ای لجوجانه سرباز زده‌اند. در حالی که بندیکتی‌ها و سیسترسیان‌ها از این که رهبران آنها از عنوان اسقف یا هر جایگاه روحانی دیگری برخوردار هستند فخر می‌کنند و اغلب نمازهای یومیه را با شکوه مقام یک اسقف برگزار می‌کنند، کارتوزیان‌ها همواره پذیرش چنین افتخاراتی را رد کرده‌اند. در واقع آنها خانه‌های خود را از دریافت عنوان دیر دور نگه داشته‌اند و این به روشنی به جهت اجتناب از عوارض بعدی چنین افتخاراتی بوده است.

برای دوری از جلب توجه و برای اجتناب از هجوم ملاقات کنندگان و

دعا، احساس زنده روحانی در مواقیب، نشئه تعمق و اشک‌های پاک کننده توبه نخواهد بود. هدف انفراد به شیوه کارتوزیان در این کلمات و در مفهوم آنها یافت می‌شود. هم چون هر راهب دیگری، یک کارتوزیان نیز فرزند و پیر و انبیای کهن، موسی، الیاس، یحیی تعمید دهنده و خود عیسی که در بیابان روزه داشت و شب‌ها بر فراز کوه به دعا می‌پرداخت به شمار می‌آید. هدف از انزوا در فرقه کارتوزیان آن است که روح را در وضعیت سکوت و پذیرندگی قرار دهند وضعیتی که اعمال روح را محل فعالیت روح القدس می‌سازد، روح القدس که رازهای ملکوت خدا را آشکار نموده ما را به گنج بی پایان و فناپذیر محبت و حکمت مسیح آراسته و تعلیم می‌دهد. در تفسیر این بخش از مکتوب ژیکو دون اینرسان لماسون روح نظام کارتوزیان را شرح داده و در این کلمات خلاصه می‌نماید:

«قواعد زندگی کارتوزیان استراحت (آرامش) و یا آرامی و استراحت (آرامش) و یآرامی و استراحت یافتن از مسائل و علائق دنیوی تنهایی که ما را از همراهی انسان‌ها و دیدن فنا شدنی هادور می‌کند، سکوت از سخن بیهوده و اشتیاق دریافت واقعیت‌های روحانی (superioru appetitio) = (به معنای اشتیاق متعالی) هستند که مفهوم واقعی آن جستجو و عمیق شدن در چیزهایی که در بالا هستند می‌باشد. تمام موضوعات دیگر کنار گذاشته می‌شوند (در این متن به عنوان مثال از سوی ژیکو) زیرا او آنها را لموری اتفاقی در جوهره دعوت کارتوزیان به شمار می‌آورد که عبارت است از اطاعت که در آرامی، سکوت و انزوا به خداوند تقدیم می‌شود.

از همان آغاز، کارتوزیان‌ها دریافتند که این دعوت، خیلی غیرعادی بوده و زندگی کارتوزیانی هرگز عمومیت و اقبال عام نخواهد یافت. در همین تفسیری که اکنون نقل شد دون لماسون اشاره می‌کند که تنها خدا می‌تواند راهبان و زاهدان را پرورش و تعلیم دهد و سرمایه و تلاش‌های

کارتوزیان در طول قرن‌ها بوده است. اثر او به نام «مراقبه‌ها» تشکیل یافته از کلمات یا جملات قصاری است که می‌تواند در یک کتاب کوچک جمع‌آوری می‌شود. بعدها نویسنده‌ای چون دنیس دوریکل کمتر شهرت یافتند. هنوز هم اگر کسی نظری به چهل جلد کتاب سروده‌های دنیس کارتوزیان بیندازد در خواهد یافت که نوشتن برای او، شبیه سبب بافتن برای زاهدان اولیه بوده است. یک کار مکانیکی که او را سرگرم می‌ساخته و از هرگونه توجه خاص اجتماعی‌گریزان بوده است. دنیس، درباره هر موضوعی می‌توانست کتاب بنویسد بسیار ساده‌تر و بیشتر از آنکه یک زن خانه‌دار یک جفت جوراب یا یک ژاکت کاموا می‌بافد. انسان احساس می‌کند که هنگامی که دنیس کتابی را به پایان می‌رساند، کاملاً در برابر آنچه که برای کتاب اتفاق می‌افتد بی تفاوت بوده است و سوختن کتاب در آتش و چاپ آن برای او یکسان بوده‌اند. بنظر می‌رسد همین روحیه، دیگر نویسندگان کارتوزیان که نامشان ذکر و آثارشان یا نابود شده و یا تنها به صورت دست نوشته باقی مانده‌اند، هدایت کرده باشد. این آثار گمنام هستند و هرگز مطالعه نشده‌اند زیرا به این دلیل که خواننده شوند نوشته نمی‌شدند. آنها همانند یکی از پدران صحرا که عادت داشت در پایان هر سال سبدهایی را که بافته بود بسوزاند و از نو شروع به بافتن می‌کرد کار کرده‌اند. امروزه اگر یک راهب این فرقه کتابی را به چاپ رساند هیچ نامی بر آن نوشته نمی‌شود.

خلاصه کنیم، کارتوزیان‌ها هرگز فکر نکرده‌اند که کامل شدن زندگی روحانی و پاکی حقیقی قلب تنها با آنچه که غالباً «تمرین زندگی انفرادی» خوانده می‌شود، میسر است. آداب و رسوم کهن این فرقه *Consuetudines* که در قرن دوازدهم توسط پریور ژیکو از دیر بزرگ کارتوزیان به رشته تحریر درآمده - با بخشی چنین می‌خوانیم که هیچ‌جا بهتر از تنهایی و انزوا کامل، راهب قادر به کشف شیرینی مزامیر، ارزش مطالعه، لذت

دیوانگی پنهان شده در پشت غرور - حقیقت دار دو فرد دعوت شده به انزوا و زهد باید توازن و حس شوخ طبعی خود را حفظ کند. تنها فروتنی می تواند این آرامش و سلامت را به او ارائه کند. راهب با تقویت یافتن از قدرت فروتنی مسیح که همان حقیقت وجودی مسیح است، امکان می یابد بدون درگیر شدن با بازی های ذهن و یا تفکرات جادویی با انزوای خویش روبه رو شود. به بیان دیگر او می تواند پاکسازی در انزوارا که به تدریج ایمان را از توهم جدا و رها می سازد تحمل نماید. او می تواند جستجوی دهشتناک روح را که انسان را از تمامی پندارها و توهمات پاک و عریان می سازد درک و تأیید کند و به آرامی حقیقت رها شدن از دیدگاههای نادرست خود را بپذیرد و این را نیز که هیچ چیز از این دیدگاهها در او باقی نمانده است. اما آنگاه او برای رویاروشدن با واقعیت آماده است: حقیقت و تقدس خدا که او باید راه روبه رو شدن با آن را در ژرفای وجود خویش بیاموزد.

بنابراین، آنچه شخص در این خانه های جمعی می یابد، مجموعه ای از مردان عرفان گرا و دارای قدرت های روحی عجیب و شگفت آور نیست بلکه ارواح ساده و پاک و صیقل خورده ای که عرفان آنها در ژرفای ایمانی بی نهایت عظیم و بی نهایت ساده و دور از دسترس بینش بشری گم شده است. عطایای عجیب تر برای روح های ساده تر باقی می ماند که در دنیای عمل و فعالیت حرکت می کنند.

هنگامی که برای نخستین بار در سال ۱۹۵۱ کارتوزیان ها در امریکا مستقر شدند می توان گفت که کلیسا در امریکا به بلوغ رسیده بود بنیاد کارتوزیان و اشنگتن در ورمونت هنوز هم در مرحله تجربه اولیه قرار دارد: اما این مرحله از چنان سادگی اولیه ای برخوردار است که انسان احساس می کند بنیانگذاران آن با شادی عظیمی به سال های آینده چشم دوخته اند. هنوز هیچ خانه جمعی کارتوزیان در ویتینگهام وجود ندارد. تنها یک مزرعه به نام «مزرعه آسمان» میهمانان و افراد ستایشگر را می پذیرد که

انسان برای افزودن تعداد پیروان فرقه کارتوزیان تنها می تواند به نابودی فرقه بیانجامد. در واقع کارتوزیان ها همواره دقیق ترین فرقه ها در انتخاب و پذیرش دعوت شدگان خود بوده و بر این پایه که «بسیاری به ایمان فرا خوانده می شوند اما عده کمی به خلعت کارتوزیان ملبس می شوند» عمل نموده اند. در نتیجه، آنها ممکن است طردگرا و بسیار سخت گیر به نظر برسند اما در واقع آنچه که در عمل آنها در موضوع پذیرش افراد تجربه کرده اند یکی از دلایل اصلی بی نیازی آن به اصلاحات را به دست می دهد.

اگر لحظه ای توقف نموده و به این ثمره فیض در کارتوزیان ها نگاهی بیندازیم خواهیم دید که آن را نمی توان تنها با وفاداری پیروان و قواعد فرقه آنها توضیح داد. درست است که کارتوزیان ها به شکلی استثنایی به آرمان و سنت خود وفادار بوده اند. اما وفاداری صرف به یک قانون به تنهایی می تواند به تخریب زندگی منجر شود که قانون برای آن نوشته شده بود، مگر آنکه پیوسته با روح درونی الهام بخش این قانون حمایت گردد.

فرقه کارتوزیان نه فقط به خاطر انضباط خشک ظاهری بلکه به دلیل انعطاف درونی همراه آن پابرجا مانده اند. آنها نه فقط به اراده انسانی و تکیه بر یک قانون حفظ نشده اند بلکه بیش از هر چیز به خاطر فروتنی قلب هایی خود را به روح نویسنده قانون تسلیم کرده اند بقا یافته اند. نگاهی از بیرون به کارتوزیانها می تواند شخص را وسوسه کند که آنها را مغرور به حساب آورد. اما اگر کسی بیشتر درباره آنها بداند و زندگی آنها را بشناسد درک خواهد کرد که تنها یک انسان فروتن می تواند بدون دچار شدن به جنون، قوانین کارتوزیانها را تحمل کند. زیرا قوانین خانه های جمعی و انفرادی آنها اغلب اثری نابود کننده و شکننده بر غرور انسان که می خواهد با خود تنها باشد خواهد داشت. چنین غروری در سکوت بی وقفه حجره ها به شیزوفرنی مبدل خواهد شد. بهرحال این موضوع که بزرگ ترین وسوسه زاهدان چیزی بسیار بدتر از غرور است -

ساخته است. همه ساختار رهبانیت امریکایی و فلسفه وجودی آن بستگی تام به توفیق آنان در این رویارویی خواهد داشت.

۲. کامالدولی ها (Camaldolese)

همه آنچه در صفحات پیشین گفته شد، به این حقیقت اشاره دارد که زندگی رهبانی پیش از هر چیز یک زندگی سرشار از آرامش روحانی و ثمربخش است که حتی بر روی زمین احساس حضور آرامش آسمانی را هدیه می بخشد. اما هم چنین دریافتیم که آرامش زندگی رهبانی از جنس سلامتی زمینی نیست و به هیچ روی وضعیت ساکن در آرامش غیرفعال به شمار نمی آید که فاقد احساس مسئولیت باشد. مسیح در رابطه با آرامشی که جسم را بجای روح ارضا می کند گفت که او «نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را» (مت ۱۰:۳۴). سلامتی راهبان، بستگی به جدایی آنها از جهان و همه چیزهای زمینی دارد. این آرامش و سلامتی از آن کسانی نیست که به دنبال برآورده شدن نیازها و علائق زمینی خود و به دست آوردن احساس رضایت می باشند بلکه از آن کسانی است که تا حدودی از وابستگی جهان مادی جدا شده و تمام زندگی خود را برای جستجوی ملکوت خدا وقف نموده اند، چنین کسی به آزادی پسران خدا در آزادی کامل زیست می کند. آرامش او از این جهان نیست. این آرامش با مسیح در خدا مخفی شده است.

زندگی رهبانی، به نسبت فروتنی فقر و انفراد زندگی راهب، گمنامانه تر و مخفی تر است. روح رهبانیت فراتر از هر چیز روحی فروتن است که از جهان جدا شده است. راهب زاهد طبعاً از مسئولیت موعظه رسولی و اختیار نمودن مقامات و منصب های روحانی که او را در برابر چشم مردمان قرار می دهند آزاد است. اگر او هم چون رسولان «نظاره گاه

این فرقه را حمایت می نمایند. علاوه بر این در میان جنگل ها تعدادی کلبه جنگلی حدود چهارتا وجود دارند. این کلبه ها خانه های جمعی را تشکیل می دهند. این کلبه ها در محل احتمالی آینده این خانه ها ساخته شده اند و استحکام و امنیت کلبه های حقیقی کارتوزیان ها را ندارند. در اینجا گروه عزلت گزینان زندگی می کنند که در شرایط دشوار قانون های کارتوزیان که با شرایط زیستی آنان تطابق دارد، در آرامش روزها را بسر می برند. گاه و بیگاه تازه واردین سر می رسند و به مدت چند ماه تحت شرایط آزمایش قرار می گیرند سپس برای تعلیمات به اروپا فرستاده می شوند. در چهار سال گذشته همه کسانی که پذیرفته شده بود نتوانستند شرایط و امتیازهای لازم را کسب کنند و در برابر روزه های سخت، سرما و تنهایی در سکوت یخ زده زمستان آلپ به زانو درآمده اند. اما اینجا و آنجا بعضی بازماندگان به عهد خود وفادار مانده و به یک کارتوزیان وفادار تبدیل می شوند. یکی از بانیان جماعت ویتینگهام سنگ زاویه جماعت امریکایی به حساب می آید او یک بندیکتی است که در دانشگاه کاتولیک واشنگتن به تعلیم روانشناسی می پرداخته است. دون توماس ورمزمور در سال ۱۹۴۸ واشنگتن را به مقصد اسپانیا ترک نمود و به عنوان نوآموز در دیر میرافلورس در نزدیکی بورگو در اسپانیا پذیرفته شد که بدون تردید یکی از الهام بخش های جماعت های امریکایی می باشد.

دیر کارتوزیان امریکا در خطر تمام وسوسه هایی که این کشور برای تمام نظام های دیرها به ارمغان می آورد - پیروی از جامعه - زندگی اجتماعی - تکنولوژی - شهرت - موقعیت اجتماعی و تجاری - صنعت و ماشین و بدتر از همه دور ریختن و فدا کردن همه چیز به خاطر شهرت و احترام (زیر نقاب «الگو و نمونه بودن») قرار خواهد گرفت. چنین به نظر می رسد که کارتوزیان ها برخلاف همه نظام های دیگر دیرها، خود را برای مقاومت و مقابله در برابر هجوم جهان و اندیشه های دنیوی به روح دیرها کاملاً مهیا

اصالت اولیه آرمان خواهی رهبانی را تغییر داده است. کاملاً بر عکس *raison detre* (فلسفه وجودی) این تطابق را باید در جوهره اصیل این آرمان خواهی که بندیکت قدیس قصد تقویت و حفظ آن را داشت جستجو نمود. قانون قدیس بندیکت که اغلب به صورت کلامی از سنت های رهبانی شرقی نقل قول می کند و تا این حد بر دیدگاه کاسیان که حکمت و عرفان شرق را معرفی می نماید اعتماد دارد، برای راهبانی نگاشته شده است که بر طبق سنت کهن و اصیل رهبانی زندگی می کنند. راهبی که به قانون قدیس بندیکت تحت اطاعت قرار گرفته و تعهد نموده است، میراث دار راستین قدیس آنتوان اهل صحرا و هم چنین پاکومیوس قدیس و بازیل قدیس به شمار می آید. او زندگی رهبانی را به عنوان نوعی زندگی جمعی درک می کند: اما در نفس موقعیت و دعوت راهب، دلیل و برهانی برای تمجید و تأیید راهبان زاهدمنش کهن و یا خودداری از اشتیاق راهب برای به مشارکت گذاشتن تعمق خود در خدا وجود ندارد. برعکس اگر راهب تمامی رشته های پیوند خود با پدران صحرا را بگسلد، در واقع خود را از منبع اصیل روح رهبانی محروم ساخته است. بدین ترتیب او از منبع تغذیه اصلی که بندیکت قدیس آن را برای جان راهب لازم و ضروری می یافت جدا شده است. اما برای آن که این خوراک روحانی برای روح راهب سودمند باشد او باید آنچه را که خود بندیکت قدیس انجام داد تکرار نموده و اصول اساسی زندگی دیرنشینی را (انکار نفس برای شناخت خدا) از آنچه که وابسته به موقعیت خاص است (ریاضت نفسانی و زهد غیرعادی) تشخیص دهد و جدا سازد.

این حقیقت که بندیکت قدیس پیروان زندگی اشتراکی را «جوانه» اقتدار (*fortissimum genus*) «و قوی ترین گروه های رهبانی به شمار می آورد هرگز به این معنا نیست که او گروه زاهدان را کم ارزش تلقی نموده از جرگه راهبان جدا می نماید. بلکه برعکس به عنوان نمایندگان

مردم و فرشتگان» شده، به معنای نمونه ای از فقر است که جهان بدون آنکه آن را درک کند از آن گریزان است. در نتیجه، راهب در قلب خود اشتیاق بیشتری برای انزوا از جهان، فقر و فروتنی احساس می کند. اگر روش های خدا در انجام اراده خویش راهب را برای مدت زمانی و در جهت وظیفه ای که بر عهده راهب قرار گرفته در معرض دید مردم قرار می دهد، او می داند که این وضع موقتی بوده و جوهره دعوت و خدمت او هم چنان بی تغییر باقی می ماند: این موقعیت همواره دعوتی به انزوا و انکار نفس خواهد بود. این دعوتی به سوی بیابان است.

قدیس بندیکت با حکمت عمیق خود، دریافته بود که همه انسان ها نمی توانند از نمونه او پیروی و به سرعت از شهرهای شلوغ و ناآرام به سوی دره هایی واقع در میان صخره ها و بیابان بگریزند. همه مردم قادر نیستند به تنهایی در غارها زندگی کنند. و اساساً برای قدیس شدن نیازی به زندگی در شکاف صخره ها نیست. بندیکت قدیس در تنظیم و تدوین قوانین برای زندگی جمعی و اشتراکی که بر فروتنی و اطاعت تأکید می ورزد و روح بیابان در آن در دسترس همگان قرار می گیرد، از نظر انتقال آرمان رهبانی بیابان های مصر به خاک حاصلخیز اروپا موفق عمل نمود. و نه فقط او در این زمینه موفق بود بلکه به بقای آرمان پدران صحرا نیز کمک شایان توجهی نمود. او تنها از طریق کاستن از دشواری و برخی از خشونت های موجود زاهدان صحرای تبای و ملایم تر ساختن قواعد خشک زندگی جمعی پشمینه پوشان یونانی می توانست موفق شود. رهبانیت بندیکتی بیشتر به یک خانواده شبیه است تا یک اردوی نظامی هر چند که بندیکت شخصاً از استفاده از دیدگاهها و اصطلاحات رزمی نظامی ابایی نداشت.

اما نباید چنان که اغلب مرسوم است، تصور شود که در تلفیق و تطبیق دیدگاههای راهبان مصری با نیازهای جامعه اروپایی، بندیکت قدیس،

از دیدگاه این فرقه، همانند راهبان دیر کارتوز، «سکوت درونی» و «انزوای درونی» برای یک زندگی در تعمق ناب کفایت نمی‌کند و آنها این را دریافته‌اند. سکوت درونی ممکن است کم و بیش پناهگاهی برای راهبانی باشد که به جستجوی خدا از طریق لحظات خاص تعمق و مراقبه برآمده‌اند. اما بهترین راه شکوفایی این سکوت درونی به حفظ سکوت بیرونی مربوط است و بهترین راه برای کسب سکوت درونی روح، نه فقط تنها بودن در قالب یک گروه بلکه در نفس خود تنهایی مطلق و ناب می‌باشد.

هدف از این شکل زندگی انفرادی و انزوا، تنها ماندن راهب با خدا در شرایطی است که برای دعای عمیق درونی مناسب‌ترین باشد. در سنت مسیحی هرگز در این باره که بهترین فضا برای تعمق، انفراد و انزوای حجره شخصی راهب است مشکلی وجود نداشته است. دعا و نیایشی مشترک و جمعی حقیقتاً در حیات کلیسا و راهبان نقشی مهم و اساسی داشته اما این احساس نیاز به تنهایی با خدا در دعا توسط خود آنان برآورده نمی‌شود، نیازی که ویژگی اساسی یک روح مشتاق را در خود می‌پرورد. دعای جمعی به طور معمول ما را برای تعمق ژرف آماده می‌کند. و این عطیه خدا همانند دیگر عطایای روحانی در قلب قربانی مقدس در وجود و روح هر یک از ما فوران می‌نماید. اما ثمره حقیقی این عطیه خاص اغلب دیده نخواهد شد مگر آنکه نیایش قربانی مقدس در سکوت و دعا انفرادی تداوم یابد. تمامیت زندگی راهب در این فرقه نوعی وقف کامل در دعای سکوت است. اگر راهب به جوهره موقعیت و دعوت خود و اشتیاق حضور خدا وفادار باشد همین سکوت ذهنی، او را در حضور خدا نگه می‌دارد. تمامی روز راهب در دل سکوت حجره او، یا در سکوت باغی که به جنگل منتهی می‌شود به یک قربانی مقدس طولانی شباهت دارد. حتی در ایام قدیم که نیایش قربانی مقدس بسیار اندک برگذار می‌شد زندگی راهب به

سنت اصیل رهبانی، او اشاره می‌کند که راهبانی که تجربه زندگی اشتراکی را گذرانده‌اند اشتیاق خواهند داشت که زندگی انفرادی را تجربه کنند و باید این اجازه به آنان داده شود. این جهت‌گیری درونی قانون بندیکت قدیس به سوی تجربه زندگی انفرادی که اغلب درک نشده و از آن برداشت‌های نادرست صورت گرفته است، ما را به این نکته هدایت می‌کند که باید قوی‌ترین شاخه‌های انزواگزين رهبانی را در خانواده بندیکتی‌ها بهتر بشناسیم.

یکی از قابل احترام‌ترین و کهن‌ترین شاخه‌های تنه اصلی شجره بندیکتی‌ها، نظام روحانی کاتمالدولی است. این فرقه وظیفه تهیه پناهگاهی برای زندگی مراقبه‌ای را برای خود در نظر گرفته است که تجربه‌ای ناب از زندگی انفرادی به شمار می‌رود. این گروه که از بقایای نظام رهبانی اروپا ریشه گرفته و در قرن دهم و یازدهم تمامی اروپا را تکان داده است، در دره وسیع آپنین در آرزو (Arezzo, Appenines) توسط قدیس رموآلد در سال ۱۰۱۲ پا به عرصه وجود گذاشت. زهدگرایی Camaldoles که در تجربه رهبانیت غربی پدیده‌ای منحصر به فرد و ممتاز به شمار می‌آید چهره یک laura ی کهن - روستایی متشکل از حجره‌های منفرد - را تداعی می‌کند که به دور یک کلیسا تشکیل شده‌اند. برخلاف تمامی خانه‌های گروهی راهبان که حجره‌های آنها به یکدیگر چسبیده‌اند و به یک دیر مشترک مرتبط هستند این فرقه به طرز لاجوجانه برجدايي این حجره‌ها از یکدیگر و قرار داشتن هر یک در فاصله‌ای حدود ۲۰ تا ۳۰ فوت از دیگری تأکید می‌ورزد. هر یک از راهبان این فرقه زهدگرا در حجره خود مطالعه، خوردن، کار خواب، زندگی و مراقبه خود را به انجام می‌رسانند لیکن برای انجام نیایش‌های خود در کلیسا اجتماع می‌کنند. سکوت و انزوا که برای زندگی تعمقی ضروری هستند در اینجا نه به عنوان «روح» یا «آرمان» گروه بلکه به عنوان خط مشی قانونی آن مطرح می‌شوند.

انفرادی خویش در قربانگاه او در کوهستان می تواند و باید بگوید (Dominus vobiscum) و به خود پاسخ دهد (et cum spiritu tuo) تمامیت کلیسا در حجره او که او در آن تنهاست تجلی یافته است.

این واقعیت که این همگرایی و جماعت رازآمیز در تمامیت مسیح از طریق انزوا رو به فزونی می گذارد برهان و توضیح الهیاتی زندگی زاهدانه راهبان به شمار می آید. و شادی راهب در موقعیت تنهایی ناب خویش که در آن خود را انکار می کند رودخانه ای است که پیش می رود، و در شعبه هایش یعنی مشارکت مقدسین جاری می شود تا شهر خدا را فرحناک ساخته و بازوهای کسانی را که برای خدا کار کرده در بازارهای شهرهای دور می جنگند و مشغولند تقویت می بخشد. این احساس متعالی اتحاد در مسیح هم چنین منبع «قربانی مقدس» راهب و سرچشمه شکرگزاری های او نیز هست. حتی اگرچه در تنهایی خویش، راهب ممکن است لحظات تاریکی و جدا افتادگی را تجربه نماید و اگرچه حس فقر و تنهایی او در برابر خداوند باگذشت سالیان روز به روز افرون تر گردد، تنهایی با تمامیت بدن سری مسیح همواره به صورت یک حس عمیق غیرمعمول همراه راهب خواهد بود و او هرگز این حس را از دست نمی دهد. چرا چنین است؟ برخلاف رسول که همواره به دلیل اختلافات پیرامون او، ممکن است سردرگم و مضطرب باشد، راهب ممکن است با عطای خدا، به این احساس و درک ژرف دست یابد که در وجودهای مردانی که هرگز آنها را نخواهد شناخت از طریق دعاهایش در تمامی زمین زنده و حاضر است. او از ثمره زندگی مخفی خود که همواره مؤثر و به گونه ای منحصر به فرد غیرمعمول و فرازمینی خواهد بود اطمینان خواهد داشت - زندگی که حاصل ناب دیدگاه الهیاتی و دعای هدایت شده توسط روح القدس است.

یکی از ویژگی های اصلی این فرقه این حقیقت است که کامالدولی ها ممکن است برای زندگی کاملاً تنها اجازه دریافت کنند. پس

دشواری می توانست به چیزی جز یک قربانی مقدس مداوم به مفهوم وسیع کلمه شبیه باشد که در شکرگزاری به خاطر عطایای خدا غرق بود - یک زندگی سرشار از آگاهی از عظمت حضور خدا که در عمل او در مسیح در این جهان جلوه گر می شود.

قدیس پیتر دامیان که دیر کامالدولی او یکی از بهترین نمونه ها و سخنگوی نظام روحانی او به شمار می رود، از جایگاه برتر راهب در وحدت مسیح از دیدگاه عرفانی به طور کامل آگاهی داشت. در واقع او می گوید که اتحاد کلیسا، که تمامی جان های مؤمنین در آن در یک وجود واحد در آتش محبت آسمانی خدا به یکدیگر پیوسته اند، در هر یک از این جان ها نیز به طور مجزا قابل لمس است، چنان که هر یک از اعضای بدن مسیح در هر کجا که هست تمامیت وجود مسیح نیز در او حضور دارد.

«کلیسای مسیح چنان در اعضای خود پیوند خورده و در محبت آنها را به یکدیگر مرتبط ساخته است که در وجود بسیاری یک تن می باشد و در هر یک از افراد به گونه ای رازآمیز به شکل یک تمامیت ظاهر شده تجلی می نماید. بنابراین تمامیت کلیسا به درستی عروس یگانه مسیح نامیده می شود و هر روح منفرد نیز به یمن راز این نیایش به درستی به تمامیت کلیسا تبدیل می گردد.»

قدیس، این تصویر را با مقایسه اتحاد مسیح در بدن سری او با اتحاد او در بدن رازگونه خود در قالب نیایش قربانی مقدس به دست می دهد. از آنجا که بر تمامی مذبح های جهان تنها یک بدن واحد مسیح و یک جام واحد خون گرانبهای او حضور دارد، بنابراین تمامیت مسیح در هر یک از اعضای منفرد کلیسا نیز تصویر می شود. بر اساس همین قانون است که قدیس پطرس دامیان نشان می دهد که چگونه کشیش راهب در نیایش

خود را هر چه آزادانه تر در وجود راهب انجام می دهد که رعایت قانون اطاعت تمامی ابهامات و نقاط تاریک قلب او را پاک کرده است. مقام ارشد، از سوی دیگر در حالی که خود یک راهب و مرد خداست کاملاً به چگونگی اجرای اقتدار خود و گرفتن پاسخ آزادانه مناسب هر فرد در حجره خود آگاه است.

بنیانگذاران کامالدولی و قدیس پیتر دامیان گاهی اوقات به خشونت و سخت گیری فراتر از محدوده نگرش قدیس بندیکت متهم می شوند. درست است که راهبان نخستین این فرقه به جستجوی تعمقی فراتر از پدران صحرا در درون حجره های خویش بوده اند. آنها عاشق شرایط دشوار بوده و توان آنان در زندگی سخت ممکن است برای ما خشن جلوه کند. این نیرو و توان مخصوص همان ایام بوده است. با این وجود، این حد از سخت گیری نیاز اصلی زندگی کامالدولها نبوده است.

در اینجا پیش از هر چیز، دیدگاهی سخت گیر ولی نه چندان تندرو را می بینیم. برخلاف تصورات رایج این روش از یک دیدگاه روشن و وسیع برخوردار است. در دورانی که یادبودها و مؤسسات رهبانی زیادی به وجود آورده، این یکی از مهم ترین اسناد و البته ناشناخته ترین آنها می باشد. این اثر به خوبی با *Consuetudines* ژیکوی کارتوزیان و یا شیوه کارکرد دیر سی توآ برابری می کند. کهن تر از اینها، این اثر با لحنی که کمتر خشن است خودنمایی می کند. بسیاری از فصول این اثر کاملاً به روش های عرفانی اختصاص دارند. بخش های دیگر آن الهیاتی هستند. اثر نهایی آن توازن میان عقل سلیم و احساس فضیلت روحانی می باشد. این اثر روح راستین انجیل مسیح و حکمت بزرگ ترین پدران صحرا را نشان می دهد که فراتر از همه محدودیت ها به گونه ای توجه برانگیز با روح غیورانه و سخت گیر معاصرین خود در تضاد بودند.

اثر رودولف مقدس نه فقط برای رهبانیت کامالدولی بلکه برای یکی از

از پنج سال راهبی که آزمون ها را گذرانده ممکن است اجازه یابد که به طور مطلق در تنهایی در حجره خود زندگی کند و هیچ گاه برای پیوستن به دیگران در کلیسا از حجره خود خارج نشود و تنها سه بار در سال یعنی یادبود قدیس مارتین (در ماه نوامبر) و یکشنبه عید پنجاهه و روزهای تعمق ما بین دو دوره روزه دیرها و در طول آخرین روزهای هفته مقدس با آنها بیوندد. در بقیه ایام سال این افراد در حجره خود می مانند و دعای خود را در صورت کشیش بودن در قریبانگاه اختصاصی خود به جا خواهند آورد و با دیگر زاهدان نه از طریق کلام و سخن گفتن و نه از طریق نوشتن مگر با اجازه مخصوص ارتباطی نخواهند داشت. هنگامی که صدای ناقوس نیایش های معمول را می شنوند، آنها در حجره های خود به نیایش پرداخته و علاوه بر دعاهاى مشترک قرائت پنجاه مزمور را در برنامه خود خواهند داشت و هم چنین دو برابر دیگران برای مراقبه وقت خواهند داشت. اما به طور کلی تعداد دعاها و نیایش ها افزوده نمی شوند، زیرا این افراد که مطلقاً تنها به سر می برند به خاطر قابلیت پاسخ گویی به الهام های خدا به طور انفرادی و به دلیل بلوغ روحانی در یک زندگی کاملاً آزاد خویشتن را به هدایت روح القدس خواهند سپرد و مطیع ارشد خود خواهند بود.

امتیاز اصلی و منحصر به فرد چنین طرز زندگی ای آن است که تعمق ژرف را در تنهایی ساده زیستی مطلق ممکن ساخته و راهبان بدون آنکه اسپر شکل خاصی باشند و بدون رعایت جزئیات غیرقابل انعطاف و خشک دستورات، از هدایت و کنترل روحانی برادران ارشد برخوردار خواهند بود. راهبان و کسانی که تنهای مطلق زندگی می کنند و فرزندان راستین بندیکت قدیس بوده و با تفسیر اصیلی از قانون مقدس او زندگی می کنند هرگز از رعایت قانون اطاعت که آنان را در ارتباط با عمل زنده مسیح در کلیسای خود نگه می دارد معاف نمی باشند. اتحاد با نمایندگان جسمانی مسیح تنها به تقویت عمل روح القدس منجر می شود که کار پنهانی

که بندیکت قدیس گرایش زندگی جمعی را «قوی ترین» بخش خانواده رهبانی می نامید، مقصود او این بود که این شیوه جمعی زندگی چون یک سازمان قوی است که اعضای آن در حضور در حیات اجتماعی خود به نیرو و حیات خاصی دست می یابند. از دیدگاهی آرمان گرایانه زندگی انفرادی زاهدانه به هیچ مفهومی یک ساختار به حساب نمی آید. این یک زندگی در تنهایی و انفراد با خدا می باشد که تحت هدایت و تنها در نور حضور خدا امکان می یابد. فرقه کامالدولی بر اساس حقیقت روح قدیس بندیکت این آرمان فوق عادی را به یاری نظام و سازمانی خاص ممکن و میسر می سازد و در دسترس قرار می دهد. اما در تحلیل نهایی قوت و توانایی راهب را نباید در هیچ قانون یا نظام اطاعت یا مشابه آن که از بیرون بر او تحمیل می شود جستجو نماییم. او باید یکی از مردان نادره ای باشد که از قوت درونی روحانی خاصی تقویت می یابد که از آن خود او بوده او را قادر می سازد تا به تنهایی و بدون محرک و یا الگوی ترس از انتقاد کار خود را به انجام رساند. برای یک انسان چندان ساده نیست که به طور مداوم در سطحی برتر زندگی کند خاصه زمانی که هیچ کس جز خدا او را نمی بیند. این شیوه زندگی به ایمان قوی و نیروی شخصیتی غیرعادی نیاز دارد.

کامالدولی ها می توانند روی این نیروی درونی حساب کنند زیرا آنها به خانواده بزرگ بندیکتی ها تعلق دارند که با روح و سنت زنده بزرگترین راهبان به وجود آمده است. بدین سان زندگی راهب ساده و قدرتمند بوده در حکمت کلیسایی ریشه دارد. انسان حتی احساس می کند که خشونت و سختی زندگی انفرادی کامالدولی ها حتی برای خود بندیکت قدیس اگر امروز زنده بود دشوار جلوه می کرد. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم که پدر راهبان غربی خود را در یک کوهستان و در زندگی زاهدانه نسبت به زندگی در یک دیر ساده حاضر در متن شهرهای بزرگ راحت تر احساس خواهد کرد.

دیرهای زندگی اشتراکی نوشته شده که به عنوان نقطه ارتباط با جهان بیرون به فعالیت خود را شروع می نموده است. فرقه کامالدولی هنوز هم این شرایط تلفیقی زندگی جمعی و جماعت های زاهدانه را حفظ نموده است. دیرهای دارای زندگی مشترک نوآموزان را برای یک زندگی زاهدانه پرورش و تعلیم می دهد. این دیر از میهمانان مراقبت نموده و به فقرا رسیدگی می نماید. این دیر توزیع غذای راهبان و دیگر نیازهای آنان را به انجام رسانده و آنان را به هنگام بیماری و نیاز به مراقبت های پزشکی پذیرا می شود. با این همه، نباید تصور کرد که دعوت کامالدولی ها دعوتی دیگرگونه است. زندگی آنان هم زمان به انتخاب خود راهبان می تواند از نوع زاهدانه و انفرادی و یا نوع زندگی جمعی و اشتراکی باشد. دیرهای زندگی جمعی هدف کاملی را دنبال می کنند و ضرورتاً باید راهبانی نیز باشند که کارهای خود این دیر را نیز پیش ببرند. اما در بین کامالدولی ها شخص تنها به ضرورت خاص به زندگی جمعی خواهد پرداخت و یک راهب به انتخاب خود زندگی زاهدانه در پیش می گیرد. زندگی انفرادی باید به مدت سه سال دور از جماعت راهبان تداوم یابد.

در عین حال، جماعت رهبانان زاهد، از همه امتیازات زندگی مشترک برخوردارند. بالاتر از همه، این زندگی بر بنیان محکمی بنا شده که راهبان را از خطر ناپایداری های سرشت انسانی محافظت می نماید و او را هدایت و تقویت می بخشد بدون آنکه آزادی ذهنی که بدون آن حیات سرشار از تعمق ممکن و میسر نخواهد بود، خدشه ای بیند. در عین حال، چهارچوب رسوم و روش اطاعت در دیر چیزی بیش از یک چهارچوب نیست. در محدوده این چهارچوب، راهب زندگی خود را در دست گرفته و به شیوه ای کاملاً انسانی در سکوت و انزوا کاری را که خدا برایش در نظر گرفته به کمال می رساند. این کار بدون نیرویی عظیم ممکن نخواهد بود که شجاعت، ایمان ژرف و بلوغ واقعی روحانی را تقویت می کند. هنگامی

زبان، سخنان بیهوده و شیرانه را ترک می‌گوید. بدن سکوت می‌کند و اعمال بی‌حاصل و زیان‌بار را ترک می‌کند. قلب نیز با پاک شدن از افکار بیهوده و شیرانه در سکوت فرو می‌رود. زیرا اگر زبان سکوت کند و قلب و ذهن و جسم در طوفان و ناآرامی به سر برند چه سودی خواهد داشت؟ هدف این سکوت صرفاً هدفی منفی نیست. این سکوت هدفی مثبت و سازنده در زندگی سرشار از دعا دارد. در واقع این سکوت یکی از بهترین مؤثرترین سلاح‌های روحانی به شمار می‌آید، زیرا یکی از مثبت‌ترین سلاح‌هاست. سکوت، زندگی در دعا را بنا می‌کند که هم چون معبد سلیمان عمارتی است که باید بدون صدای ابزارهای فلزی ساخته شود. «مسکن خدا در سکوت مقدس ساخته می‌شود و معبدی که هرگز فرو نمی‌ریزد در سکوت و بدور از هیاهو ساخته می‌شود.» و مفسر ادامه می‌دهد: «اگر آرام و فروتن باشید از جسم خود نخواهید ترسید که چه می‌کند. زیرا آنجا که قدوس آسمان مسکن‌گزیند خیانتکار بدان داخل نخواهد شد.» در روح آرام است که حکمت‌خانه خود را می‌سازد و تا به ابد در آن می‌ماند (in silenti, et quiescenti vel meditanti anima permanet sapientia) چنان که قدیس آنتوان صحرانشین، آرامی و سکوت را برترین فضیلت و مادر همه فضایل دیگر شمرده است، هم‌چنان زاهد کاملدولی می‌آموزد تا با روح آرامی و قوت زیست‌کنند. آن‌گونه قوتی که در این جا بدان اشاره می‌رود بسیار عظیم‌تر از آن است که در محدوده ضعیف نظام الهیاتی گنجایش یابد. این قوت از مرز بردباری گذشته و شامل عدالت و بخشایش دشمنان نیز می‌گردد. هم‌چون فروتنی بندیکتی این قوت یک سازمان زنده و پویا است که از اعمال نیکو تشکیل شده‌اند و کلیه رفتارهای ما را بر اساس هدف نهایی شکل می‌دهد. قوت روحانی زاهد کاملدولی به این ترتیب نه فقط نیازها و غرایز جسمانی او را نظم می‌بخشد بلکه اشتیهای روحانی او را نیز جهت داده و او را در همه چیز در شاهراه ساده زیستی و حکمت رهبری

در تمام شیوه‌های زندگی مذهبی، روح همواره و وسیعاً از کلمات و حرف‌ها مهم‌تر است. اما هرچه یک زندگی به سوی انفرادی بودن پیشتر رود ارزش و اهمیت روح نسبت به قانون و قاعده و کلمات بیشتر نشان داده خواهد شد. زندگی زاهدانه تقریباً به طور کامل بر روح متمرکز شده است. از این رو است که نوشته قانونی آن اغلب بسیار ساده و مختصر است. سنت‌های اولیه کاملدولی که تاکنون به آن اشاره نمودیم از این قاعده مستثنی نیستند. به همین دلیل این قوانین و سنت‌ها با تمام شرایط مکانی (مکان‌های زندگی انفرادی) و زمانی قابل انطباق هستند. موقعیت‌های استثنایی، اغلب به خودی خود ظهور می‌کنند و شخص به سادگی می‌تواند ببیند که هیچ ضرورت حیاتی مثلاً با کمیت بالای دعا‌های کلامی که در گذشته مرسوم بوده‌اند، روزه‌های طولانی و یا شرایط نیایشی قرن یازدهم حذف و فراموش نمی‌شود.

هدف اصلی زندگی فرقه کاملدولی اتحاد با خدا از طریق دعای انفرادی در قلب سکوت یک حجره است. همه چیز به سوی این غایت نهایی تنظیم شده است. همه فعالیت‌های راهب باید به این پاکی دل برسد که اتحاد در تعمق را ممکن و میسر می‌سازد. دو ابزار مهم در مسیر این سکوت و مراقبه هستند. رودولف مقدس می‌گوید که هر دو اینها اهمیت حیاتی دارند. هیچ یک بدون دیگر اهمیت و کارایی ندارند. «زیرا سکوت بدون مراقبه شبیه انسانی زنده به گور شده و به مرگ منتهی است. اما مراقبه بدون سکوت تلاشی بیهوده - مثل تلاش انسانی زنده به گور شده - است که در گور خود دست و پا می‌زند. اما سکوت و مراقبه در کنار هم آرامشی عظیم برای روح به ارمغان آورده و آن را به تعمق کامل هدایت می‌نمایند.»

سکوتی که برای این مراقبه درونی لازم است پیش از هر چیز سکوت زبان است که پس از خود سکوت قلب و سکوت جسم را به همراه دارد.

نادرست خواهد بود اگر راهب زیاد به فعالیت پردازد اما هم چنین کاملاً غیرفعال بودن نیز برای راهب نادرست است. کاملاً برعکس مقدار معینی فعالیت ملایم، حیات انفرادی راهب را مؤثرتر نموده او را قادر خواهد ساخت که با ذهنی آسوده و اشتیاق نوینی به زندگی درونی و مخفی خویش بازگردد.

فعالیت‌های بیرونی و قابل رؤیت محبت‌آمیز که از آن سخن می‌گوییم به میهمانی مربوط می‌شود که از جهان خارج دیر آمده است و صد البته با کار دستی و یا کار فکری که راهب روزانه انجام می‌دهد تفاوت دارد. هم چنین با میزان خدمت معمولی که راهب در قلب گروه دیرنشینان به وظیفه گروهی و فردی خود عمل می‌کند نیز تفاوت عمده دارد. بنابراین روشن است که راهب کامالدولی در انزوای مطلق زندگی نمی‌کند و فرصت‌های بسیاری برای خدمت و محبت در اختیار او قرار می‌گیرد، بی‌آنکه فعالیت‌های قابل رؤیت او به مشکلی برایش تبدیل شوند.

در رساله ساختارها، بر این حقیقت تأکید می‌شود که احساسات انسانی که با روح محبت و رحمت و شفقت کاملاً جهت‌الهی یافته باشد برای راهبان باید به عنوان یک نیاز اساسی شمرده شوند: *pietas solitaria valde necessaria est* آنها باید مهربان، صمیمی، آرام و انسانی باشند، دلیل چنین تأکیدی البته آن است که تداوم وضعیت زندگی انفرادی ممکن است راهب را با احساس انسانی بیگانه کند. این موضوع با تمامی جوانب آن یکی از مطالبی است که باید نه به عنوان فضیلت بلکه به عنوان یک وجه زشت و نازیبا وجود آدمی در نظر گرفته شود. در دستورات پیش‌بینی شده که شرایط انفرادی به صورت شرایط «خشن» درنیامده باشد، بلکه برعکس اگر قلب راهب سخت شود راه رستگاری به روی او بسته خواهد شد، در تنگ به روی انسان‌هایی که احساس بشری را نشان می‌دهند و قادر به ایجاد تأثیرات فرازمینی نیستند گشوده خواهد شد.

می‌کند. در واقع این قدرت روحانی نه فقط بر پرخوری فائق می‌آید بلکه غیرت روزه را نیز افزونی می‌بخشد. این قوت نه تنها به ما ماندن در سکوت را می‌آموزد بلکه سخن گفتن در زمان مناسب را نیز تعلیم می‌دهد. این تقوای درونی نه فقط توانایی شب زنده داری و دعای شبانه ما را تقویت می‌نماید بلکه حتی ما را در غیرت توبه بنا نموده و می‌آموزاند که کی بخوابیم به زبان ساده تر و ژرف تر، تقوا قوت روحانی خاصی است که به یاری آن ما «خواهش‌های جسم را کنترل می‌نماییم، اما سرشت خود را نابود نمی‌کنیم»؟ زیرا ما باید خواهش‌های نفس را بکشیم تا با روح ما منازعه نکنند اما نباید اعضای حسی خود را که برای روح ما مفیدند از میان برداریم. اما با زندگی با تقوا و پاک و عادلانه در این دنیا ما قادر خواهیم بود از راه فضیلت تقوا نیازهای خود را برآورده و از راه عدالت نیز همسایه خود را یاری نماییم و با شفقت نیز خدا را خدمت نماییم.

این اشاره به مراقبت از همسایه و توجه به او به یاد ما می‌آورد که محبت برادرانه از زندگی زاهدانه بیرون انداخته نشده و نمی‌شود. چنین نمی‌تواند بود و لغت نامه قدیس بازیل در این باره که زاهد هرگز فرصتی برای تمرین این فضیلت بزرگ نخواهد داشت چندان صحیح نیست. زاهد همواره خود را مجبور به توجه به همسایه خود می‌بیند - که نه تنها اجبار برای دعا برای دیگران است بلکه انجام اعمال و فعالیت‌های فیزیکی و روحانی رحمت‌آمیز در زمان‌های خاص را نیز دربرمی‌گیرد.

این اشاره ما را به وجود و حضور (دیر زندگی اشتراکی) و نیاز جهان بدان به عنوان دیری که به طرزی جدایی‌ناپذیر از نظر سنتی به زهد ورزی مربوط شده و تخصیص یافته است باز می‌گرداند. فصل سی و هشتم ساختارها این موضوع را از اصول اولیه زندگی زاهدان به شمار می‌آورد که هر راهب باید به نوبه خود در زندگی خادم فقرا و بیماران و پذیرای مسافران و میهمانان باشد. در اینجا نیز تقوا دستور داده شده است.

خانه و با باغبانی می‌گذرد، هر سلول باغچه‌ای اختصاصی و تا حدودی بزرگ دارد. در قانون کلیسا نیز در مورد رفتن راهب‌ها به جنگل برای جمع‌آوری هیزم مواردی ذکر گردیده. امروزه راهبان کامالدولی در جنگل گیاهان دارویی و صمغ جمع می‌کنند و از آنها عرق گیاهی تهیه می‌کنند و با فروش آن به گذران زندگی خود کمک می‌کنند. کار اصلی افراد تارک دنیا در سلولشان علاوه بر تعمق و دعا، مطالعه قرائت مزامیر و سرگرمی‌های ساده دیگر از قبیل نوشتن یا نقاشی و یا تسبیح حضرت مریم است که با زندگی گوشه‌نشینی در تضاد نیست (سازگاری دارد). آنها سرگرمی‌های روحانی را ترجیح می‌دهند زیرا این سرگرمی‌ها با انگیزه‌های نامشروع «آرامش رهبانی» را برهم نمی‌زنند.

روح زندگی کامالدولی نرم و انعطاف پذیر است، به طوری که عمل روح القدس را مانع نمی‌شود با محدود نمودن بیش از حد ضعف بشری را خدشه دار نمی‌نماید.

- این روح هنگامی که موجود و کاملاً زنده است نشاطی می‌آورد که با هیچ چیز در دنیا قابل مقایسه نیست. «راهب هنگام استراحت در سلول خود در سکوتی برکت یافته شیرینی نیروبخش احساس می‌کند و در واقع احساس در بهشت بودن، وی دست می‌دهد».

- از میان تمان نظام‌ها که در این کتاب شرح داده شد کامالدولی‌ها از نظر تعداد کمترین هستند. در امریکای شمالی تقریباً از زاهدان کامالدولی خبری نیست. حدود ۵۰ سال قبل گروهی در برزیل زندگی می‌کردند که امروزه اثری از آنها نیست.

- کامالدولی‌ها به دو گروه تقسیم شده‌اند، یکی از آنها که به هر دو شکل اشتراکی و گوشه‌نشینی زندگی می‌کنند و گروه دیگر به زندگی راهبی پیوسته و زندگی مشترک ندارند. گروه اول به نام «راهبان کامالدولی» معروفند و گروه دوم «زاهدان کامالدولی کوه کورونا» خوانده می‌شوند و مراکز در ایتالیا، اسپانیا و لهستان دارند.

- یک دیر کامالدولی در جنوب فرانسه بود که از قبل از جنگ جهانی دوم توسط کشیشان کار مدیت که رسوم قدیمی زندگی در بیابان یا زهدگرایی به منظور بازگشت

pietas (نویسنده) می‌گوید «وضعیتی در قلب انسان است که سرشار از رحمت و شفقت و ملایم جلوه می‌کند و با ضعیفان حلیم و پرمحبت است. اغلب کسانی که انفرادی زندگی می‌کنند خود را در نظر دیگران خشن جلوه می‌دهند چنان که گویی خود هرگز مانند دیگر انسان‌ها نبوده‌اند.»

بستر تمرین که در آن فضیلت‌های مهم آشکار می‌شود زندگی جمعی است که هنوز هم در میان راهبان کامالدولی باقی مانده ادامه دارد. محبت بدون ارتباط با ضعف‌های انسانی آشکار نمی‌شود و حتی در میان راهبان این برخورد با ضعف انسانی اجباری به شمار می‌آید که پیش از هر چیز به آشکار شدن محبت یعنی تکمیل شریعت توجه دارد. بدون مشارکت در احساس لطیف همدردی و بردباری که نجات دهنده جهان نسبت به ضعف‌ها، بیچارگان، مطرودین و انسان‌های گناهکار و تیره روز نشان داد کاملیت در مسیحیت غیرممکن خواهد بود.

بنابراین، اگرچه این فضایل اخلاقی باید به دلیل جدایی ناپذیری از دعوت و وضعیت یک مسیحی مورد تأکید واقع شوند با وجود این جوهره اصلی دعوت راهب نیستند. دعوت اصلی راهبان زندگی به صورت انفرادی و در تعمق در درون حجره آنها بوده و غالباً فرصتی برای اعمال فضیلت و محبت در اختیارشان نیست. بردباری و استقامت و بیش از هر چیز سکوت حجره تنهایی اساسی‌ترین و مهم‌ترین بنیادهای زندگی راهب هستند و سپس مراقبه و سکوت که بدون آنها حجره راهب یک گور است. در واقع وقتی روح اصلی دعوت راهب فراموش شود حجره او دیگر برای او که کوچک خواهد شد. این حجره چنین راهبی را هم چون دریا که جسد انسان را به بیرون هدایت می‌کند.

- چنین است اهمیت یک چنین حرفه ثابت و پرتیتر. این کار ترجیحاً بایستی درونی و روحانی باشد و نیاز به تحرک چندانی ندارد. اوقات شخص به نظافت

رها شده را محکوم می‌کند.

- در توصیه تقدس زندگی زاهدانه به دنیا به عنوان مثال، کلیسا فقط فروتنی را نمی‌جوید بلکه گناهکاران را نیز سرزنش نمی‌کند، این در واقع دیدگاه کلیسا نیست، کلیسا مادری مهربان است. اقتدار وی در جهت کمک به انسان برای دستیابی به شادی به کار گرفته می‌شود و نه برای مجازات وی و گرفتن آخرین ذرات نیروی حیات و شادی که هنوز در روحش دارد. بنابراین زندگی زاهدانه همیشه شاهدهی است بر شادی و نیروی حیات و ثمربخشی زندگی کلیسا.

بالتر از همه چیز به این معناست که رهبانیت همیشه ذخائر تمام ناشدنی قدوسیت کلیسا را به معرض دید می‌گذارد. زیرا قدوسیت و زندگی کلی هستند: قدوسیت ارزش خاص زندگی است که مستقیماً از خدا به روح انسان می‌آید؛ تقدس زندگی است که در پری خود در اتحاد با خدای زنده زیست می‌شود؛ زندگی عمیق‌ترین منابع طبیعت بشری را به کاملیت می‌آورد.

- پدران بیابان این را به خوبی می‌دانستند. یکی از آنها، آبوت اشعیا، آموزه سنتی پدران را این چنین تفسیر می‌کند: انسانی که به صورت خدا آفریده شد، برای اتحاد کامل با او خلق گردید. با گناه آدم قابلیت خود را برای اتحاد با خدا از دست داد، اما این را در مسیح به بهبودی رساند. توسط مسیح انسان به کاملیت اصلی که توسط خدا برای بشر در نظر گرفته شده بود بازگشت می‌نماید. بنابراین زندگی مسیحی بازگشتی است به «فردوس» تا حدودی بازسازی شدای و آرامش زندگی متفکرانه آدم در باغ عدن. در نجات بشر توسط مسیح، درد و رنج مسیح جسم انسان و تمام استعدادهای وی را نیز شفا بخشیده. در حقیقت قدرت تقدیس کننده صلیب بر روی تمام دنیا ریخته شده است، و انسان بار دیگر قادر است خدا را در خود و در هر چیز دیگر بیابد. این آموزه پدران اساسی است برای تمام آنچه ما در ملاحظات خود از زندگی زاهدانه دیده‌ایم.

آبوت اشعیا می‌گوید:

برادران، خدا هنگامی که در ابتدا بشر را آفرید او را در «فردوس» جای داد با

تدریجی به زندگی در انزوا را احیا نموده، اداره می‌شود. در اینجا راهبان می‌توانند به مدت چند ماه یا یک سال انزوا رفته تا در خلوت ارتباط خود را با خدا، که برای رسالتی پر بار اهمیت دارد تجدید نمایند.

دنیای بشری لذت سکوت و آرامش زندگی در انزوا که تا حدودی برای زندگی بشر لازم است را به فراموشی سپرده است. همه انسان‌ها برای راهب شدن دعوت نشده‌اند اما تمام آنها در زندگی به سکوت کافی و انزوا نیاز دارند تا بتوانند حداقل گاهگاهی ندای درونی خود واقعی‌اشان را بشنوند. وقتی این ندای درونی شنیده نشود، وقتی انسان نتواند به آرامش روحی که از کامل بودن خود واقعی اوست دست یابد، زندگی وی نکبت بار و خسته کننده می‌شود. او نمی‌تواند برای مدتی طولانی با شادی زندگی کند مگر با چشمه‌های روحانی زندگی که در اعماق روح وی مخفی‌اند در تماس باشد. انسان چنانچه به طور دائم (برای همیشه) از خانه خود تبعید گردد، از انزوای روحانی خود محروم گردد، نمی‌تواند به عنوان یک انسان حقیقی زندگی کند. او حتی یک حیوان سالم نیست بلکه به نوعی انسان مکانیکی تبدیل شده که تمام اختیارات خود را از دست داده و فاقد هر گونه احساس شادی است. او دیگر هیچ محرک و انگیزه درونی ندارد بلکه فقط حرکات فیزیکی و خارجی، او دیگر تصمیمی برای خود نمی‌گیرد بلکه اجازه می‌دهد دیگران برایش تصمیم بگیرند؛ او دیگر بر دنیای خارج تسلط ندارد بلکه تحت تسلط دنیا است، او در زندگی توسط یک سری نیروهای خارجی به پیش رانده می‌شود؛ او دیگر یک انسان نیست بلکه وجودی است بدون هدف و بدون پاسخی معتبر به واقعیت.

- به زیبایی آرام و هوشیار آرمانخواهی زاهدانه و به خصوص به سادگی و شادی زندگی در انزوا او در تعمق اغلب به عنوان تضاد محکوم کننده در برابر دنیای گناه اشاره می‌شود. و این یک واقعیت است. فروتنی راهب در حقیقت تودهنی است به گستاخی خودکفایی بشر امروزی، خواه او یک توتالیتاریست یا یک سرمایه دار باشد. فقر و انکار نفس راهب و تواضع و اطاعت و انزوای وی، حرص سیری ناپذیر و فقدان ترحم انگیز کنترل نفس و وابستگی مشتاقانه بشری که در ترحم اجتماع مدرن

- صدایی که می شنوند دیگر یک آگاهی فلسفی نیست، و نه پژواک کلمات مکاشفه الهی، بلکه خود واقعیت است نه به عنوان یک فرض بلکه به عنوان یک شخص.. و تو، هر که هستی، که در انزوا زندگی می کنی و یک زندگی انزوا گرایانه را در گله خود رهبری می کنی، به عبارت دیگر، افکاری ساده و احساساتی فروتنانه داری و جایی که بوته فروتنی تو یافت می شود و چیزی جز خار و خس نمی روید با نور خدا روشن می شود، زیرا خواست تو خدا را در بدن خود جلال می دهد. این آتش الهی است که ما را نمی سوزاند اما روشنی می بخشد... بوته ای که می سوزد بدون اینکه تمام شود طبیعت بشر است که با آتش محبت الهی روشن می شود و با تماس جزئی تخریب از بین نمی رود.

راهب و دنیا

صومعه یک موزه یا یک پناهگاه نیست. راهب در دنیایی که از آن آمده می ماند، به شکل نیرویی فعال اما پنهان در این دنیا، یک راهب علی رغم موانع که احتمالاً سر راه دعوت وی قرار می گیرند و در مقام راهب بودن در دنیا کار می کند. حضور تعمق ها در نظر دنیا، مانند حضور خمیر مایه در خمیر است زیرا بیست قرن قبل مسیح خود روشن ساخت که ملکوت آسمان مانند خمیر مایه پنهان در هر سه وعده غذاست.

- یک راهب گرچه هرگز صومعه را ترک نمی کند و با انسان ها دیگر حتی یک کلمه صحبت نمی کند اما در درد و رنج و مسائل افراد جامعه ای که در آن زندگی می کند خود را سهیم می داند. او نمی تواند از آنها بگریزد حتی تمایلی به این کار ندارد. او از خدمت در جنگ های زمان خود معاف نیست بلکه به عنوان یک سرباز مسیح سفارش شده که با ایثارگری و نیایش در این جنگ ها در جبهه روحانی شرکت کند. او این کار را در اتحاد با مسیح بر روی صلیب انجام می دهد، در اتحاد با تمام کسانی که با مسیح مردند، و آگاه است که جنگ او با خون و جسم نیست «بلکه بر ضد ریاسات و قوات، بر ضد حکمرانان این جهان تاریکی، بر ضد ارواح خبیث در جاهای بالاست» (افس ۶:۱۲).

تمام قابلیت های روح او در نظمی کامل و مطابق با طبیعت وی. اما هنگامی که بشر به وسوسه کننده گوش داد، تمام قابلیت های وی بر ضد طبیعت وی برگشتند و او از مقام خود فرو افتاد. اما خداوند ما با بخشش عظیم خود، رحمت خود را به بشر داد. کلمه جسم گردید گویی او مردی کامل گردید مانند همه ما در هر مورد به جز گناه تا به وسیله بدن قدوس وی او ما را به طبیعت کامل خودمان باز خواند. خدا برای اینکه بخشش خود را به بشر نشان دهد او را به «فردوس» بازگرداند... او یک طریق مقدس خدمت خدا و یک شریعت پاک به بشر داده است که توسط آن او را می تواند به آن حالت طبیعی که در آن او توسط خدا آفریده شده بازگرداند.

این بازگشت به «فردوس» این بازگشت به کاملیت بخشش که در آن بشر توسط خدا آفریده شد، پایان واقعی زندگی زاهدانه است. در تمام قوانین بزرگ و تمام مدارک سنتی راهبان بزرگ گذشته، این بازگشت به عنوان صعودی به تعمق الهی نگریسته شده. درست همانند موسی که در انزوای کوه حوریب گله خود را به درون بیابان هدایت نمود و در آنجا بوته مشتعل را دید، و صدایی شنید که صحبت می کرد و از همین صدا نام مقدس خدا را آموخت به همین گونه نیز راهب توسط سکوت و انزوای کامل به بیابان نفوذ می کند و در آنجا «بوته مشتعل» را کشف می کند که همان روح خودش می باشد که با آتش خدا فروزان گشته اما نمی سوزد. به منظور تعمق بر این راز عظیم او می بایستی به تقلید از موسی «کفش های» خود را از پا به در کند. به عبارت دیگر، او باید بر فراز تمام فرضیات درباره خدا قرار گیرد زیرا خدایی که او به آن تقرب می جوید یک «هدف» است که می توان آن را در محدوده یک فرضیه جای داد. او خدای زنده است، سوزان مانند شعله ای غیر قابل لمس در درون روح ما که از خدا زندگی می گیرد. او توسط روحی که با شعله خدا می سوزد آزمایش شده. شعله خدا شعله زندگی پاک است، موجودیت بی نهایت، واقعیت مطلق، فقط کسانی او را می شناسند که خودشان تمام افکار نادرست، ظاهرسازی ها و ریاکاری ها و بالاتر از همه خودشان را ترک کرده اند. آنها بر فراز خودشان صعود نموده، ماورای خودشان هستند و در صعود به ماورای خود به کامل ترین خود خودشان رسیده اند، و نه دیگر در خودشان بلکه در او هستند.

- با این وجود زندگی در انزوا هرگز نمی‌تواند به حدی «منحصراً روحانی» باشد که تجسم خدا را کنار بگذارد. راهب خود را محصور کرده تا واقعی بماند اما او نمی‌تواند واقعی باشد مگر اینکه در تماس با واقعیت باشد، اما واقعیت برای او تجسم مسیح در مخلوقات خداست، در بقیه انسان‌ها، در غم‌های دنیا، جنگ‌های دنیا و در مخاطرات دنیا است. مسیح، کلمه خدا، تن گرفت تا زندگی کند، رنج ببیند، بمیرد و از مردگان برخیزد. در تمام انسان‌ها - و بنابراین آنها را از شریر برهاند، توسط روحانی گردانیدن دنیای مادی راهب بنابراین، در یک دنیای پر از هرج و مرج جسم می‌ماند که در آن او و کلیسایش به گونه‌ای خستگی‌ناپذیر برتری روح را اعلام می‌کنند، و این کار را توسط شهادت دادن به واقعیت تن‌گیری کلمه خدا انجام می‌دهند. برای راهب و برای هر فرد مسیحی، «زندگی مسیح است» جماعت زاهدان، همانطور که قبلاً گفته شد، توسط و برای یک خیریتی زندگی می‌کند که نور مسیح را حفظ می‌کند، که در تاریکی یک دنیای بی‌ایمان می‌سوزد. صومعه همان تابوت عهد است که آن قادر متعال در آن ساکن است و اجتماع انسان‌ها را تقدیس نموده آنها را با خودش در روح خودش متحد می‌گرداند. اجتماع دیرنشین به نمایش لاینقطع هر کار رحمت، به خصوص امور روحانی رحمت وقف شده‌اند. صومعه در نظر دنیا، به عنوان راز غیرقابل درک رحمت خدا باقی می‌ماند، غیرقابل درک، و بنابراین فهم‌ناپذیر. چه چیزی در مورد آن عجیب است؟ راهب حتی خودش نمی‌تواند کاملاً دعوت خود را ارزش نهد زیرا هنوز آن را به طور کامل درک نکرده به هر حال رحمت‌تخدا در اوست و بدون آن او هیچ است.

- اگر راهب، به یک معنا برتر از هر اجتماع انسانی جای دارد، به این معنی نیست که او در تاریخ ملت‌ها جایی ندارد. او همیشه در هر حال توسط دعوتش، برای هر حرکت فرهنگی و اجتماعی که رشد روحانی انسان را تقویت می‌کند دلسوز بوده و خواهد بود. بندیکتین‌ها به انسان دوستی معروف هستند. راهب‌ها سنت‌های فرهنگی عهد باستان را حفظ کرده‌اند. هر کجا جامعه‌ای آزادی حقیقی را می‌طلبد راهب‌ها بخشی فعال از آن جامعه خواهند بود زیرا صومعه جایگاه آزادی روحانی است.

- دنیای معاصر در سردرگمی به سوی قله بزرگترین بحران تاریخ می‌رود. نیروهای عظیمی در کارند، روحانی، اجتماعی، تکنولوژیکی و کمترین آنها نیروی سیاسی انسان در حاشیه بربریت جدید ایستاده اما در عین حال هنوز امکاناتی وجود دارد برای دست‌یابی به راه حلی غیرمنتظره و باور نکردنی، خلق دنیایی جدید و تمدنی جدید که هرگز دیده نشده، آیا ما با ضد مسیح رودرو هستیم یا با دوره هزار ساله سلطنت مسیح؟ کسی نمی‌داند.

- در این دنیای در حال تغییر راهب به عنوان دیواری از یک کلیسای تغییرناپذیر در برابر آنچه دروازه‌های جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت باقی می‌ماند. کلیسا در واقع خودش تغییر می‌کند، زیرا یک بدن زنده است، یک ارگانیزم رشد‌یابنده جایی که زندگی هست تغییر نیز باید باشد و نظام رهبانی نیز باید تغییر کند یعنی باید توسعه یابد و رشد نماید.

- راهب در حضور خدا، در برابر انسان و در برابر دنیای شهوانی که بر ضد اوست می‌ایستد، با مسئولیتی عظیم، تا به جایی برسد که برایش خوانده شده است. یک راهب یک مرد خدا و نه تنها کسی است که از دنیا گریخته بلکه کسی است که قادر است نماینده خدا در دنیایی باشد که پسر خدا نجات داده با مرگ بر روی صلیب. - صومعه نمی‌تواند فقط مأمنی برای معمار گوتیک، آموزش کلاسیک، و تقوا و زهد خشک و رسمی باشد. اگر راهب چیزی بیشتر از یک بورژوازی جا افتاده نیست، با پیش‌داوری‌های راحت طلبانه طبقه متوسط و تمام نقطه کورهای معمولی، او خواهد یافت که زندگی‌اش وقف خدا نشده بلکه وقف «خدمت به فساد».

- از سوی دیگر دعوت وی او را از نزول به ناچیزی باز می‌دارد و او را به جنگی که در جریان است می‌فرستد. انتخاب‌هایی که دنیا به او پیشنهاد می‌کند، فرصت‌هایی که خود را با این و آن هم ردیف قرار دهد، فقط می‌توانند به عنوان وسوسه‌ها نگر بسته شوند. دعوت وی او را به خارج از جهان مادی می‌خواند. او بالاتر از هر منازعه انسانی است و همواره نیز باید چنین باشد. او نباید موقعیت روحانی خود را نادیده بگیرد تا از **ل** خود محافظت نماید یا تا سقفی بالای سر خود حفظ کند.

- اهمیت راهب به این دلیل است که با انزواطلبی و جدا شدن از تمام چیزهای دنیوی خود را «تنها» کرده. او در تنهایی جدایی خود از دنیا از هر کس دیگر بیشتر به نیکویی کردن دعوت شده زیرا او که هر چیز را ترک کرده همه چیز را مالک است، او که تمام انسان ها را ترک کرده با نیکویی مسیح در همه آنها ساکن است، و او که حتی خودش را برای محبت خدا ترک کرده قادر است برای نجات همنوعان خود کار کند، با قدرت مقاومت ناپذیر خود خدا.

